

Q. 104

Q. 104

5580



3  
1 Perzsa O. 104



Khodsa Nural efendi  
Tufani manifest  
(vella'i veger költeménye)  
Kecirak

GYÖRVÁROSI KÖZKÖNYVTÁR

1410/118  
KÖZKÖNYVTÁRI KÁRTA

5580

Német. Karaimok Jure könyvtára

4.





طوفان معرفت خوابه نشات افندی

بهست صلاهی سرخون کریم  
یقین میرانکه چندی عجباییه  
بسم الله الرحمن الرحیم  
برای یک دل دانا نهادیم

مشقه العجیب گزشتگان گشتار هم لب سرزنان

اگر از حیا نگذشته به سانه برده کس مدر

جان من کردلشده سیرانی باغی و اگر در سوزش آتشی داغی  
و اگر در آتش در آبی چراغی در فهمیدن خود را گوش اگر باغی خوشی  
و بزبان دل خاموش خاموش همای همایون آسمان بهمت  
باشی کس را بر زیر بار منت سایه دولت میار و شمع شبستان  
عنایت شوی از به تو فروغ افشانی احسان به روانه میار از  
کل و گیاه را بچمن لعل و عقیق را به خشتان و یمن و عبیر و  
مشک را بخطا و خنق شوخی چشم را با جوان حرم و سیم و وز  
و دینار و درم را با صاحب جود و کرم بخشایش فرمای فلان و  
و نخوت و ناز آردی را به هم بسوزان و چون بینداز تو هم از  
قید آزادی آزاد باش و دعوی بر مغزی جو و موز و چار مغزی  
دعوی چار مغزی جو و موز نیست ازین هنگامه سرخوش

معنی کون و مکان بهیجست هیچ  
حسن و خوبها و رعنائی و ناز  
آب حیوان شور و خضر تلخ  
نور عقل و نور عشق و بگردل  
این سخن بردازی و نازک خیال  
حاصل جان جهان بهیجست هیچ  
آن میان و آن دران بهیجست هیچ  
چیت و چاودان بهیجست هیچ  
نیستی و هست شان بهیجست هیچ  
نشأت و نام و نشان بهیجست هیچ

برو

از نشئه صهبای سیتی در ساغر هستی نظارت انسان قطره  
اشکیت بر مرز ه چشم جهان آویخته بر بخته و نار بخته  
و مدت عمارت مژگان تابدا مان و حاصل این دانه ریزان

سوم

حکایت

یاس و حرمان

بره زنی با پسر خرد سال  
کودک چون تنه زاری گرفت  
فوطه بر طاس کشیده همان  
دم زد و دم کف شد و کف ز جفا  
داد و بگوید که برو باز کن  
چون بیک دیده و تازه شکفت  
مادر من این چه عجب چیز کو  
بس بدم شکسته شده آن جفا  
آن بیکر شبنم و افغان گرفت  
جلد زان کرد بگرد آمدند  
شمع رخان بر سر پروانه  
رفت بکر ماب به فرخنده فال  
را همین لاله کاری گرفت  
کرد و او مالش صابون چنان  
سینه هزاران شده چون قبا  
خنده و فرخنده کی آغاز کن  
چون گل خندان بجنده بکفت  
با سخن آن داد که حمام تو  
کشت من شیشه و حمام خراب  
های هوایا کرد در میان گرفت  
لاله کنار جلگی برسان شدند  
آهوی یک دشت بدیوانه



کودک بازاری با شوز و بار	سردش کرد چنین آشکار
مرد دریغ آه که حجام من	بر دل من سنگ شکست جام من
قدمه دهنده زنان زنانه	دست فشان بازگشتان لعبان
یکه همنان یکسخت آن گفتا	مردن حجام چه گفتار بان
اینگ کرمانه و فرشت قیاب	کر می کرمانه و طاس و حجاب
کریم یکس زنده و نه مرده است	غم مخور و کرم نه افزوده است
از غم او آن بزرگ زار زار	جمله زنان خنده زبان چون بهار
از غم کودک نه زانرا خبر	خنده ایشان نه پسر را اثر

از عاشق نشأت پرسیدم که: عشق چیست گفت تب لرزه است  
یعنی در جهان وجود بی بهار و خزان سرد و گرم کرمانه  
تابستان و زمستان است بی برف و باران و بی غبار باد  
وزان و زمهریر شش سردی چنانست که دل از جان و جهان  
بلک از جانان و جهان افزوده و مرده شود که گویا حیرت  
آب حیات محبت بیخ خانه سردی مرک حسرت شده شود  
و در قوز عالمسوز او گرمی کرمانه چنین شود که: از اثر گرمی  
مهر محبت حضرت محبوب جان و جهان همه محبوب شود  
یعنی از معشوق بخاندان معشوق و با اهل آن خانوانا  
بکریه و ماکیان و از خانه بکوی تابسکه های کوی و از کوی  
بشهر و از شهر باقلیم و از اقلیم بجهان از چرخنده و پرنده  
و دود و دام و مردمان و دیوان و جمله جهانیان اثر کند و

بیج چیزی نماند که محبوب و معشوق نشود **بیج**  
اگر از حسن عالمگیر و زاهدی و قفا: پرستی بجای کعبه هر سنگ نشانی را  
بعضی از افزوده و ماغان و زمستان زمان خود را چ کرده  
و در قلم و برف بالایی او رنگ بیخ نشسته و از سردی زمهریر  
رعشه با ندام افتاده و دندان بر هم زده و بکجی دندان  
و لوله در جهان انداخته خود را بر سه سالار عشق خوانده  
و جمعی بدو بنده و مخلص شده **ع** سوخت این افزدگان خام را  
بیهات بیهات یکی در بندار خود در میان بود که نه تقوی می  
یافت و خواند: گویا سر عشق را دریافت: بانگ زد که  
یا معشر الناس لنذی یوسوس فی صدور الناس بیا بد  
بیا بد انرا که یافت بیا بد **ع** السلا ساده دلان بیج بیج  
من هوای عالم وجود را دانستم: عالم شدم بلکه عالم شدم  
زمهریر سردی فنا و ایام با حور تابش بقا از من بهر سید  
کرم و سرد عالم از عالم وجود من است: امروز در عالم وجود  
من اربعین است: و سردی هوا از آن است: اگر خواهم که از  
در سرد سردی آزاد شوم: مرا کرم بسازید همان از گرمی  
بازار این زن طینتان و عللا و شور و غوغای ایشان  
جهان چون کرمانه زنان جهان پر هنگامه و بزر و لولاست  
ازین آوازه کوس کوشش میوشها کر: و سرمانه بیدمانی از کرد

بدر و ابتر	حکایت
نارک پیری بهر کشته میزد	هر خانه از وجود شکل سلفی



زیا برخی نو بهار بنیاد	یوسف منشی ز مصر ایجا د
شیرین زده باشی کی سخن کج	از زلف حدیث لیلی کج
از حیرت حسن جان یک آه	بهجت جهان قصه کوتاه
شیوه گرمی کرشمه کاری	کفته نشود جبر آه زاری
در چار سو یک کمانچاش بود	کرد او بفقاع فروشی سود
بسته شد و میر میروشان	سر جمله شدند فقاع نوشان
رندان چه صوفی مست شو	خیلی ز فقاع کشته سوار
روزی که ز معجم آن نهر	از مال و جمال و فرخی چهر
میکرد گذر بران دکا کج	دید آن مه وز دهر بخ طبعی
چون کرد نگاه آن بزراد	شیدا شد و کرده آه و فریاد
نظاره کیان یک هن گفت	چه جای روان دادن مفت
فرما وستان فقاع خور با	هر چه بر قریب رسیده باش
رفت و دو سه جام از آن می خورد	دلش تنگیش از آن بیفزود
هر روز و شبان چنین یافت	میخورد فقاع او دلش خست
آب بخورد کار و بارش این بود	اوراد و نماز و طاعت و سود
خوردیش فقاع و جامه و ستار	گفتار فقاع و کار و کردار
میخورد فقاع فقاع میکفت	ایستاد فقاع هم با و خفت
هر روز بداد صد زر سرخ	میکرد فروز و هاین آن نرخ
صد بد ز زر نشانه میکشت	نوبت بدکان و خانه میکشت
تجربه فقاع با خم خم	میخورد و بداد هم مردم

چرخ

از جمله

سامان

موج

سامان زری مایه سخت	در راه فقاع جمله درخت
اینها هم خرج کشته آگاه	شدن خواجہ خلاص حمد شد
آن لیلی حسن شد سر کاه	مجنون بقبیلہ آمد آگاه
سین بنیفت شد بمنزار	نسرین و سمن بنفشه کردار
آن حسن و جمال عشق زاری	افسانه شده بنیاد کاری
پرسید خواجہ پیران مال	بیگانه و آشنا ازین حال
فرمای که کار عاشقی چیست	دانا تر عشق چون تو کنشیت
میکفت باه و زار و زاری	میکویم اگر تو هوشداری
مال زرو سرشار کردن	بستاندن و بس فقاع خوردن
کر عمر و کرجانی و زر	دادن و فقاع جمله یکسر
سر جمله رموز عشق این است	دیگر بد روغ گفتگو هست
عنفای قاف لاف و پیری احقاف کذاب و خر مگس زنبور	خانه مشتمل شهوت و خرد و سب پر افسوس ماکیان کاشانه
پیره زن الفت و صحبت و قدسیان قرب عرش معلای	عشق و محبت را از یکدیگر امتیاز باید کرد که سر کار جمله کار
و بار و بار این است و بس اشاره پر خوان من جان من ز با و	خشنک چون کلدسته و منار است از ایشان جز کلام حق
و دعوت مطلق چیزی امید دار این کلدسته رنگ بویی	ندید اگر در جامع نزدیک اما در جامع شدن محال یعنی حقیقت
خاطر از ایشان امید داشتن و بال	



قبله من جان من سخن ورقای لامکان مطاف آسمان جا  
 بلکه جان سروش عالم بالای سخن فی فی روح روان یکدیگر  
 برنده باز و معلق انداز کبوتر خانه کلشن سرای شاهزاده  
 سلطان سخن است اگر سخن فهم باشی جان یکله سرو سخن  
 و کردی از کین کین است این هم سخنست داد ازین  
 کرده کم خبره از استرمان موکب همایون حضرت صاحبقر  
 سخن که در میان افتاده آنرا یافتند دره التاج کجند  
 سخن دانسته ننگه عمار خود کردند و از آن افتخار نمودند  
 اجناس جناس و استعارات مجاز و کنایات و ایما و ایهام  
 و صنایع شعری که خار و خاشاک سردیوار گلستان  
 سخن است از برای بیکانکی بیکانگان و محرومی ناچاران  
 نهاده اند آنرا کل هشت سخن دانسته و از آن خار و  
 خاشاک قدری چیده و بهر طبله شهرت نهاده چون  
 کو دکان استانبولیان بخور فروشان زیبا و رعنا گویان  
 خود بخود و وصف سخن خود کرده بگرد کو جهما کردن و با  
 یاران بخندیدن و ابرام کنند هیاهات هیاهات سخن جان  
 و کائنات جسم بلکه وستی جمله جان و جهان اسم لکن از  
 شنیدن تاب نمیآید هزاره هزار حجاب است بر سر شربت  
 فروشان از خون تذر و رنگین و لعین و از بر طوطی زرقین  
 سبزاب و تر خاب شیشهها پر کرده و کنار دکانچه نهاده و  
 آرایش کرده و بر طاقوس نظر ساخته اند همین نایب است

بی مزه اگر چه خضر نگاه را آب حیات اما اسکندر زانکه رشتگی  
 ظلمات است دیگر شربتی دارند رنگین و دلشین از شربت  
 جاشنی جو یار قدر روان شده سرد شیرین لذه لشاره  
 اما حج دفع شنگی و سیرابی دیگر هیچ چیزی نیست و در  
 تخمها شراب سبزاب است اگر چه در درجه بود و بهر  
 امانت دارد که مرد افکن بلکه مرد را عالم دیگر افکنده حالت  
 مستی و جوش و خروش و بهر دو جهان بی بهافروشی  
 و سر و موج و خمار و دیگر چیزها است که من فلق عرف سخن  
 ازین قبیلست و جوایز وی آنست که آب رنگین و شربت  
 شیرین و صهبای کهن نازنین را با یکدیگر فرق کند <sup>مطهر</sup>  
 تو چو مرغ آتشین نفسی به بهار در چمن آمدی  
 چه سمندری شراره فشان بجلبوه کل سمن آمدی  
 در انجمنی به تیره دلان بجایه فتاده همه آسمان  
 تو سروش عرش این چه عجب بصحبت بر همین آمدی  
 نه مشرق جهانی همین از زمین یافت نه آسمان  
 چه سمیل آسمان شرف به برج عقیق بمن آمدی  
 ز آمدنت بجهان غرض بجا به و جام دیگر چه هوس  
 تو جو حاجی بکعبه همین که برای یک کفن آمدی  
 ز چشمت تو که نشانی از خودی خود نه اگر  
 عجب است عجب بلاف سخن بما و منی بمن آمدی  
 از حضرت بید پرسیدم که سلامی در دست چیست



و دشت بولیلای مید و صلت در سیاه خانه شب تا بیدیم  
و بلای و اولای هجران و فرقت کوشه گرفته یعنی بر مفاد کرمه  
**ان مع العسر** هر عقده بجا بیاور و سر رشته کم و نا بدین هیچ  
اندر هیچ البته بنا خن سرانگشت فیض و عنایت کثایش  
یا بد **ع** هیچ عقدی نیت نکشاید بلطف کردگار هر دشوار  
و در شتی در آسینه امکان رو نماید هر آینه باسانی صورت  
عکس ببرد **ع** آرام شست عاقبت اضطرابها اما دشوار  
جاودان بی پایان مرک که درختیست بر و بارش یا س  
و حرمان و کشتیست حاصلش خوف و هراسان این  
عسریست که بی سر حضرت آخوند این را چه جواب فرماید  
شان فرمودند که زندگی عسریست که مرک بسراوست مدعا  
و مرام این مقال زندگی قوه ایست تعلق با سباب  
و مرک آزادی تمام تعلقست لکن ازین حال بر سبیل عقل

**رباعی**

در عالم کون رنگ فطرت در گسست	خلق مغرور ناز بهمت در گسست
زین جنس توهم که مجازش اند	کردست فشانند حقیقت در گسست

**جرع**

جناب پروردگار متاع دنیا را لعب و لهو فرو دست تو بر  
حال اشتغال با بازی گوید کان کنند و ایشانرا جز از شیر  
آرزوئی و از غیره در امید و بهی نیت هر چند از فروافس و کلاه  
و تخت و بخت شهنشاه و از سیوه بر پوشان چون ماه

و از ذوق

و از ذوق باه چیز ی کوی فهم و ادراک نکنند بالفرض اگر  
سخن فهم کنند و ادراک یابند و تصرف میدانند همه متاع  
دنیا را بیک قطره شیر میفروشند و مرک و زندگی ازین

**مثنوی شریف**

قبیله است

انچه میگویم بقدر فهم تست مردم اندر حسرت فهم دست

**نشد**

ان الله يحب الشجاع ننگه ایست دلیران در کارزار  
بخص حصین حفظ پروردگار اعتماد کنند و خود را  
بصف دشمن زنند امان و ظفر یابند و بنزد حق محبوب  
شوند و بدلان اعتماد بکردار گریز خود کنند بنا برین اینها  
به تیغ بی دریغ کشته شوند ازین مدعا بر تبه بداهت رسید  
چه در تواریخ سلف یلان پهلوانان چون رستم و ستان  
و اسفندیار و سام و قهرمان تا بدین زمان دلیران نامدار  
به یمن حفیظ و باز و بند زور بازو و پیردلی در امن و سلامت  
سالمخوزه و زنده ماندندی اگر چون ارباب ترس و بیم  
مرده باشند در روزگار بسیار زمان دیر نماندندی و نیک

**حکایت**

نامی از کجا یابندی

تتمت به بیکار اسفندیار	برآمد بر او کرد پس کارزار
چو رو بین تن بود اسفندیار	بر او از سلیمی نماند یاد کار
به تیغ و به تیر و به گرز و تبر	بسی زخم زد وی نکرده اثر
نه اشکست پهلوان سینه کمر	نه برید کردن نه با و نه سر



داغ و سنگ

شده راغ وستان پر خاخنو	که فولاد بقیه شکستن محو
بهر سید از موبدان کهن	بگویند جز مرکب چه چاره بمن
یادند باسخ چنان آن گروه	جهان پهلو را بیا و شکوه
پای شکست دشمن بدین اسلح	اگر پهلو را نیا باشد هر اس
که رویین تنی را کشند پهلو	باندک زمانی بمیرد همان
چنان داد باسخ را چنان	نویداست مرا این چه ترس کنزند
بس از دشمنم عمر بیکش	به از صد هزاران سال است بس

جرعه

مرد میدان از چهره کی ز نقض از دست  
برگشتم جوهر واریمیان ز دست  
شجاعت ایشان جان و سخاوت نشان ز رز و بهر حال روح روان  
از کج روان محبوب ترست هر که این را فدا و ایثار نتواند آنرا اله  
دادن نتواند فتوت جوهر هست و سخاوت و شجاعت عوض آن  
و این فتوت عوض جوهر ایمانست **مثنوی شریف**  
چون نبی السیف مدان رسول امت و صفدر اند و فحول  
مصلحت در دین عیسای غار و کوه مصلحت در دین باجنک و شکوه

موجه

بکوشش بهوش این منکوش عالمها یاد کار این بهوش با د  
اسباب جهان خواه از زرز و ثروت و سامان و جوهر  
خواه پرستار سمنه و نازک سپهر خواه شراب خوشگوار و قند نبات  
و شهد و شکر خواه کز دفر و جگر غاب ز رفعت زرد و ز چکمن  
و بوستین سمور کوفتر خواه زرین کلاه افروز جبه جلال اقبال

این

این جمله مطلوب مرتبه انسان و اسباب آسایش دل است  
با این همه اگر در کاخ بهشت هم آغوش حور و جمله کنوز جهان  
کنوز و منشور عرجاد وانی بدست حضور یعنی همه آسایش  
و دلجوئی هر چه باشد آماده شود اگر ذره آفتاب خرد نصیب  
تو باشد بهر حال در همه احوال مبتلای بلای غم مرستی مال باشد  
زیرا این اسباب صفا در معرض فنا و تو هم در همین از دای

مرک و اینها را البته ترک باید کرد **بیه**  
یک قدم راه است بیک از تو تا آنگاه که بر سر مرغان چون شکسته شده هشیار باشد  
محصل این است که اگر با چار یا نش او رنگ بهشت بقا آنگاه کرده باشی  
و بالینی بر از کاکل حور و غلمان در بغل کرده شوی و بالین دیگر  
از چشم دوان در بغل دیگر میشود و هوشدار **عزل**

از سر ناز و نیاز گل خان باید گذشت	سبیم افتاده ام زین کشتن باید گذشت
تالاب جو تالاب جام و لب نوشین لب	این همه خندان تو حیران لیکران باید گذشت
لعل و کان غم شدن خوخن و غم ناچیز	چون ازین دریای خون میکران باید گذشت
خار و امان نیاز و ناز کل بودن چون	از سر ناز این چنین امان کشان باید گذشت
ایر خرام و ناز و نخوت را کمن ایستاد	آهرا ز یکدم باین هفت آسمان باید گذشت
از قبای کاغذین بهاب فخرت ای عجب	هیچ اندیشی ز زین نیاوان باید گذشت
آشنا و ناخدا کشتی و ساحل اماناز	نشأت از بحر سراب کی گران باید گذشت

نظم

ششم از ناله سنبلیله بندگان آهوان چنین کتاب در چراگاه فردوس  
سیرینوت جناب بدماغ رسیده و صفیری از بندگان هوای



روضه الاحباب: بکوش بهوش این بهوش آرمیده که حضرت  
شبان وادی امین علیه صلوات الرحمن هرگاه بای عرش  
فرسانی مبارکش که همپایه دیده پاکان عرش است از قفا  
نگاه روش با سایش عینک رکاب میل فرمودندی بدسته  
جوب معجز فرما برنشستندی: پاداش دل دل جیدر کرارجنان  
رهوار رفتندی که اسب سلیمان بجا کپایش نرسیدی  
وگاه از برای افطار روزه صوم وصال بزم شب شبتان  
جشن خوانچه را از بر تو فروغ ماه: یه بیضای مبارکش مهتاب  
التفات فرمودندی: عصای مبارک را: بر دوحه خوانش نند  
ع همان ساعت همان لحظه همان دم: هنوز دست نگاه کلین  
کل تماشا نکرده: دامن سفره مایده اشتها بر از میوه شیرین  
ونا زین شدی: گاهی در جایی که لب سراب: از تشنگی آب  
پر تجماع حباب شدی: عصای مبارکش را اشاره فرمودی  
در آن حالت سر چشمه آب حیوان شدی حضرت ایشان  
علیه صلوات الرحمن کوثر نوش عافیت: و وضو فرمای سجده  
شکر: و حمد جناب احدیت کرامت فرمودندی: و اگر در ساجده  
سرای شرا: شاهره کم شدی: همان بعضای همایون روی  
ادیم زمین را: ادب فرمودی: و او چون این قفا خوردی: کم  
شده را بیاوردی: و شرجه جاده: چون جرحه روی سودا  
در آن سودا نمایان شدی: و گاه بیکاه چون اراده فرمودی  
این سید خیرگاه: چون شبستان حمله گاه ماه: و در مشور فرم

روز آفتاب چاشنگاه شود: همان آن نهال بهشت نورش  
کرم نگاه فرمودی: در حال شجر مرغ عالم افروز کشتی: و از  
پرتوش جهان: چون کنجینه شاه خاور شمعش با ش انوار  
شدی: خلص کلام هر چند که با ضرورت بشریت: قامت حقا  
دو تا کردی: از آن عصای مبارک رست شدی: و در زیران  
حقیقت: دل رست عصای موسی است: هر تا رعه که کاکل ایل  
شانه کره کشاع: یا ربلی و ش من غیر من مجنون نیت: مجنون  
عشق را لیلای پیاپی آبله با اسب بادیا: بهما کر فتاری را  
آزاد کی بخش: اگر سوز را شور با: شنه را آب خنک حیات  
افزا: هزار معنی را کل: و حسن خوبی را کاکل سوداگر اندر اسود  
نا بود را بود: عدم را وجود است: اگر از دست بگذاری  
از دست: اینها از دل است: لکن دل از برای اینها نیافریده  
مذعاب این است که: کار دل ازین بالا: دریاب دریاب **رابعی**  
یا رب زکناه رشت خود منفعلم: و ز قول بدو فعل بر خود خجلم  
فیضی بدلم ز عالم غیب رسان: تا محو شود خیال فاشد ز دلم

ترکیب بند

از مرکب از رفیق مترس	چتر سوسیمت زمین حس
جان و جهان چون یک نفس	آفتابس باقی هوس
زهد و ریایکسو فکن	عشق و هوایکسو فکن
این ما جبرایکسو فکن	آفتابس باقی هوس
کون و مکان یکانه است	دو زخ بهشت یک خانه است



دل یک فسون افسانه است	آفتد بس باقی هوس
در راه حق جنبان جرس	هرزه درانی چند بس
آفتد بود فریاد رس	آفتد بس باقی هوس
کا کل بر پیشان خیال	لبلی تو روی محال
نشأت گذر زین حال	آفتد بس باقی هوس

بحره

صفیه آماده ملک بلبل آهنگ کل افشان ترنم شد بدین رنگ  
روز کاری که بهار جوانی و جوان بهاری از نسیم اقبال کل  
دو رنگ یک تبسم و مرغ دل زار با هزار کل از یک غنچه  
و یک ترنم در عالم جان و جهان جوش بهاران جان بود که  
نغمه نغمه شوق و شادی از دهن غنچه غنچه دهن بلبل خالی  
و ماغ را می کرد و نازنینان چمن بایین بوی گلکان می پرستان  
مست ذوق صهبا بای کوبان در قصان شده بود بسحر  
کاهی با قافله یاران و همکاران و همزاد کان بهار شستن  
کسته مهار شتر بان مجنون و محمل عزم بسته با نهدی خروشان  
کوس رحیل زده و در منزل کلز از چون شبنم آسمان نشاط  
و سرشک شادی و انبساط بر کل عیش کامرانی خیمه زده بود  
فردوسی بود که حسن و عشق آدم و حوی و قطره خونین  
رک ابر نیسان مرثکان و نغمه رود و سرود و سرود بلبل زار  
و کریان آه عاشقان و سرود و طوبی نشان خیال کا کل سنبل  
بوستان طاهر و س جنان بود و درین بزم بهیقای سبقراری

جناب

جناب یاران و حضرات ایشان سر جمله در مقامات عشق  
چون موسیقار سیر آهنگ سر اسر کوش و دهن یک نغمه  
یک لهجه شدند و کوچک و بزرگ هر یک بقدر رق و قامت  
استعداد خود تیز و پس سر آغاز پی شدند و ناز نیاز کردند و آخر  
ترنم نامی نوای عشق را بدو گاه هجران و وصال قرار دادند  
مگر عاشق نشأت درین مقام از نو اسخجان قانون محبت  
بود یاران بزرگان خاموشی ازین بینوا تقسیم این فصل  
و وصال را نیاز فرمودند همان تار جنگ محبت را به بیانی  
تاب داده و از رک سرشک بریشیم ساز کرده بمضرب  
دلخاش شوق سوزان سوزان ساز نیاز را جهان نواخت

نظم

نوا سنجست عشق زیر دم ساز	کز و هم ساز مینالد هم آواز
عمد از خرد حیران کارش	جگر در جنون لرزان چو تارش
زند بر تار استادی چو مضرب	بقانونی دهد هر کوش را تاب
بنغمه میکند دل را مقید	بنقشی از گرفتاری مجرود
در انگشت فی انگشته شود بند	دهد چون پاکت یقین دست پیوند
ز بچیان نغمه زنجیر سازد	ز موج ناله سوبانی طرازد
نواز دهر کرا در عالم دل	گهش دیوانه سازد گاه عاقل

بریشیم این ساز ناساز بای روی کمان امکان بیان بگویند  
کلوفشار انگشت نواز شوق نیاز چنان نغمه پرواز و بدین اصول  
ترنم سازند که از جمال و جلال صفات هجر و وصال نگدازی برین



بذات بخت حضرت سلطان عشق: خیال محال همانکه این  
 زمره لجن و اودی و حی آثار در عالم دل جان حضرت یاران  
 بعد فروز و نور افروز تا اثر عرفان شد سر جمعی که دهان و یک  
 زبان مترنم ترانه لایب کنان: لعلی نیاز شد ندکه این غنچه هزار  
 بهمار دیده و شکفته از فیض عنایت تبسم نسیم فیوضات  
 سحر عالم دل شما: خندان گردانید و احسان فرمایید چون این  
 صغیر جهانگیر: و لوله انداز کلر از خمیر عاشق **نشأت** شده  
 جز مشنودن چاره ندید و گفت **مثنوی شریف**  
 خوشتر آن باشد سر دلبران: گفته آید در حدیث دیگران  
 این ماه خرمی از سیه خیمه داستان سلما و لیلی بر آوریم و دیگر  
 یاران چنین آیین گویان فاتحه نماز نیاز شد ندکه این ترک  
 بر چهره را بدستور ترکانه و بطور ترکانه و بطور رومیانه  
 جامه آرایش فرمایید که جناب محبوب بکرنگ عشاق شدن  
 خوب مرغوب: این قطره نیسان ابر نیاز هم بصدق قلم  
 قبول جناب نشان افتاد لکن چون سر رشته این کلام مربوط  
 دستگاه غیب بود: تغای قبول ناقبول حواله بدار السلطنة  
 معنوی: یعنی استفتا از کتاب مثنوی لازم دانستیم قرینه  
 حال این بیت شریف: بزبان یکی از بزرگانان بمعرض بیان  
 رسید خاموشی گفت: بد هوشی شنید **مثنوی شریف**  
 فارسی کو کرچه تازی بهتر است عشق را خود صد زبان و دیگر است

انوار داستان

دلبر خیز

دلا بر خیز گلزاری بیاری بهمار عالم جانز اتو بکشی  
 بفکر کلفشانی غنچه دل شو کسرت فکر و کربا شد خجل شو  
 قلم را چون شهاب نشین شبک شیطا بین کسب ادب کن  
 بجوش آرزو خم ناسرایی فرو رود در صراحی تا برای  
 می اندیش را زور اثر ده بحام شیشه آفاق سرده  
 بزن نقشی که مانی را بسوزد جراحی شود که عالم را فروزد  
 دهد بر بزراد معنی جمال و مرغ سلیمان منطق الطیر  
 اصف خیال: چنین صغیر زن داستان حمال شد که  
 در زمان پیشین: در دیار جبین شهر یاری بود که ایام  
 زمین: در پای تخت همایونش: یک نقش رنگین منقش  
 و اطلس جرخ برین: از لوا سلطنتش: یک شوق درش  
 بنفش: و در سر پرده دولت: و بزمگاه همتش: سپهر  
 و از کون: یک جام سرنگون: و آن می امید و آرزو که در  
 خستگان خیالخانه پیشینان بود: این در جام حصول  
 و حضور بدست کامرانی آورده: و نشسته کیفیت صرمای  
 کامکاری آب جوهر شجره عالم افروز: کجینه سلطان روح  
 سلطانی او شده بود: و جناب کریم آفرین اورانام **شاه**  
**جهان** یک پسر دولت فسر عنایت فرموده بود که: از بهشت  
 حسن و جمال: کمال و سر جمده زیایش: رخساره امکان  
 یک برک خزان: و در روا جگاه بازار بوسفی جلالش: ذال  
 زمان: یک پیره زن حیران: و زعفران سیمای خنده بخش و روان



ز خوبی هر دشمن کمر بود	دمی که قطره دیگر دم کمر بود
بطغلی با بزرگی بود مساز	ممودی حسن انجامش بر غماز
خرامش سرور آزاد میداد	لبش با قوت راد لاشا میداد
دو چشمش چشمه خضر زیبا	دران از عکس مرکان چون ماه
دهانی بر لبش جام ملاحه	مبانی در کنارش صد نکست
لبی رنگ بدخشی شکسته	نکاهی با بلی را چشم بسته

جناب حضرت جان آفرین بیکر نازینش از جان افرویده  
و پرو ماه کنعان را بدان ستاره رخشان بخشیده و حسن  
و ناز و شیوه کریش را بغایتی بود که در جلوه گاه خرامش  
رفتار آفتاب بجل رقص جمل و نسبت کل رخسار  
بکل از و سنبل بکل دسته سنبل برین صوفی دم خر  
در کل دلربایی جمالش جان جسم مشخص حسن و خوبی نبی است  
محبوبی و وارث سلطنت خانواده یعقوبی اورنگ نشین  
تختگاه ماه تابش معجزات حسن را پیغمبر لبش بر چشمه عجا  
جناب روح القدس رخس آیه من آیات اللهی **نظم**  
مجدد کاکش چین آفرینند خط لعلش ز ما چین آفرینند  
سرسنند از کل فدا و خوبان چون آواز جان شیرین آفرینند  
شیرین لبان از جوی شیرین آفرینند و در فدا کاری و لیلی ناکه  
در بیابان مجنون شیرینی آفرینند آهوان تاتاری و جمال  
و کمالش آینه دوروی را نوی بریزد انصاف و داد و صوت  
عکس جهول و ظلم در مرآت استعداد و علوم او مرقی و معلوم

الشی اذا

الشی اذا تجاوز حده انقلب ضده و در هنر وری و معارف  
پردری بجدی رسا بود که اسکندر خیال با آن سواد و سیاهی  
نرسیده و خضر دانشم هوش از آن سر چشمه سر شربتی  
آب بخشیده و از هر حرف جزئی مایه کلامی داشته و در  
پیشه نقشبندی و نوکار کاری جهان مانی سوز بود که  
کلکش از نوک مرکان و در صحایف دل عشاق از نقش  
خیالش سبق برده بود اگر بر حریر باره سیاه شب صورت  
آفتاب کشیدی نو نیازان دبستان اسما  
سبق و الضحی خوانندی و اگر صورت لیلی و مجنون  
در جمله گاه وصال خیال نگاشتی از گریه و ادیلا و علای  
مجنون بچکان این خاندان فیروزه فام هم رنگ کرم از ناز  
شدی از نقش بهارش در زمستان مرغان و در انقاف  
و از شکل سنبلش کا کل خوبان پریشان و از غنچه اش  
اشک بلبل چکان ازین پیشه دیگر اندیشها فراموش شده  
و در نگارستان خیالش نقش بسته و همین هنگام بدین  
شیوه حسن و جمال خود با یسینه کمال خود جلوه داده و  
در تماشایش حیران سرگردان و با این ابتلا چون عاشق  
در بلبل روزگار گذرانیده و درین هوا نوبهار عمر نازینش  
بیاد داده بود **در صفات بهار و گلزار بیت**

ای نای قلم هان نوا سخ صبا شو	آریش گلزار و گلستان و هو شو
بر کن قرح غنچه بصهبای محبت	ساقی می شوق بلبل بلا شو



کلهما شود از فیض تو دلشاد و شاد  
جشید جنون را بچمن تخت بیارا  
نشأت بطیفی صبا نغمه بلبل  
ز کاکل سنبلیله جمع کشتن تو  
با صف زدگان با او باین  
در بزم کستان بیارن صفا

سحرگاه در صبا رخ الخیر روز جوش بهاری که از فیض انبساط  
مقدسه روح القدس صبا نغمه نامیه آب تن عیسی نشو و نما  
و دره غلطانی آسمان صدف زلاله دره التاج لاله صحرای  
و از نار حیران بخش کنج باد آور کج و نیسان نازنینان چون  
جوهر پوشش و شریا غایبه و ولطافت هوا در محدی بود که تخم  
سمندر کلزار شمع داب بچه آورده مرغاب و خوشه غوره  
خم شرباب بوده و از کلبانگ یا حی بلال بلبل مست خوابان ناز  
کستان بیدار شدند بطوری که یکی بکل خسارش بافتاب  
آفتاب آب زده و یکی سنبلیله زلفش بدست صبا نشانه کرد  
و یکی لوله چوب یا سمن را از برک کل نرسین و نرسین پر کرده  
و از دو دوتون چمنزار هوا را سنبلیستان کرده و در دعوت  
نشسته سحر شده و یکی نمیدانم در خواب بکدامین آفتاب  
همچو آب شده که چون یلوفر با فوط نیلگون در کرمایه جو بیار  
جلوه عفتاب در آینه آب کرده و از ریش خواججه  
جشن شیرین و همان چمن خوشه چینان خاندان پسمه  
خانه موران دار القضاة طوطیان شده و موران  
بیز از شیرین مذاقی شکر خواری نغمه گزیر و دم ساز ناساز

زبوران

زبوران کشتند و به هم عنانی خنیا کران موکب همایون  
حضرت سلطان یعسوب را بر بستند و از فرط صفت  
ولطافت هوا را که بر بهار از جوش سرخ و سبز گل و گیاه تک  
گرفته و طاق نیلگون کردند و به مقدح قوس قزح کشته فی  
از عکس این سبزه و گیاه تار ابر بهاران سرو سبز و چمنستان  
عالم بالا شده و هر برک سبزه و تار از زمین سبز آب کشته  
یعنی میانه سقف آسمان و فرش زمین همان و همین بر وضه  
فردوس برین و کلزار کلشن برای علیین پیشهور کشته بود  
هوا تکلیف کلشن میباید همین آهنگ بلبل میسر آید  
شعرزاده شاه جهان زمین و زمان را چندان و چندان دید  
بایک بهشت ملائک طلعتان حور ازادگان هماندم بیت  
سواره عزم میکردند و در دم بیاران چمن کشتند همدم  
مانند اردوی همایون سلطان بهار با سپاه کلر خان از  
کشمیر تشریف فرمودند و هر کابی اسکندر خا و سفر بساحه  
نیمروز و خطه خط وسط السما چمنزار جان جهان افزون  
بر آورده زنده شاهزاده بیت چنان دید این زمین و آن زانی  
نشاط افزایم جوانی چون هنگام بهار و گل بغایت  
خوشوقت و خوشدل شده و با یاران همزادان شاهزادگان  
و عشرتیان بعیش خوش آغاز فرمودند گاه در حوضه دریا  
مذاق می از فرط زوق و شوق نشسته کل مل چون آب فواره  
خود را در عالم آب انداختند و حساب کوثر می کشتند و گاه



از خرام ناز سر آرد فرمودند و گاه کلچین را بکلبوسه  
لب تماشای رخ رو و شرمندۀ احسان کردند و گاه پینه  
حوض را بعکس اندازی ماه طلعتان را تیره مرآت میکنند  
بخشیدند و گاه انجمنه سبزه خوابیده کشته نظر خسار  
ناز بر افروزی نیاز بر بالشت شهر بلبل با سایش سوده  
و غنوده و گاه یکساز و هم آواز ارغنون نواز بلبل و قمری  
کشتند و گاه همکاسه بزم جم همپال و سرت شرب  
ارغوانی جوانی شدند **شیرازان شهبان شاه جهان**  
**بابر میرادگان** چون آفتاب طلعت از خساره روز بایرج  
خم اندر خم مشکین و مجعد شب جلوه کز و هنگامه افروز  
بزمگاه شهنشاه فیروزه تخت و بخت فیروز شد مشهور  
شبانگاه با شمع رخان دلاله رویان دوران گلستان التفات  
چراغان غنود خداوند برستان چمن مشربان با فرمایش  
شاه کامران بزم را هر یک خمخانه بهشتیان کردند و ساقیان  
ماهوشان از عکس آفتاب طلعتان عالم آب را منتاب  
کردند و لولیان جواهر پوش با سداغوش کوهر نگار ماه بکر  
ایستاد انوار را جلوه سیلاب دادند و اساس صبر و سامان را  
زلزله افکندند و حکیمان هر فرزند داند بقانون مخترع  
فوق علم موسیقی بعمل آوردند و ندیمان بیزبانان سلطان  
عشق را بر جانی زبان بنام اشاره معجز بیان دل و جان  
بارود سرود سور و سرور و شیون و ماتم غم و ماتم وصال

و ابحران

و ابحران کویان گردانیدند **نظم**  
بدر فرزند با هم عود و طنبور ره بیگانگی از سیر شان دور  
نمایش نغمه با حدی سا بود که بی نای لب فی خوش نوا بود  
دف ز ر حلقه از خوش حالی دل بگردش کشته دستک زن جلا  
سماع لولیان جوش و تابش تماشای حجاب نظاره سبابش  
همی همی عشرتیان و چه چه بلبلان و نوشتانوش ساقیان  
و هو هو بی میکشان و کو کو ی قریان و حق حق شبان و زریان  
و قهقهه خنده هزاران جانی رسیدند که از سرشاری جوشا  
جوش فی فی نازنینان چمن که عبارت از گل و سمن و سرو  
و عرو و نارون است با یاران انجمن یعنی کلر خان سرو  
قدان سمنیان سرو نازان و صنوبر خرامان با یکدیگر نازان  
هم دست و پا کویان و در سماع رقصان نو دست افشان  
همچو آسمان کردان کشته بود بیت دیگر کون میشود احوال عالم  
همان ساعت همان لحظه همان هم **نظم** مستی با عنوان بهوشی  
و خواب بخودی و سستی آن بزم شوق و طرب را بشنود کرد  
دست مطرب با بریشیم ساز و پای رقاص با دامن دراز  
باز بست ووشیشه ساقی با سنگ فراغ بشکست و تیغ  
از غنوه معشوقان نوهای هووی از مستان نوا از فی  
و نشد از می و هووش از دماغ و جوش از ایاغ ر بودع  
آرامش است عاقبت اضطرابها آن خروش و جوش و جنبش  
عیش و نوش سستی و بهوشی و آرامش شد بزم عشرتیان

**نظم**



مجلس مصور صحیفه کتاب گلستان شیرین یاران سر جمده  
 و اما در عروس زینبده همیشه مرکب کشته درین حال طاقی  
 ملایع بال خیال خواب و خواب خیال از لاله خیال طاقی  
 بهر بید خواب حیرت همه را برده و بیدار یکبست زنده در  
 خانه نشسته بهین نقاش است در آن انجن چون صحابه  
 خود را از خواب از وحشت و درشت این غریب و تشنگ  
 کشت با خود گفت **ع** کلید کام در دستم مهیا است  
 با دستیار مغربی خامه و خمه کشایی و از زور بازوی شیه  
 پیشه که هر آرییم هست و نکاری از نگرستانی ایجاد  
 و بقی از صفی نه بنیاد بر آورم بآن دل آرام آسایش کام  
 و همزانی بزم انس آرام شوم همین از تر دوستی قابل قلم  
 از رحم مادر دوات صدق عدم با غم عشق توام بنهاد  
 نژاد زاده و ملائک بجز در قمار نیکین رنگ پیچیده در مه  
 صحرای کجا و خوابانیده و نهاده هماندم از طلعت همایون نشن  
 نقاشی همچو ابه نقاش مد هوشن بهوشن کشت و از خود  
 گذشت یعنی شاهزاده این نگار نگاشته خود دیده  
 کویا دیوانه حسن زادران شبانگاه ماه نو آسمان کعبه  
 رخ نمود و همانا والد و شیدا جنگ قامت را از ابریشم رنگ  
 ندامت شکسته بسته تار بسته فریاد کنان زار و کریان  
 و غزل خوانان در دهلین کعبه احزان وصل و حرمان نشسته  
**ع** بلای در بلای عشق افتاد و بلا تر شد در بیخ که آن لیلی

سید خا:

سید خا ناز مجنون دشت جنون و نیاز شد **بیت**  
 جهانش دید تابی زان شمال که شد چون سینه صبح آفتاب دل  
 ز خسارتش کل انگشتی دید ز بالایش ره دیوانگی دید  
 بکبک پیش دل خود چون کره بست ز ابرو بر کمان فتنه زه بست  
 ز گاه آهوی دشت حیرت و درد و گاه ماهی ربای رنگ  
 شورش طوفان سیل خون کرم و آه سرد و گاه چنین در زین  
 خود افسانه سرایی میکرد آه ازین شورش و شیدایی و فریاد  
 و داد ازین دیوانگی و رسوائی که در تلاش هلاک خود و زیندم  
 افسوس که آرد های خو بخوار از غار عدم بجای بوسی و زمین بوی  
 و ناز نیاز بر آوردم **بیت** بخود با طبع آن شب را بر سر  
 جوشه صبح آفتاب طاقی زد ندامت برق بر خشک ترش زد  
 بشمائی جوسودا بر سرش زد ببطعن خود در بانرا تیغ دم شست  
 سوار شود و شتر بر خشت خست که ای بهش چرا این کار کردی  
 بدست خود بخود از کار کردی کدام آینه شد زنگار مطلب  
 که لب از خنده میبند و بیاب بدین مضمون گفتار آن دلدارم  
 بشیون شد ورق گردان آینه تقو تقو بر شیوه این روزگار که  
 نسیم صبا ی عیسی دم بهمارزند کانش باد سموم عذر ازل  
 نفقه مرکب خزان جاودان و آب خوشگوارش زهره ایست  
 جانستان و فریاد و داد ازین دارای بیداد و سپهرستم  
 بنیاد این شهر یار نیست که چتر همایون لا جورد کون زین  
 طناب کوکبه سلطنتش دود آه مظلومان و صرهبای سار



طراش خون ناحی گشتگان: بوسایان دل و لبان جلوه کاش  
چلادران: نو نغمه رود سرود: چنگ رباب و عود آه و این  
او بلا: و فریاد دل خونین ستم دیدگان: و در بزم کاه کشت  
ریاض: چار بار غش: ما بر لبان دیده گریان: نو رسد  
کل لاله: دل جگر بار باره: بزم کس است چشم حسرت پرست  
و جو بار: چوین: جزین: دل در دمنان: بلای کونا کون: و در دیوان  
همایونش: کس را خلعت شریف: چاه و جلال احسان: نفوذ  
کریش: ز بهر الوه: بزم: کس: در دیارش: عکس: کس: بزم  
سالها با جمل: امرا: و شرک: بزم: در صید و قید: آن  
کو شمشیر: غما: نماند: تا که گرفتار نکند: آرام نیابد: چون یافتند  
بجای: بابل: حبس: کنند: آخر: در منصور: بر در سازند  
معشوق: غایت: که وصالش: مرک: مغا: و محبوب: که جمله  
کاهش: دوزخ: بهشت: نما

بریزاد است دنیا شوخ تمثال	ز رویش بال از شب سایه بال
فریب هو شمعند ان بهینه او	دل ازاده مردان شیشه او
تصرف باین که شوقش چون زنجیر	کند که دلان از حق فراموش
شود مهرش بدل چون بخت پیوند	بدر بر خاک ریزد خون فرزند
ز بهت اقلیم حسرت کده بهشت	ز امواج هوا پوشیده ز بهت
عوس تازه طرح و مخترع فن	بدامادیش مائل مرد تازن
سبک و حیش ابرو کوه کلین	نشستن به او بر خاستن زین
بهارش جاک بر این کسود	خراش رنگ بدخوی نمودن

نظر

نرنگزار است که اگر کلفی: نور و نو جوانی: باقبال صبا  
کارانی: لب تبسم را بشکر خند: کس: شیرین خدای: زندگانی  
کنند: همان دست قضا: تلخی فراق: ماکل دستا: بر پستان  
مرکب: بلا کرد: و اگر هزار: درستان: خرم: بهار: گلزار: وصال  
یک: حرمگاه: نغمه: سوزنای: سوز و سرور: و شوق و شادی  
و آغاز: به لبان: به لبان: منقار: فوق: خنده: و دل از ادای  
و ترانه: کارناطی: مقامات: بر خود: داری: و بهر مدای: و بهی  
عاشقانه: و هو: هو: می: ستانه: بکوش: مجرای: حلقه: نو: و س  
چمن: رسانند: هماندم: از مایه: بجزان: سپید: بوش: نو: و کسان  
شبیون: و افغان: زمان: مرثیه: خوانان: تراغ: بید: باغ: مرده  
ناگانی: شود: درین: گلشن: پرواز: چرخ: که پیش: از برکشودن: بال: ریزد

چامینیت درین دار عذراست	که از دیوار او چون رخسار است
بشرح این قصه کلک زان بهر دشت	نه نتوان عالمی را نوچه کرسخت
دلی کز نیت خوش تفصیل نام	تحمل کوز باید دم زدن دم
مکو بهتر ز خاموشی گفتن	که رو بر بخت دار و شکفتن
شود غم شادی از زبان بیری	تسلیم شود مردن تا غیری

صبح رستاخیز عشق ساختن و آفتاب طلعت شهنشاه  
از مغرب سود سودا بر خاستن  
چون کلک ز زمین نگار بهزاد زمان: بر حریر سپید خرق  
آفتاب: بیک: مهر: خاور: کشید: و از شعشعه: حسن: عالم  
افروز: نگار: نگارنده: خود: خود: را: پروانه: جان: سوز: دید:



سپند خود از گزند چشم بد اثر: با بش مجر مجر بیدخت  
 سودای دل خود هم سپند بنداشت این هم بسوخت و بساخت  
 شهنشاده چون آه سرد از سینه گرم از صدر خوابگاه  
 بختی بختی بر خاست مانند عرات بوم النشور و نو  
 حجاب گاه که در خور در جهانی دید که وجود و عدم در آن  
 عالم از یک ذره کم و در قلزمی غرق گشته که هفت دریا  
 از آن طوفان بلایم نه دست مازوی اقتدار یاری چاک  
 چاک کربان رسد ای دونه پای طاقت راتاب و فوز و ن  
 بی بانی چاک چاک دامن دست جنون و شیدایی **سپند**  
 نه بای رفتنی نه جای ماندن درین ره حیف رفتن وای ماند  
 کارش چون آه هفت آسمان حیرت و طاقت گذشت  
 و از سردی ز مهر بر آه قطرات ابر نیسان مژگان یکجاست  
 اگر عقل عقل زانو بند نافه عزم دشت جنون بودی  
 اما از ناله جرس دل گسسته مهار رشته صحرانورد قیاس  
 آواز خلخال رفتار لیلی جانان شنیدی تخراین شیرین  
 مینش و فرهاد ووش کرد باد با موم جنون شد نر خاد  
 خار آرا از آبله پای کوهر نکار لو لال و مرصع تاج و قبا  
 بخشید **نظم** در میغ نهفته و در هفت دروغت با کل قدن سر و فو و دروغ  
 آن سنبل بر تاج شکس بر شکس از صدمت با دالم آشفته دروغ  
 سروی که همی شد تنی زده بگلبرگ فریاد که در خار و خشک خفته دروغ  
 نه دروغ هزار دروغ که آن نازنین و ناز پرواز بر کل نازکتر

مالشگاه

مالشگاه خساره خوابان: و بوسه کاه دلربایان بای  
 همایون: همایان: چون جگر عاشق مختصر لخت لخت کشته  
 و آن سر دولت افکند از بالش بر خوابش بریدی فی فی  
 بر بستر قائم سینه سمنبران و بالین محمود سنبل محمد  
 بهرم مشکین بر پوشان: بنیا سودی و اوایل که در فراش  
 وحشت و هول سنگلاخ: و بر وساده خم اندر خم و بیجا  
 هیچ زلف عقرب: و مار رأس الغول شاخ شاخ با فسانه  
 خواب غشیدن: درندگان و هشت آبا و دشت غنچه  
 حیف که جشن جره: محکا می جواهرش عینین و اعلین  
 و قندلیات شیرین: و نازنین: و جای شکرین را اقبال نازنین  
 جز لخت جگر و سر شک چشم ترا بشخور نیافتی سپاه چرخ  
 و پرند: و مار و مور: در رکاب همایونش بگرد آمده سلیمان  
 ملک جنون: و شمع جمع پروانه مرغان و مشعل شبستان  
 دوان شده بی خور و خواب بی آرام و بی طاقت و بی تاب  
 با هزار هیچ و تاب: و دو اسب شبیدیز و کلکون و دوا و شک  
 پر خون: و روز و شبان همعنان نسیم دوان: و نور و ان بود  
 به یکجا کی شود دیوانه با بست: زهر ویرانه ویرانتری هست  
 نمی باشد مکان عاشق زار: که عشق اول ز حسن آمد پدید  
 ز شکرستان بصحرای جوید: بصحرای جوید در آمد چاه جوید  
 شطرنج سخن چون آن قره العین عین عالم از خاندان  
 چشم و خوانواده مژگان چون مشک ریزان افان و خیر



چون مهر خشان منازل زمین و زمان ز زو: چندین ماه  
چندین مسافت و مرحله راه قطع کرده آخر در دامن کهنساری

نظم	اختیار
مبود پیش رفعت آن کوه در پیش ببالش بخوده چرخ اخضر	فراموشش شدی کوه غم خویش بسای طفل در دامن مادر
فرازش کر شدی کس نامیستر	ندیدی روی شب تار و محشر
دران کوه از کسی میگردد فریاد	صد از برده عشاق میداد

شکوهی بود که کل خورشید هفت چمن بگوشه دستارش  
یک کل شترن بلکه کوی زرین آفتاب تکلمه عمامه خضری  
زردنیش بود درختان عود و صندل و جندل زلف بهم  
بچیده جنگلستان و خیابان در خیابان سیاهان بر  
نازنینان چمنستان شده از آسیب برف و باران و  
دم سرد مهر بر زمستان و از نگاه کرم چشم گزند تاب آفتاب  
صحرایان در دامن امن و امان چار فصل زمان همه بهمان  
و بلبل به فصل دایما در وصل و از سفر مشت آسوده  
بابالش بر حضرت تکیه زده و همیشه در آغوش کل غنوده  
و فاخته او سیور غامش سرو از آواز طوق غم و ماتم آزاد  
و بجای کوکب از شوق هو هو فریاد و عفتا نهاد شده و از  
سرشاری فواره نیشکر عشرتیان موران چون مولد خوان  
از رق پوستان طبیقه قندلیات در پیش از تلاش ده کشتی  
به تشویش و اندیش باز کرد و صلوات در عیش خویش و کرده

بر شکوه

بر شکوه زنبور و در کند و می انگبین کدو: دخمه مشهد ناب  
اندوخته یافته از در بدری در یوزه کروی خانهای شکوفه  
و کجکول کردانی مستغنی با کمال استغنا در غنا و نوا و آوا  
خود مصروف و بانوا آسنان خوانندگان بر مکه کلمه  
هم برده و هم آواز و هم دم و هم راز با سوز و ساز و در شیشه  
شعب مشغوف شوق و شادی بود و کرم بکله از کفن با  
و تنیدن لاف و کذاف و فکر درک صاف شده و بچشم و  
ابر و سرمه و وشمه کرده و از پروانه یک دسته پر کرده  
و از ورزش پرواز با هوای هوس در دشت عمق مقعر  
کبک دری شده و آب لعل و عقیق چون شراب حقیق  
بید خشان و بین از چشمه جو بیار آن حرم دیار رفته  
و بوی رنگ آب تاب کلهای بهشت برین و کلکونه کلر خان  
روضه علیین از ان زمین با سوداگران صبا صبح  
ع کاروان در کاروان رفته می بید می: و مهر گیاه لاله کاه نما  
و در قاف و تخم مرغ زایغ دران مرغزار کجی آورده طاووس  
باغ و عفتا شده و کرم شبتاب آتش زده خرمن مشتاق  
و از زار و زار فریاد فرما و پروانه قصر شیرین شمع خانه  
خراب شده و از اعتدال هوا از شاخ شاخ آهوی مشکین  
دمیده کل مشکبید دمیده و دل و یزی دلربایی دلبران  
و دلربایان سیمی قدان گلستان از نهال بار آورده و صنوبر  
بر صنوبر مشهور دیده ارباب دیده و شهود شده و از

و از روی



تر دماغیهای این فضا و لطافت کمال طراوت در طوب  
 هوا و جویش امواج نذا پروبال بلبل شنید جوا بر نینان  
 مژگان چشم بیدلان سیل باران بود اگر چه ازین رو  
 از چشمن خوان بغمای وصال کل محروم ماند اما از خار نشت  
 خار نشت کلهای پیاده دوان با نخت روان بزبان  
 بلبل بقرار شریف فرمود

بشاش مرغ چون ماهیت جو	نه چنانخیزد بر از یکدیگر سو
خشن طر در بغل سنبلیلهها	گلشن را در گریبان کلمتهها
جنان پرووده حسن و لطافت	جهنماش ز باران طراوت
لب جو شش زنده صد رنگ تخیال	که در آب افکنده شمع تخیال
که صد بلبل نباشد در کینش	نه بینی از صفای کل زمینی
که چون زلفی که بر رخسار غلطید	خیابان بر رخ کلز غلطید
نهاد آئینه زور یا چه در پیش	تماشا ناکند زیبا چینی
بود در گوشه اش یک گوش ماهی	فلک با آن تلاطم تنگای
که توان چون هوا خود را نکه داشت	هوا بش غنی در سینه داشت
که شهنزاده بید او را پسندید	همین بس وصف این فرمود

شهنزاده چون اینجا رسید و دید و پسندید آهوی رمیده  
 ارمیده و پری از پریون بریده از بخار نشسته مشرب از غوغ  
 پیاله لاله خمستان خیابان و رطوبت نشو کله قو ساغر  
 زلال کل گلستان شهنزاده اندک مرطوب لاله ماغ شد و از  
 خواب بیداری بی خوابی بیدار گشت و چشم مالید و با سانی

میل فرمود و آرام **بیت عطار** کرت سلطان حیرت میدهر راه  
 شوی از خواب آگاهی تو آگاه تر میج زمین بروج آسمان  
 دامنه همت در میان جان و بای عیترت در زین عوینیت  
 چون آه عاشقان کار بالا گرفت و بای دست نگاه کل تماشا  
 آن فرووس برین جمیده جمیده بر سایه درختان آبان  
 بر فرش زریفت و سندس دست بر قاسم چمن خراشیده  
 و رفته رفته بر بالای کمر سار عزم فرموده نگاه در میان راه  
 در سینه آن کوه بر شکوفه شکوفه غارت تار پیدار گشت که سینه  
 لیلی لیلیه القدر بر نور از آن بود که هر سال اینجا بود چون  
 سواد چشم حور زلفش عین نور علی نور و شیشه اش  
 در شعله پرستی بر همین هندوی سمندر و موبد آفتاب  
 کیش حرا بود و کشف اصحاب کشف میزبانی و میهمان  
 پروری ازین غارت تار موخت و این از دودمان غار  
 حرا بود شهنزاده چون مانند جاده آب حیوان و زندان  
 خاور ماه کنگان این کلبه احزان در کنگان کوهساران  
 هر یک سواد سوبدای ل و دیده عاشق و معشوق ظلمت  
 و نور بهم پیچیده یعنی مهتاب سیاه دران بیکاه یافت  
 و آفتاب نور سیاه بروی تافته دید خوش وقت دید با  
 خود گفت این مرده را بهتر ازین کور جای حضور نباشد  
 اگر غشزگاه روضه ارم و اگر جاده جهنم باشد اینجا باشم  
 تا بوقت آزادی این دامگاه بلا ازین خانه نچ و غنایرو



نردم بسم الله گفت: همان مضمون النور فی السواد شده  
و بیت نگار نگارنده خود که چون جان با خود بود آن در  
محرابگاه دیر غار و بخت او نام سحر در غار و نیاز این کیش  
بت پرستی ساز و ناله و فریاد عاشقانه سر آغان کرد و یک  
و خوش بانغم جوش و خروش هم آواز گشت از زمزمه  
و دمه این جان جوف آسمان چون کاسه طنبور بر شوز  
و هرنگ آهنگ صور یوم التشریث **حضرت منوی شریف**  
یار باو غار با او درود و ترقی تشویش تشویر یار و اغیار و دل  
غار باد لدر از با شراب خوشگوار آب جو بیار و مرک و نوای  
خوان بیغای که سار همسفره آهوان تا تار با نعمت قفا

نظم

شب چون خواب بوم فرستی خوشی	جو صبحی بخیز خورشید بر دوش
نیمش مغز را بشیار کرده	هوایش عشق را بیدار کرده
فرح مضمون جوانشای محبت	سواد اصل سودای محبت
بظاہر تیره چون ابر بهاری	ولی در باطنش خورشید جاری
غبار بینش ظاهر نکامان	جلای خاطر باطن بنامان
سحر کاهش بروز وصل بود	جنون روشن ز فیض عقل تاریک
زمستوری چنان دلها مریده	که پیش از صبح میزد روز دیده
سپهر از کیمکشان ز کیش لغویش	جو معشوقان هند آکنده و بریش
شهاب آتش زبانی کرم رفتار	که حرف عاشقی میکرد تکرار
چنان سیاره کرم دل طبعین	که چشم منجم سوخت دیدن

نواب

نواب بیضه طاقت شکسته  
چراغ از بر تو فیض جهان  
که رنگ صبحم چون برق حجت  
که رنگ صبحم چون برق حجت  
شبانگاه که سواد سودای لیلی لیلی در چشم شمع رنگ  
سرمه و لاله ابروی ماه را دسمه و سرخی شفق قطره از گل خضار  
دختر اختر کلکونه شده و بلبل بجزایات کاشانه آتشخانه  
بر دانه مست و مد هوش و خراب و پروانه در خمستان  
شراب خوناب اشک بلبل در شب تاب بیتاب مانده  
و مرغ شب آویز از گردون او بخت و شبیره از نیم ناوک  
غمزه شهاب سپر سنگ نیست بر سر کشیده و گردن خروشا  
بچنگ دل سیاه می فروزه و کرم شتاب کرم بله بریشیم  
ساز زهره شده و نکلین شجر آغ عالم افروز آصف گردون  
دیو ظلمت دزدیده و برده و زارغ سیاه بال هفت هزار سال  
از غایت بیتابی و بی خوابی در زیر لحاف بال غنوده بود  
شمنزاده درین شب قیرو قار و در غارتارانی نور فرورغ  
ماه و فی چراغ و شعل شمع شبانگاه بیکاه چون ماه در  
مہتاب سیاه ماه کنعان دور جا و دور سینہ فکار آه بغایت  
دلشکی و خفگی رسیده که از میزبانی همان نفس تنگ آمده  
از کرب و افغان بیک از جان و جانان بیزار شده همان  
روی با آسمان کرد و گفت

ای چرخ ز تو هزار افغان	بدتر ز دم شوی پریشان
کوش همیم و کجا است ختم	کو طالع و کجا است بختم



ای سستگیر دست رفتگان / وای برانده افتادگان چاه عیار  
مهرابن سکنان / این غریبان / رحیم و رحمن بناده درمانه کان

نظم

چو گویم بر تو معلوم هست روشن	چو کردم من چها کردند بر من
زبانم باشکایت نشانیست	سرم جز در کربان / رضا نیست
ز تلخیهای دوران روزگار است	که هر مو بر تنم / زدن این با نیست
بین بر کرده ام کردار صفت	وجود سجده در زار من چیست
دل را ساغر عشق است در دست	بخشش محو چون بیهوش است
نگاه کن بجشم فضل من	کز احسانت صدف کرد در کف من
از آن گلشن که حیرت غمخوار است	دماغ نشسته دیدار یک بوست
جزایم حاجتی چون بیت یاز	که یابم من از این شایسته مطلب
بر آور تا ز محرومی بر آیم	سرم ده تا ز محرومی سر آیم
کر این ابرام کستا خانه کنم	نه بهر کج این ویرانه کردم
برین امید کز قانون جهان	کنی رنج و طعم را شفا خوان

نثر هنوز این نو بهار ناله و افغان / وکل سرخ گلبن گلستان / زنگار  
خزان نکرده / در نو بنگاه بیکاه / دم کز نای صبیحه صرصر صبا  
و لوله انداز بهنای دشت و صحرا / و غنیدن کوس آفتاب مرغ  
خواب را از خوابگاه چشم غنود کان بستر آسایش زلف زار  
رمانید و بپزیند کلر خان چمن از خواب ناز برخاسته بود جلوه  
خیازه همیشوه گلبن صنوبر کشته / و نرگس محجور از برای  
رفع خمار پیا / زرین خود از غرق زاله پیر کرده / و از دستگار

غصه

ای دل ز تو صد هزار فریاد / تاج سرم تو دادی بر باد  
کریان تو زمزم من از توانا / از من تو خراب من از تو دیران  
ای مادر طفل اشک حوین / ای چشم جزا داد از تو حوین  
ای من بکنم بد که شکایت / از قیس من است این حکایت  
پروانه شدم شمع مناب / از ماه قاده ماهی در تاب  
جانان تو این سلا و زاری / جانا چه سخن که جان نداری  
در تابش جان من گم آه / نقاب سراب در ته چاه  
چون اشک بچون کشته غلغله / دل بن غلظت قطره خون خون  
ای مجسمه ختم ماتم / اول بکنید یاد من هم  
در محرم مرا کند عود / باشد شهدای عشق خشود  
بابتغ زنی شدیم یک فن / شد تیغ من و بگردن من  
این گفت و شنید این / دیوانگی است بی بهانه  
جز در که بی نیاز زاری / در بحر سراب غوطه خواری  
ای چاره در درد و روند / امید امید نا امیدان  
بیچاره شدم ز چاره سار / باز یک شدم ز عشق بازی  
رحمی که منم ز چاره مانده / یا ساین بجان خویش خوانده  
کردی بعد چو حکم سابق / معشوق شدند و عشق و عاشق  
تو کرده حمله گاه امکا / داماد عروس و جانم جانان  
از باغ عدم تو یک گل ایاد / کردی و هزار کرد فریاد  
افتاده جو اشک خاک غم / رحمی بکن و ببین که چون غم  
رحمی بکن بهشت زار / از جان و جمان کشته بزار

ای سستگیر



چمن بدعوت جشن بلبل را جبار صبار قمار رفته و شقایق  
 ناز گل خود از شبنم بهاران و کلبرک کازرون کلستان  
 و لعل یاقوت از عطر خون نم زده و بر کرده و تاب داده چایغ  
 و ماغ شده و به غنچه حب مغر خورده و هنوز از نار ساقی شده  
 کج کردن و به نوس غر و برده و کل کریمان صد چاک فریاد  
 جانگاه و آن بهرگاه بلبل خود بسوزن بخار و رسته تار و رک  
 بزرگ رفوزده و شاهزاده از سر چشمه چشم کریمان و مضو کرده  
 بلکه غسلی فرموده و اما **بیت** فی لبش را تاب مانده و در نیاز  
 فی تنش را قوت نازده نماز در ته آن غارتیره جو نقش  
 و لند از بر حریر سیاه و در صحیفه لاجوردی شبانگاه مانده  
 بیکراه سحرگاه بود و ناگاه دید که در ویش پشمینه پوشی بلنکینه  
 بدوشش بر جوش و خروش از در غار چون شاد و نوش در آمد  
 همانکه شهنشاده را با صورت نقش خیال یک نقش و یک صورت  
 و یک حال یعنی عاشق و معشوق را در عالم دیگر در وصال  
 جهان شهنشاده و نعره زد که گوش هوش که سار نغمه نغمه بانگ  
 روز رستاخیز بشنید و خود شربت خوشکوار کل نفس ایقده  
 الموت چشید که گذشت و رفت تمام این غار غار اصحاب  
 که هفت شد شهنشاده چون این شیوه روزگار دید و با خود  
 گفت سبحان الله سالهاست که غریب و بی کسی بی یار و بی  
 اغیار اینجا بودیم آخر در غار آنکس آمد از برای رفتن و ای طالب  
 دون داد از بخت نخس و اژد و آن که از شاه و شاهزادگی برده

صیحه

نویی و

شوی و کور کنی آخر لاجول کویان و نفرین زنان برخاست  
 و از آب کرم چشم خواست که این گذر شده شود نگاه کرد  
 و دید که هنوز مرغ مجنون از سر لانه گاه جسم این مجنون  
 نپرسیده و بکلاب افشانی اشک ریزی و بخور سوزی و چراغ  
 بخود آورد و اندک زمانی به تمام شعور و با حوض و بجنور  
 حضرت شهنشاده آمد و از نوشتن صحبت مشایب از بیم  
 مهملاتی و نیز بانی حضرت شهنشاده اندر ویش زاده سبب  
 بانگ صور آهنگ بیهوشی و بخودی و افتادن خشک  
 مرک و هم سنگ خاک شدن بر سپید در ویش پس از غار  
 ناز و نیاز چنین جرس جنبان خود شده و گفت که این مشتی  
 استخوان و این بی سرو سامان از تا جداران سایه هایت  
 هما سایه مشه یار هندوستان بود و ولتمندان دولت  
 دیدار شهنشاده **جان جهان** است که معنی این صورت  
 و مفهوم این ترکیب حیرت است قصه کوتاه کل مضمون  
 این نوها را گفتار این است که شبی شهنشاده ما جان جهان  
 در حجله گاه معنی دوشین و بر سر چشمه خواب نوشتن  
 پری پیکری و ملائیک زاده دید که **بیت**  
 روانش خرد بود و تن جان پاک تو گفتی که بهره ندارد ز خاک  
 کویا افتاب مغرب نسب ماه کنعان حسن را دید و  
 بر شورش شوریده کی از خواب چون زلف پریشان  
 پریشان برخاست و بخورد و نخسب و نگفت و نجفت



بر آشفت حضرت شهنشاه ما ازین حال بریشان بری  
شان خود بریشان کشت و دستوران و موبدان و حکیمان  
درگاه کردند آمدند و انجمن ساختند از چاه زمزم و چشمه  
جم این شکوه که خمار را بر چشتم بر غم نیافتند آخر از  
شان از کشتن ریش تدبیر این بهوش کشادند  
و همه یک دمان و یک زبان شده چنین پاسخ دادند که بیت  
جزو سفر جاره این در فلانیت جزو بال بر افراختن تدبیر نهانیت  
حضرت خدا را کار ناچار رخصت فرمود و بیچ راه ساختن  
اشاره نمود و از درگاه همایون از بندگان خداوند پرستان  
انتخابی فرمود و از ایشان ویران حاجبان حکیمان ندیمان  
جاندان شاعران بزرگواران ساقیان مطربان چاکران  
محرمان برادران سپاهیان نوکران توانایان توانا  
جوابر جیان بسیار بیوشان تو را بچیان صد قبا یان از  
الف اعلم تا یای بیساول بر پنج بهجا ترتیب دیوانهای یون  
کرد و بخدمت حضرت شاهزاده مامور گردانید و چهل کشتی  
مانده فلک فلک از در بیکر و سیمین لنگر و زربفت بادبان  
و سنجاق زرین بهیچ و منجوق با عیون رسیده از کشته و پشته  
کشته افروخته کلاه جامه و جام و تخت و رخت و شروت و سامان  
و خور و نهما از اهو و تیهو مرغ شیر و مرغ و مرغاب از نقل  
قندلیات و تخم کبوتر و جوز و موز و چار مرغ سبزه و شراب  
از قند و کلاب تا قیر بتراب آماده کردند و کشتیها طیار شد

و شاهزاده نازان نازان کرمان کرمان حرمان حرمان بازین  
بوس حضرت شهنشاه شرفیافته **بسم الله الرحمن الرحیم**  
بغل بکشا که هنگام و داعست وطن دلگیر و دریا و سماعت  
کویان و دایع کرده و بران سبب باد بام مسلمان تخت تخت  
سفر سوار شده **بسم الله مجربا و مرسل** از انزله و ناخدا  
نام خدا نیا کرده و بادبان افراخته و طوهمان انداخته و کشتیها  
راه دادند سسی ماه در دور و دریا چون چشم عاشقی شدید  
سیر و سیران کردم آخر و شش عنقای این قاف شدیم شاهزاده  
غربت ندیده از ریخ کشتی و دریا نوردی و بسیار از کلال  
ملال و ملال کلال بجان آمده بود فرمود که چند روز  
از صرصر اندوه شمع جمع دل را در زیر دامن این کوه  
بر کوه شکوه اسوده داریم و بزیم طرب آواییم و بخوشی  
او ان گذرانیم در اندم با فرمان حضرت جان جهان دریا  
مرغ از خر و مرغ پرده همایون زدیم و خدم و حشم با بسیج  
بساط همیرون اندیم همان مطبخی در مشتغال اشتغال  
شعلا تشن کباب و ساقی در قید قدح و قندلیات و نقل  
و شراب و مطرب در تلاش تا زو اتار بریشیم ساز چنگ  
و عود و رباب و صتی و در کمین اهو و تیهو و مرغ و مرغاب  
و شصت و قلاب نامی گیر و در آب و حکیم ستاره شناس  
با هزار و هم و قیاس در آینه اسطلاب دیده روز رخسار  
آفتاب و محرم و نوکر و شاق در تخت آرای و فرائض در



فرش جامه خواب مشغول گشتند چون دور باستان و صدق  
 اما دکن بزم آسایشگاه بحضرت شهنشاہ عرض کردند  
 چون لب دریا به پا بوسی حضرت شهزاده مشرف گشت  
 به ان شان خود را از صوان یک روضه دید که هشت بهشت  
 بهشت بر یک یک کل صد برک او بود از آتش آتشین خسار کل  
 بلبل پروانه شعله پوش یعنی سمندر علین جامه شده  
 نه تاب فریاد و آواز و نه نیروی پرواز یک رنگ کل بلبل  
 و بلبل کل مشهور بود و قمری در پرواز از آواز تاثیر نشد  
 سبزه آب محبت یکدل و یک رنگ چون طوطی سبز پوشش  
 سروش در آغوش سرواز سرو فرق نتوان نتوان کرد کویا  
 قمری سبز سرو کویا بند نه شده و چشم نکس و کاکل سبز  
 و رخساره کل از بفت و ستم و خون شقایق کلگونه و سمن  
 سبیده و فتنه لاله بلبل سرمه و شانه به در صبا شانه و  
 حوض بلورین آبینه و قنق کلاب شده بود و در  
 جمال چون هر هفت کرده و خوانندگان کلستان ازین گفته

#### ترجم زبان و نغمه کنان شدند

باو مشک افشان و زان آید همی	بوی گل پیوند جان آید همی
در سپید دم لب مشک بید	خوشتر از مشک دمان آید همی
ز آتش کل ای که خاکش تازه باد	تاب باروی جهان آید همی
از برای دست گوش کلبنان	زال مروارید سان آید همی
از بفت از سمن در بوستان	کاروان در کاروان آید همی

بادهای

بادهای بوی گل در خرمی  
 از فروغ لاله هشت بهشت شام  
 وز رخسار روشن کاه کوه  
 مغر جان آسوده میگرد مگر  
 چشم شادی چمید یارب مگر  
 حبیب کیتی عزیز شد کاکل  
 صبر چون خوابم گریه از بزم  
 کرد و اناید امید من زیار  
 در پناه بخشش بخوابش  
 بخت بیدارش بکام دوستان  
 این سخن کز آرزویش خلد را

ش

شهزاده جلوه عروس چون هم رنگ شیوه حسن دلدار  
 کله از دلشین و کرم بازار دید و فرمود آرایش بزم  
 جهان کردند دران انجمن با شوخ چشمان و شوخ طبع  
 و مومیان و موشکافان آتش رخا و آتش زبانان  
 کل تبسم بلبل ترتم با نغمه ارغنون می ارغوان آشام  
 ناشام در عیش خوش آسایش و آرام فرمود و چون از دم  
 سرده عشاق کل سرخ چمن از عالم بالا نیلوفر گلشن  
 جهان از دو دوش تیره و قهر کون شد و از صدمه آتش  
 آبینه کیتی ناشکسته و پاره و پاره و ریزه آتش در



صحن آسمان برآکنده نو برین کشت ناکاه آوازی هم آواز  
 صور از دور ظهور کرد بر مکه سرور قیامتگاه یوم النشور  
 گردانید صدایی که صغیر نغمه بانگ شمع جبرنده بود برنده  
 و درنده بود و دام و دامی و بری بیرون گویا غریب و غریب  
 اشتغال آفتاب آتش و درخ حرمان فراق و بانگ شارب  
 آبشار جویبار شراب کوثر بهشت عشق اشتیاق بود درستان  
 خواب محمور عافیت بزم غرور و مردگان خاموشستان  
 غفلت آسایش و سرور را احیا و نشاء منده صهای شد  
 آخری کرد آن شب در آن آنجن هیچ کرد و چی شعی از شراب  
 خونین تپی و نای کلواز فغان داه خالی نبود و ما هنوز درین  
 حال در افغان مقال بودیم از نوبتگاه سحر آواز کرنا کی کوی  
 مرغ سحر بانگ زد و کوس سینه خروس برافسوس از دوال  
 شهبان لوله انداز آشیانگاه زمین و زمان خیا بان  
 کون و مکان شد زار غلغله بال سبید و تقاریر برادر آغز  
 کرد حضرت شهنشاه این بنده آزادی آزاد فرمود که برو  
 بابا و صبا باد آتش و در تلاطم جستجو باین که سار شوازه ها  
 غنچه کل و فغان بلبل و از زبان سوسن با در کل برین  
 برسان آفتان و خیزان رنگ حیران نالان و کربان  
 درین خیابان کوستان موعود جستجو کن باشد که  
 داود این زبور افغان و جبریل بن قرآن عشق با الهام  
 بیانی فقیر نیز با مرشاهی هر هدیشی مقصود کستم از

دستبازی هدایت خضره بارگاه سلیمان و نوبتگاه محسن  
 داو دی فغان یافتیم دیدیم که اینجا شاهزاده ما با حضرت  
 شما در بزم اتحاد و وصال بهشتی حال مست دیدار در ناز  
 نیاز حالی که من او را اینجا در تاب تابش نیران حرمان  
 و حیران زار و نزار با سوز و ساز گزشت بودیم الحاصل  
 نوبت غریب و کل مضمون این بهارستان بر بار و بر  
 درین غار غیب و شهادت و نشاء و نشاء ایمان عیان  
 آشکار و نهان وجود امکان حرمان حیران حیران نوز  
 نهال نوبهاران چون شیر و شکر بوی عود و عطر جانان و جان  
 در بر سودا و سرور در سر شیرینی سیرین سبزان شور و شوق  
 چشمان خماسی نبرد و نوجوانی بیتابی و بری یکجا جمع گشته  
 مشهود این فقیر شد نفهمیدیم که این چه نقش بود اینجا و غوغا  
 همان از بر تو اشراق انوار تلای حیرت و دهرت کلیم جان  
 در وادی این تن بوندک و متلاشی گشته از خود گذشت  
 و شمه زده و خشک شده بیخود افتادیم باقی حصال  
 حضرت شما میدانید چون شاهزاده این سخن بشنید دید که  
 بیولای خود صورت بست و تمثال خیال و فکر محال حقیقت  
 حال و عکس مرات عین زات بمثال شد روح سلطانی  
 شاهزاده فرمود که دستوران و امیران و محرمان و درگاه  
 و خواص خواص با استقبال این بیک نوبت بیرون شتابان  
 شوند خود بخود بخود است خاست که با اسهوب روح حیوان



سوار شده با موکب همایون هم عنان روانه شود اما  
مقربان بارگاه جلوه دارند و مانع گشتن چون این  
آیین مهم خیر مقدم با تمام رسیدن شده و ننگ حیران  
حق فرو مانده گشت و بعد از حمال خود بر حسب حال  
بازبان حال و قال از ماضی و حال استقبال بر وجه کمال  
عرض کرده که چون در پیش را این مجهول معلوم شد گفت  
معنی ترکیب التاجیرافات همین است البته چون تلاش  
لب جو شده تر از ترانه و بالا شده بهمان عنایت فرامید  
و شریف کنی بهمنزاده شاه جهان با خود گفت که

**نظم**

این نمیدانست یارب با جواب خیال این چه حال است این چه حال است این حال  
بر فتن از جازین سخن شنیده شکیبایی محال  
این چه حال است این چه حال است این چه حال است این چه حال  
آنچه در پیش ابرام و تکلیف از حد گذرانید شهنزاده چینی  
نزداد بر گشته و حیران چون دل جان صورت جانان در  
بغل حیران حیران با آن رهبر مهربان بخدمت کوی جانان  
کرد چون بسا ابرده شهنزاده جان و جهان رسیدند  
رقیبان شهنزاده شاه جهان را به نظرگاه التفات  
حضرت جان جهان رسانیدند همانند که شعله شعله  
مهر دیدار هر یک عکس انداز آینه دیده بیکدیگر شدند  
مصور و مصور و تصویر بیکدیگر و یک صورت گشت و در حیر

بار سه چرخ چون کل تصویر نقش شدند فغان و دوا  
از خواص مقربان و عوام خدام و جانداران و رقیبان  
و حاجبان برخاست حکیمان و طبیبان نوش داروهای  
هوش آور و شفا مهای دماغ پرور و سوختنهای و ساقینها  
سوختند و ساقینها کلاب افشانی و بخور سوزی و عرایف  
خوانی کردند آن دو لیلی و مجنون نشن و دو شیرین خسرو  
روشن از ناز بخودی آوردند بهر دو بهم در آیمختند یک  
لخت و یک بخت و یک تخت گشته پسر پسر شاهی عاشقی  
معشوقی نشسته جان جهان گفت که عزیز مصر خوش  
خیال و مثال من این یوسف جمال بود هزار سپاس بچشم  
عیان در عالم شهود مشهود شد تا فغم و با فغم و صورت  
نکارنده شهنزاده چینی را دیده کویا عکس خود در آینه دید  
حیران مانده و شاه جهان معنی صورت نگاشته خود  
از گرمی تابشی بهشت و حیرت صورت نقش حمام شد  
در جلوه گاه امکان دیده مردم و مردم دیده هیچ آفریده  
چنین شیوه ندیده شاهی و جوانی عاشقی و معشوقی  
مستی و مستی سرخوشی و دلخوشی کامکاری کام بخشی همان  
در عین وصال خوش حال و در قبل و قال حالی که بزبان بیکدیگر  
آشنا به عبارت مختصر عرض ناز و نیاز کردند و نه چینی  
و نه هندی شناسندی همانند که هنگام غار عید وصال  
شد از آن عشق خواندند و صلاهای نوش نوش کردند و ساق

ترکیب



زمین بوس سجده کرده بر ستاران و سبکشت اولی  
 و چون زنگان عشوه فروشان و مجلسیان خروشان  
 و مجلسیان خروشان شدند در آن حال نانی نمیدادند  
 و در کوشی چه راز گفت فریاد کرد سازها همه شنیدند  
 باغیان یک زبان و یک زبان شدند هر چند کالوی  
 کمان و تیر دند فریادش افزون شد و عود و طنبور و چنگ  
 و غزاک را چندان زخم زدند افغان شان بالا گرفت  
 و سست و قاتون را این قدر جو بک زدند و ادب کردند  
 از افغانی این راز و دمان بستند و رخساره دف  
 بسیلی در معرض تلف کردند هیچ از دلوله نیا سود  
 همه بربان و یک نغمه سرود سر عشق را سر آغاز نمودند  
 کنند کرد و در آن کاسه طنبور بر طنین کردند بزم  
 شوق و عشقی بود که لب جام جمشید و بیاله خورشید  
 جاشنی این می عیش و طرب بخشیده بود بدین دست  
 سر روز و شب گذرانیدند چه شب چه خواب چه بزمه کی  
 آفتاب در صف تماشا نشانی پشت بر دیوار حیرت حیران  
 یعنی شمس شمس در درگاه دولتمندای جان و جانان  
 و هلال ماه و اختران ستارگان آستان و کلنج باب هلال  
 سلطان عاشقان و معشوقان شده بود و حضرت  
 مشرک دکان چون شمس و قمر در برج دو پیکر بر تختگاه قرار  
 گرفتند با یکدیگر عشوه با روت سوز نمودند چه شیوه عجیب

کردند

کردند از تاثیر کرشمه جلوه ناز و نیاز نغمه رباب صریر  
 و طنین ذباب و می ناب خوشاب شراب سراب  
 یعنی عالم آب بطمی مرده غراب و چشم شوخ ساقی عیان  
 الحیراتی و لعل مهوشان چنین و حقن چشمتک با طین  
 و شیوه لولیان بی مزه هرزه کویان کوی که طرب از لب  
 دلارام لب بام نکتة غریبه مضامین بلندیم بدیده کوثر  
 و هزیان هرزه کوی دیوانه شهر و کوی شد در نظر مجلسیان  
 فی می لاشی سر جمله شیوه نازش و سوزش ناز و نیازش  
 و برستش این و در عاشق معشوق مشتق گفت حیران و با  
 این دو پری و شان یکسر بریشان نزدزان و شبان بی  
 روز و شبان آوان گذرانیدند نه در خمرها شراب نون و در  
 مطرب و ساقی تاب خادم و مخدوم و اهل و محرم و ظالم  
 مظلوم بعد لب بوم مجهول و معلوم همگی بیتابست و  
 خراب اندر خراب آسودند و خسبیدند و خفتند چون بر خاستند  
 اصحاب شورا و وزرای جهان آرا چنین و چنان زاری  
 و مشورت و مصلحت غریبت کردند و گفتند که در کوش دریا  
 و دامان صحرا این لولو لالا و جوهر جان بهار از بودیم  
 حمد شد آنچه مقصود بود یا فیتیم و تا فیتیم و بر دیم و تهنید عید  
 وصال و نیال مال را ساختیم بعد ازین سوی شهر و دیا  
 هند و گستان را قبله سازیم و روی بران و جبهه بر تابیم  
 همان برین نیت خیر فاتحه خواندند **بید**



بفرموده ناخدا را همان بزنی فرنگی برآور فغان  
 همین گزنی میزد یار دم زدند و لنگر برداشته و بادبان  
 افراخته کشتیها را راه دادند چون عقابان سپید بال  
 برکشادند بآبشیاں جهان آبا و بر تافتند و بر تاب کردند  
 هوا خوش و نسیم دلکش موافق رفتار در روش راه بود  
 با سایش تمام سر و سرایان نازان نازان بهشت کنان روان  
 شدند هفت ماه رفتند بدین پنجار با امید یار و کنار  
 باد با آنها کراسان و کشتی سبک رفتار چون سیم میل دریا  
 طی مراحل کردند آخر سحرگاه بی تیری لریاج بمالاشتمی  
 السفق روزگاران پنجار عادت دیرینه خود اجرا نمود از بهشت  
 دشت بالا با جموله باد بلا اشتراک مت کف افشان  
 کوه بیکر آسمان جناب سحاب کسته هما قطار قطار  
 با حدی رعد شتر بان صرصر و چوکان آتشین بر تاب  
 برق رقص الجمل کنان شتابان بامیدان جو آسمان  
 نمایان شد چون ناخدا یان و دریا شناسان این بلای  
 ناگهانی را دیدند موکنان و فریاد کنان بآهزار تلاش  
 ارتعاش باد با آنها را فرو هشتند و کشتی را بساختند  
 همان لحظه همان ساعت همان دم طوفان بلا رسید و جهان  
 از چشم بیننده کان نا پیداشد از ریشحات امواج جبرج  
 زجاج و هاج بسما افسرده و مرده عالم تار و تاریک شد  
 و جوش و خروش دریا حدی رسید که در موجهایش کنگر

جباب و سر و شان بروی مرغاب و اهل کشتی درین  
 ظلمات از حیات حیات نومید گشته و بمرگ ناکامی آما  
 در گریه و واد و علالا بودند همان آن دو یار عاشق  
 و معشوق کردار غرقاب عالم تجر و از شوق وصال  
 طوفان را با بی و تلاطم را بحبابی نشموند و زیر بکشتن  
 کشتی را چون جنین در ممد بنداشتن هیچ غم در بحر  
 بلای بی یکلحال آسایش آرام و خوشدل و خوشوقت بودند  
 آخر هفت روز و شب بدین شور و شعب او ان کشت  
 هوا اندک خوش شد و دریا سکون یافت دید بان کشتی  
 ببالای ستون رفت بسیار بی سواد ساحل هند و  
 سپیدی جدار جهان آبا و دید نوید کنان العیش کویا  
 خود را بینداخت اهل کشتی علم افراخت و طو بهای سلامت  
 سلام و لنگر آرام انداختند و نای نوید و بادبان پیچیدند  
 کشتی آرامید و راهبانان و دیده بانان چون از علایم  
 اعلام کشتیها تشریف شنزاده را شناختند مزده مزده  
 کویان شادان و خندان ببارگاه شهنشاه هند و  
 شتابان شتافتند و از قدوم حضرت شهنزاده نوید  
 دادند حضرت شهنزاده و با خواص کبار و وزیران امیران  
 و مهمان سران و سرداران همه جمله چون جان بر لب آمده  
 بر لب دریا آمدند حضرت شهنشاه و دیده تلاطم امواج  
 دریا کشتی را گاه زاوج بحضیف و گاه ز حضیف باوج



میرساند کشتی بسا جل رسیدن احتمال خیال محال فرو  
 زور قبح جو بین بابر باب انداختند عنقای قاف اموج  
 کوه بند باغ بر سر تافت و قصد مقصود کرد و در حال کشتی  
 انداختند بافت جهان شمر از دکان جان جهان و شاه  
 جهان چون دل جان دست بدست یکدیگر گرفته  
 کما حق ان زور قبح جو بین نشستند عزم کنار کردند و  
 آمد که بسا جل نزد یک شدند ناگاه از تن باد قضا موحی  
 برآمد آن شراب مرغاب شد شمر از دکان چون حالی  
 باطل و لای نازل را دیدند همین بایکدیگر در آغوش کردند  
 و با هم بنوعی پیچیدند که انبات مدعای یک لختی کردند  
 و در آینه آب فنا عکس انداز صورت بقا نمودند چون  
 در بین حالت جان جهان رفت یکسر جهان و جهانیان  
 مردند و در عالم برزخ رفتند همان در جهان نشسته فرزند  
 اکبر شد **فرز من فی السموات والارض** کوش کرد و نکر کرد  
 همین یک ساحل عوالم ملک عوام و خواص خود را آوردند  
 انداختند و آن در نایاب را جستجو کردند آخر یافتند و  
 بر آوردند پس از زمانی از بخودی بخود آمد ازین عارضه  
 در تن نازنینش هیچ چیزی نماند قربانها کردند و دیگر باره  
 همه جسم جهان و جهانیان را جان بیامد و سر یکی و **بیت**  
 در چشم شهودش مده کردند هر چند شمر زاده دیگر شاه  
 جهان را شمع کرد و هیچ از نام و نشان نیافتند که نه

دهمتران و میر و سپاهی از ماه تا بماه ای از فقدان  
 این روح روان شاه جهان چون زلف محمد جوانان  
 بدست کا کل بریشان پیری شان بریشان بهم پیچیدند  
 بزمرده شدند جهان جهان شمر سالانه سوزان شدند  
 عشق شفق و فجر فلق غروب و شرق آن مرده تا باین وقت  
 رخشان تلاش و ارتعاش دایما در شوق و شادمانی  
 و قهقهه فرمای دل زادی بودی چون خدم چشم کشتی  
 نشینان مانند امواج خود را در ساحل انداختند با بوس  
 شمر زاده آمدند متغیر و متعجب جهان کشتند بایکدیگر  
 با چشم ابر و اشاره و ایما کردند همان در میان سفری  
 حضری فجی افتاد این شمر زاده که بر بالای تخت نشست  
 شمر زاده چینی شاه جهانیت فی شمر زاده ما جان جهان  
 آخر این قصه فاش و آشکار گشت و گروهی بر آن بودند که این  
 جان جهان است و شاه جهان نما و جمعی بر آن بودند که این  
 شاه جهان است و جان جهان نما از شاه تا کدوا و زرا و حکما  
 مؤبدان بر آئینان اسرار و لشکریان ترک و تاجیک و صبیح  
 و شریف بزرگ و کوچک هیچ کس واقف این سر نشد هیچ  
 تیر چشمتی این سیمای آشناتر شناخت و هیچ آتش فحشی این  
 معمار نیافت همه عقول عقال حسمال او با هم و خیال  
 کشت جمعی از بندگان و محرمان نیازوران با حضرت  
 شمر زاده اگر میسر شدی که حضرت شما شمر زاده ما جان جهانی



بخندیدی و آری فرمودی و اگر پرسندی که تو شاه جهان هستی  
 آری فرمودی روزی حضرت شهریار با وزیران هوشیار  
 و حکیمان و وریدیان انجمن ساخت و این واقعه را در میان  
 انجمن و خطاب فرمود که این چه بوالعجب و امر غریب  
 و چه چیز است بگوید از نتیجه افکار خود مرا آگاه کنید با فرمای  
 جهان طاع شهنشاه هر یک بلهجه استعداد خود افشا  
 سرانی کردند و افسون خواندند از چه چه و کوه و جوج و  
 لقی و هر چه و چیک و چیک و غیب و غولان و غریب  
 غریبان و دوکان عریبه و عریان فحش و فارسان از حقیقت  
 جهانیان و نوکاه سلطان دیوان سلیمان شدند فی  
 از ترهات و شطحات و هرزه و ات یک شهر دیوانه و بی  
 عریبه گاه بیمار خانه شدند یکی گفت که این عوارض مآله  
 جاده است از اختلاط اخلاط روده سود و ریه از خولیا  
 و سرسام احوالی در دیده حس آورد و یکی گفت که این  
 تاثیر کوکب است طالع در برج دو بکر واقع شده باشد  
 بهر حال چنین آثار در کار است و یکی گفت که این ریودیت  
 یکی آه کرده و بانگ زد که این کسب عمامه علم و دانش است  
 نه قبه دار الشفا بر سر نهادیم این آثار استقصات و فلک  
 یکی گفت که درین طاحون طاعون کردند مردم گندم دقیق  
 رقیقه است چنین هزار آرد و کرد و نماید یکی از جهان  
 دیده عجم و عرب بود او گفت و وقف خمار الشیخ فی العقبة مکر

از وزیران

از وزیران یکی مرد روشن روان آتش فنی ظریفی شاعر  
 روبا به پیری دل آگاه درین عریبه گاه نزد حضرت  
 شهنشاه نشست ازین چندلیات و ترهات العجب  
 مضحک ضروری و مضحک ضروری افتاد و حضرت شاه  
 که چه جای خنده است دستور داد که این  
 این حقیقات و تدریقات ایشان را میخیزد و مسائل ماجر  
 شاه فرمود که بگو تو چه فرمایی و دستور گفت نامردک  
 ساده لوح و تپی مغز این حقایق و وقایع در لیل و نهار  
 و مدعانه فهم که گویم لکن این قدر دانم که در بیخ و بن  
 جلوه گاه عریان و لیلان و سلمات و لیجان این ماجر انونه  
 بسیار است غایت این شهنشاه ما معنی بصورت آورد  
 و این بدیهیت که انکشت اشاره معجزه اشاره عشق  
 شوق و عقل و نقل کرده است هیچ دعوی عشق و محبت  
 و بر این عقل میرهن و مثبت نشده است **بیت**  
 ای که از دفتر عقل آیت عشق آموزی ترسم این نکته تحقیق ندانی  
 خلص الکلام غایت درک نفی و نتیجه مرام آنست که این  
 شیوه عشق یک عشو است این اشکال از مال  
 حبس فی قیاس و از طور تجلی عشق قیاس  
 باید کرد تا حل شود نقل است که روزی لیلی زیارت کعبه  
 حجاز جنون مجنون بر جازه شوق و محبت بر نشست  
 و در آن حرم محترم احرام احترام بست و زمزم نوش



زلال وصال و استیلام بین اتحاد و اتصال کرده و در غایت  
عوضه عوفه لبیک زبان وقفه نمود مجنون دیده و گفت که  
چکسی و چه برسی لبلی چون این دیدار نادیده دید و شنیده  
ناشنیده شنیده کلک انگشت حیرت در حلقه و بان فکر  
کرد و در حیرت سرافوت این غریبه را در روز غیب بعد از این  
از زهراب جیم جرمان خنجر الحاس زبان آب و تاب داده و  
کریان کریان چنین و چنان گویان شده من نه آن که نشناختی  
شناختنی ما و شما از ما است و دوری روضه الاحباب و بهبوط  
در دود و دهرت آباد و دشت خراب و پوشش چرخ غاب از رخت  
ز رتار تاب آف و کلاه اکلیل صبح لعل قیاف و هرزه تار  
اکتاف و شمه و شنیدنی قاف تا قاف از ان ماست  
من آن لبلی قیس عامریم مجنون چون این سخن بشنید  
خندان کریان گفت که شغلتنی حبک منک شراب عشق تو  
چنان مستی داد که از شناختن شما و ما و ماغ ندارم و از  
تو بیزارم فی غلط کردم تو کیستی آن لبلی که مجنون ویم در  
من هست و آن منم لبلی منم قیس منم آن منم این منم لبلی دوست  
خیز زور و با تو مارا کار نیست بدولت دیدار استسلام عافیت  
سلامت دار و زیارت تشریف فرمای از تو جز فراموشی  
توقعی ندارم و بچنین شیوه مجنون لبلی را شب خوش کرد  
رفت و این مدعا از سندی بر بان قاطع و حجت سا طبع  
حضرت مشنوی معنوی جناب سندالاولیا و برهان الایضیه

حضرت

حضرت مولانا قدس سره العالی الاعلی بر تبه بداهت رسید  
و بی گفت شنید گشت مشنوی شریف هر که عاشق و پریشان معشوق  
دان بگوید نسبت هست هم این و هم آن قصه قصه در  
شکل قیاس نتیجه یافت جماهیر جهان برده با صحاب قشر  
بکر و بشیر جمل کنان لا اله الا الله کویان معجز صفت رنند از آلام  
نور بر عر این باغ و بهمان کلمات و عجز و برکت با راجحه و دستار  
عمامة فرجی رنگارنگ این شد که باین انبوه پرستگوه بر  
در حضرت شهنزاده تشریف فرمایند و تفسیر این آیه  
مشابهة فرقان عشق از پیغمبر صلی الله علیه و آله بیان حضرت حق  
میسرند چون قضیه این نتیجه بی نتیجه داد حضرت  
شهریار خنده کنان دستور فرمود این کرده بشیر  
با بوسی حضرت شهنزاده تشریف شدند و مدعا بران  
حضرت عرصه کردند اولاً مدتی بدست نظره و فرمایش  
عمره همه کنان جلعت فاختره خرد واری تشریف فرمود  
بعد ما بخندید و سر جنبانید بتعجب و حیرت نواز مش  
فرمود آخر گفت که این سوال را جواب خطاب کردن  
اشاره انگشت بکرده کورا نیست زیرا از گوش باغوش  
راه هست نواز آغوش بکوش هیچ راه نیست این که  
بالمعاینه مشهود با صرة شما هست این پرسش چه شنیده  
شنیده است طلب الدلیل بعد الوصول فی فیض فیض  
ورزشش ایان پس از عیان نزیان و بیخودی و نادانی است

همکنا  
خود را







در دره منزل الی کی خطر است و شرط اول قدم است که مجنون با  
 خلص کلام اصل و وصل و فصل این ماجرا نکاحی غایت  
 عشق دروای برده عقل و نقل خالی از خلل یک خالص است  
 صحبت حال است اینجا گفتگو ثابت و وقت را میکی شوریدهای عاقل چرا  
 چون قرار آغاز جو یک سطور سطور قانون محبت یعنی نغمه  
 سرائی عشاق عاشق نشأت که مال حال عشق از بهر وصال  
 گذاشتن و قرار سروبی قراری دروای برده دو کاه نگاه  
 یکا نکی و اتحاد و اتصال یافتن است نتیجه مقدمات این  
 قضیه قضیه عشقیه اذاقیه قیاس قیسیه و این مدعا ی  
 محبت جنونیه از دلائل نقلیه مقال مجنونیه نتیجه پذیر و ثابت  
 و مبرهن گشت و از بدیهه کوی مرتبه بداهت جلیه در ضمیر  
 آفتاب نظیر حضرات یاران جناب ایشان بر تو بدیهه و جایگز  
 شد نوای تحسین فرمایان و شایان کویان حسن قبول را به  
 قبول بکیوان رسید و این نشأت عذر جویان و محبت  
 کویان دم در کشید و بحجت بیان سر انجام مبر خاموشی مهر  
 حسن ختام زد و السلام  
 کم کو سخن که خاطر دل از ناک است بار که نمیکشد این تار ناک است  
 نه تار عمر حکم و نه تار دوستی افسوس ازین دور شده که بسیار ناک است  
 بهوده سنگ بدل از دکان مرث اول بین که شیشه چه مقدار ناک است

لحظه

جناب درویش عشرت افغان از نشأت بی سرو سامان روزی

بایسید

پرسیده که موجد مدقق اگر در آیین صاف انصاف ادراک خود  
 انانیت خود را بیند در آن حال مشرک است و اگر صورت  
 منفی انانیت دیده باشد در آن حال مدحیت و اگر در  
 صورت محو و نایاب و از عبودیت و عبدیت بیرون باشد در  
 آن حال کافر است و اگر در آن حال بتوهم و تخیل مشغول باشد  
 قسم اول مبتدع و ثانی ملحد است نظم

مشکل سخن عجب شماری	زینها بحجت و قیاسی
باریک روی و طرفه کاری	غره مشنوی بخود شناسی
عشرت تو خودی میان بردار	توحید بین مشرک اساسی

پس جواب صواب چه باشد و این مجهول معلوم چگونه شود  
 ایشان آخوند قوه دراک خود را بر کسی منطقه چنین نشانند  
 و با سلوب حکیم اینچنین جواب داد که موجد مدقق هستی  
 موهوم موهوب خودی خود نموده بی بود را سایه آفتاب وجود  
 حقیقی دانست باید درین حال مشرک و کافری و مدعو مبتدعی  
 و ملحدی جمله بر طرف میشود هم ستر و هو معکم متفرم میشود و جان  
 توحید و ایمان این است فایده زائده مفسرین کرام در تفسیر  
 این آیت شریفه بعلمه و قدرته عموما بفضله و رحمته خصوصاً  
 گفته اند و این مرضی اصحاب کشف و شهود شده میفرمایند  
 این ستر نیست بدوق و وجدان کشف و عیان میشود نه بعلم  
 و عرفان و محققان حضرات ایشان این تحقیق را هم راضی شده  
 فرمودند که ستر معیت ادریست که نصوص جلیله مبرهن و مثبت



و مجزوم معلوم الاصل و مجهول لکن نه یعلم عرفان و نه بدوق  
و جدان کشف و عیان شود حقیقت حال بن حاکم را یافتن  
خارج از حیطه امکان ممکنات از حکمت مسکوته آتی است  
مشبوه با یاقوت محکم است انتها رجعا الی المقصود و تفصیل  
این مجمل اینست که نشاء کونیه و حقیقت انانیه انسانی  
سایه ظلمت آثار اسما و صفات حضرت موجد موجود است  
نه باصلیت کان الله ولم یکن معه شیء لان کما کان ازین  
حضرت شاه فرمود **حضرت منوی شریف بیست**  
ما بعد مدامیم هستیهای ما تو وجود مطلق فانی مناس  
غایت مافی الباب موجد مدقق محقق را وجود موهوب  
موجود فانی و با لک مثبت و منفی بر خود را سایه ظلمت  
آثار اسما و صفات حضرت موجد ممکنات دانست باید  
و این ظل را ظایل و خیال مائل با رامات عبودیت را محمل  
باید دانست **منوی شریف** ما چو پاد در لغت انبات و نفی  
و کرمی کل شیء با لک **لا وجه** بزبان تکلیف و عبودیت  
در همه حال خوانده خوانده بر صراط سوسی شریعت رفته  
رفته بکعبه مقصود رسیدن راه روش روشن دلان است

در راه اینک غزل	
جمعی از پیش خویشی که هاند	بفلک رفته اند در چاه هاند
به سها تا رسانده طرف فروغ	طلعت خورشید و ساغر هاند
همچو فرین کج خرامی جمل	همعنان عزیمت شاه هاند

بکریمیا

کوه برد از پرده کا هاند کر همه منزلند کمر است	بکریمیا رستم ششم تا نکر و ند خاک جاده شرع
--	--

نشاء لک شعله جستی در افشاندن گو کند  
بزمین طبع بفلک روم چون کرم چون کرم

توحید حقیقی مفرد وین است نشاء بشو سخن همین است	میباشی مباحث کار این است این است همان جان امان
---	---

نشاء

بروانه عدم آماده آتش خیال و حرمت مال در شب آینه  
دید جمال جلال بار خیال کرد و ذوالقون انون بکر سجون حیرت  
حیرت و جزون شد با خود گفت که آن آفتاب علوی نشین آسمان  
ناز را تنزل فرمودن بزمان نیاز چه عشو است فی فی زمان  
آسمان و آسمان زمین نمودن چه شیوه قیامت نموده است  
دران حال حال کرد و سر کران و سرست و خراب شراب شعور  
و حیرانی بی تاب بر تاب بر تاب کرد و خود را در آب انداخت  
آب آتش رنگ و شعله آب آهنگ و سرد آب آتش در ساحه  
آب یافت فانوس خیال شعله جواله جمال و کرد آب  
آب زلال وصال گشت و از غبار اعتبار تعلقات و قیود  
هستی و ما و من دامن افشاند نشاء لب غرقه در آب سوخته  
شده رقصان سوزان خندان کریان جان داد و بر مرده  
در شعله شبنون چاشمه و دو کویان شد **بیست**



آماده کردن شاید اینها بی کاستیت و سؤا لها و جوا بها  
و دقیقه دانی و مشکافی و باریک بینی و بسیار دانی سر جمله  
بوج و بی مغز است

اینها القوم الذی فی المدرسه کلمه حاصل نموه و سوسه  
فکر کم آن کان من غیر الحیب مالکم من نشأه اخری نصیب

موجبه

روزی بر لب حوض پر آب تاب چون بختاله بر لب درون  
بر خون بابت و تاب بر زانوی ادب نشسته و چون سینه  
با دل سیما بکون از نگاه حیرت همه تن دیده بودیم فواره  
از تنور همت جوش و خروش کرد و جان و جهمان را بطوفان  
و شبنم عاشقی را داد داد و تر زبان و اشک افشان بر میان  
کریان خطاب چنان فرمود که ای حباب عالم آب حیرانی  
وای جام سرنگون شراب زندگانی نقد بکف سرمایه یک آه  
آماده تلف مرا نه بینی که باین تن خشک و چشم تر زان  
شبان ناله دیده بیکدل و یک طعنه سر رشته سرشک گسته  
همان اشک میبارم بلکه هستیم همه آب شده است و  
صدف حوض را بر نیسان من پر در مدعای این کریان  
و نالان همین است که آینه آب حوضه چشم عکس پذیر  
آفتاب جمال ماه شود و از فیض جویبار هرگاه باغ و راع  
سر سبز گل و گیاه شود و تو در چه کاری قطره اشک دامن  
افتاده بای کسل در دامن فراغ کشیده چون خون رفته

بنام بان حسرتش جمال که بر وانه شش شعله بال خیال  
می شعله دارم ز جام حباب بنام بان ساقی آب و تاب  
بنام بان شمس شبنم ربا کجی از شعاع و کجی از ندا  
بهر جمالش نه شبان بدم من از تابش سایه سوزان شدم  
چه بختی چه کشتی چه بختی چه کشتی بمقصد غرض زین  
ز غرقاب عشق شد جان و رخ کراز آب حیوان کراز آب تیغ

جرحه

روزی یکی از علمای قشروا از اصحاب نشر چون بشر خود را  
با دستار کلان و تکه عمامه قبه آسمان و فرجی فراخ استین  
چون بندار خود در شان خود بیکران و بر پیش سفید عالمگیر  
چون ابر زستان چنان عظمت و عخوان به قلندر خانه  
**نشأت سلیمان** با بحیثیت و سلام تنزل فرمود و گفت که  
از برای سوال آمدن خواندن و دانستن علم جعفر حلال یا حرام است  
**نشأت گفت** که عنایت فرمودید و تشریف کردید فقیر نیز مشکلی  
دارم حضرت این را حل فرمائی من هم بقدر استعداد خود  
میکویم خوردن گوشت سیرع حلال یا حرام حضرت ملأ  
تذشد و گفت که سیرع کجا و گوشتش کجا و خوردن و  
حلال حرام بچه معنی این معدوم جسم و موجود اسم است  
معدوم را خوردن و حلال حرام گفتن چه شما راست  
گفتم که جواب سوال شماست و سوال **پویندیشا لون**  
جواب تدارک نباید کرد و سائلان معلمی نه خاک را جواب



کفش چه بایم بز میان زنند	چون بر مرغان ز هوا دم زنند
کریه چه و سود چه و زار کو	کعبه چه و راه چه و یار کو
جرق بودم من آن هم نماند	رفت جهان جان جهان هم نماند
باتفت و تاب آتشم انگر شده	باد بجا کستر من دم زده
آن تیش و تابش سوزش نماند	آن هوس لرزش و درزش نماند
سو ختم و سو ختم و سو ختم	کم شدن راه تو آمو ختم

چرخ

صبح حیرت دوست صادق و کاذب یکی چون شفق  
 آبتن ظلمت ضلالت و یکی چون فجر ما در آفتاب نور  
 هدایت اللهم زد فیک تحیر این است **برج الحزن یلقیان هم ما بر**  
**الایغیان** حیرت مذمومه در خودی خود و جمله موجودات حیرت  
 محموده بخت و شئونات حق شاه و کداهر و مقیر هستند در  
 کار خود این از شاهی و آن از کدایی اینها را فرق باید کرد

مشوی شریف

فی جهان حیرت بخت سویی است بل چنین حیرت که غرق و غرق است  
 از عاشقین حضرت سلطان المعشوقین قرة العین نظر  
 العباب جناب غالب ده ده المولوی زاد الله حیرت فرمودند  
 در اشای مخاطبات از دل پرسیدم که ما السلوک گفت  
 حیرت بین الحیرتین در حقیقت درین قلزم بیکران حقیقت  
 ازین خوشتر در نایاب نایاب و تاب نایاب و شایان  
 کوشش کوشش جانز نیست در یاب **بیه**

افسوده خون روان دل عاشقان باشو باشد که در یاشوی  
 و بگردانی رسی **مشوی شریف**  
 دوست دارد و یار این آفتگی جوشش بهیوده به از خفتگی  
 چه در از تر زبان ترجمان نواره این نادره بکوشش  
 ایام بچاره یک میدان سوزش تابش غیرت آب شدم و از  
 تابش حیرت چون شعله جوار زبان کشیدم همه تن زبان  
 آما ده بیان را ز نهان شدم اما چه سود که از در و دل  
 یوس جوش حیرت بودم و از غایت شغلی فرصت جواب نواره آب نیافتم

حکایه منظومه مربوط

بود یکی ساهه دل زاده مرد	دختر کی دشت چو خورشید فرد
شیده کز نازکی و موشی	از رم آهوش خوشی و لکشی
چشم مگو چشم خوشید جان	خال مگو قبله که حسن و آن
خاطب بلیش قسین ناز	گر سنه چشمی شده نادیده ناز
داد بشوهر که شود کامیاب	غنچه برین شد و گلش خراب
مرد جوان دخت بری بگری	حال غیانت چنین همسری
آمد و یک روز بر برین شان	گفت چه حال اری ای جان جان
گفت خوشم جاغ بجان شما	ماه بدم ما هی شدم جان نفا
گفت بدر کفشی آوردم	هر چه بجهت بگو آورم
داد چنین با من آن خوش	سود بپایش بنوازش سرش
ای سبب زندگی جان من	جان من و جان من ایمان من
من چه کنم کفش که کشتم	بای من پای همایک رو است

کفش



ستم شرم های هوس کشاید بال و بر نفس  
بهر نفسی به عالم جان جور روح روان بجز نفس  
فرشته عرش نشدی نه اکبری ز نفخ جان  
چو روح این بر این مسجدمی بسز نفس  
دی بهر این روح روان بدو شتا و بر بگردان  
ز تپه بچو چو بخت برادر و کهر ز نفس  
سب بکنی علم ز دنی است شکست خود است فتح و ظفر  
بر عریه کاه جان جهان به تیغ قدر بسز نفس  
و احی جام باده عشق ز سنکد لان بکن ز سخن  
طلم هنر فسون دم است بشبته کران مکر از نفس  
ز نشسته نشات اکبری سخنی بساز و بسوز تو  
جو لعل لبان شواتین شری مکن بدر ز نفس

این جهان خاکدان در طراز دامن تشریف روشن روان  
ذره غبار و چون سایه مزگان بی کار و چشم اعتبار  
ولج جو بیار و ریاد چون بیدل از شکست موجب آینه  
آب نقش بر آب خود را در تلاطم تلاش غم نیندازد  
و غراب بلا و اوایل نسا زد  
غم مخور و غم مخور و غم مخور موجب بحر آن توفته شمر

مردکی از مملکت اسفهان باغچه داشت جو باغ جهان

هر جنبش

هر جنبش لانه که طوطیان  
هر کل آن روضه برومند  
آلوده شفا لوعراقی حلی  
از شکر بن خنده خندان  
بسته خندان چه نگشود  
خوشه انکو خندان می  
شکرین بخیرنده نوش جان  
سبب خوش از سبب ز خندان  
شیر بره کشته کدو باغبان  
هر کلمی قیبه کردون سمات  
شهمد کدو فیض شفا آمده  
سبب ز شیوه شکرین پر شده  
روزی ز هنگام بر بوستان  
بر فرو کل شد و بد بوستان  
صفحه جمن تخت سکند شده  
نوبت باغش بر رضوان رسید  
کج کله نخوت آن باغبان  
زاع سبب تاخت همین ناکه  
دید جهان سبب رو بهت زاع  
مردکی از خیره حرم منزه  
جست ز جامه دکن زاع و دور  
هر کیه از قند سخن تر ز با  
خار طرب شاخ فی قند شد  
داده صلا اهل مذاقش کلی  
مرغ شب او بر مشبان زار شد  
قهقهه کبک از آن شور شد  
نیشکرش لوله کوثر چوئی  
مرغک بخیر بران مرغ جان  
دانه عتاب ز به فرو به  
کرک درنده کله راهم شبان  
یک کوه ز افلاک جهان نبات  
خزیده هاشرت شافی شده  
غضب مد را دقتی بر زده  
میوه جان بار بهشت بوستان  
باغ چو کجینه باغ چنان  
مالک باغش جو تنی پر شده  
برک تکبر بر کیوان رسید  
رست بخور شید شده سایه  
سببی شه داب ر بوده همان  
کشت جهنم بدش روضه باغ  
کشته جهان دیده اش انگشته  
این رسما آن زمین تاخت سخت

هر کلمی



زاد چو بر تافت بریدن گرفت	مرد با نکشت کزیدن گرفت
از غم یک سبب جهان گشته بود	خود بجه انداخت بر دوان دلیر
حسرت یک سبب شد سبب جان	مرد بماند باغ جهان و جهان

نثر

از باغستان جان دور و زنده جهان جهان جمله جهان یک  
سبب سبب با نیت اگر کم کرده باشی دران متلاشی  
چیزی نیست خاصه که تو بچاره هیچ نداری از برای هیچ خود  
در جابه غم انداختن و دردن و هیچ شدن هیچ است هیچ نیست  
لاشه بر لاشه عاشق شده هیچ فی مر هیچ فی داده زده  
مخفی ماند که این نقش سواد سیاهی رخسار صحیفه ناز بر آ  
نامداری نکین جوهرین انکشتین انکشت شسته است بلکه  
این نقش و نگار از برای یادگار رقم سنگ تربت این  
خاک و خون آغشته در آغوش حسرت خفته که وسیله  
مهربانی یاران فاتحه خوانان و رحمت مال یک کز خیر یاد باشد

غزل

در دشت دوانی مرادی	مرکب هست شفای دوا زادی
منشی خس و خا که آتش افاد	چه چاره بجز بباد دادی
ما تم فرو بهار سوزست	این کبریه قرار روزشادی
این رویی ز بهر یک نام	در نص نکین این سوادادی
نشأت سخی چنین وزش	در یوزه کری بخیز یا دی

حکایت

بود

لاشع  
مع

بود ربابی خوش رو خوش نفس	شام بدان مرغ سحر نفس
دشت یکی و سی آن ساده مرد	خوانده یکی و دوش دو مهمان کرد
از سر باز آمده آن میهمان	خواججه بر آورد همان میزبان
جشن بدش کشت یکی بو تنق	جزد کری فی نه شراب کباب
کوست نه این هم دوشی و هم بود	خواججه از آن مایه بر شرم بود

ولایضا

مرد ظریفی بوده آن میهمان	کرد و آغاز سخن آنچنان
از سر اکرام ربایت همان	کرده قربان ز بی میهمان
ایست و بی جرم و دیگر سخن	کرد کری است بگو رایگان
نشأت ماکشته ربانی همین	کرده قربان ربایش چنین
از بی یاران جهان جشن شست	ثروت و سامان درین راه جت

نثر

امید واری از جناب یاران و حضرات ایشان ازین بی حال  
و بی چاره به فاتحه خواندن مشاء اگر کلفت شود از سر رحم  
بر حمت الله باد و فرمودن نیاز هست و حضرت آفریده کار  
ایشان را بعز و عافیت و در امن و سلامت و بکامکاری  
و کامرانی و بصفای وقت و خوش شدنی و بعمر جا و دانی جا و  
عنایت فرماید بآلای و الحمد لله رب العالمین

برشمیه طوفان معرفت

عارفی گاهی آزاده مرد	در صدف دهر درمی بود فرد
اهل دی کویم و بیدل بنداو	بیدل اگر کویم و بیدل بد او



بستی و نیستی همه کرده هبای  
چین سحر دامن صحرای گرفت  
خنده کل کریم بلبش شنید  
نکته از نرگس کوی با شنید  
از دهن غنچه آن راز یافت  
ایستاد از شنیدن آفتاب  
چونکه ز کلکت کس نمید  
دید بجز روی نیایش سود  
خواجہ در اینجا خوشی خوش

و در ایضا

دید صف مورچه باقیام  
یک صف صوفی جماعت فراز  
این چه فسق و فساد غازی عجیب  
خامه انگشت به بینی دوت  
دست برانوز و جیبید  
خواجہ چنین باکند و ای صوفی  
این چه نماز این چه نیایش ساز  
با سخنش آن دوا و این بیخوار  
با سخنش این دوا و این بیخوار  
سجده شکر کردم و لطف حق  
دی سحر کرد و طوفان خدا

خواجہ

خواجہ گفت که چو طوفان بان  
دی سحر ابرام و بیکدی  
نمقده آینه بگفتند شان  
جمله جهان یکسر طوفان شود  
قطره میدان که طوفان مات  
قطره طوفان بمیانی جان  
معرفت نشأت این قال و قیل

حکایت

جهان دیده یکی رند جهانی  
جهان معرفت اقلیم معنا  
سحر کاهی ز رزق و بهاری  
چنان کرد عزم کلکت کلکتان  
دماغ آرای شد بوی سمن را  
خوش اندازد بان غنچه درخت  
به بلبل عاشقان در جبار کرد  
در آن فردوس بدید چمن و گل  
در آن حشر بدید یک سر و شاخ  
فرشته بجه حوری نژادی  
بری راجله که چون چشم بستار  
راست برقی مصلای افراشت  
ز آهش هفت سبز سبلستان

مسحار و حوض جاد و دانی  
دل زنده دلان و جان جانها  
شده همغم مرغ مرغ غزازی  
چو جان عاشقان با عالم جان  
همان همایه شد سر و چین را  
بخیر مقدم از گلشن اثر یافت  
تغافل صوفیان با صبا کرد  
از آن صحبت ارم کوثر کند جوش  
سروشانه سر سبز پوششی  
ملایک زاده رضوان زادی  
سروشانه را عجب اینجا چه کار است  
چمن را روضه زهد و دوع ساخت  
ز اشکش مرغ عالم شد کلستان



بدین روضه چنین چو چنان	کز یاد نکست حیرت سر بجنبید	بگفت ای خرد سال طفل بازی	بهران کهن کردی تو بازی
رکوعش کرده تعظیم تمامی	تخت خواند پس دانش سلامی	هنوز از بیضه بیرون آمده تو	بهر سال خورده در تنگ دو
بسیار گفت ای یوسف نایل	بزدل شک ازین دنیا چه حاصل	بگفت ای شکرت نداشت از مهر	بهر آشفام دوران از تو ندید
جوانی نو بهاری مرغذاری	عجب کاری عجب این روز کاری	باندک سال دانستی جهان را	شماری خود این ذل زمان را
ز جام کلش آب عذرا	بنوش تازه کن ایمان جان را	جوانی نکته دان روشن روانی	ظریف پارسا بسیار روانی
رسمی چون می نوشی می نوشی	نغم عالم بکن یکدم فراموشی	تو فحیدی که از جرح کردون	بخورده سال بیرون و هم بخون
بشادی باشی دوران غم نبرد	که یکدم زنده کی ماتم نبرد	زمانی بیدار که جهان را	با حوال غریب این زمان را
چو بشنید آن جوان بر لب لعل	با بی چاشنگه را نیش سخت	نه از هوش نه از دانش از رای	نه از روشن روان کار دانی
بگفت ای طفل شرب سنگ پیر	چه مشرب طفل خورده سال نادان	نه از زنده ناز عشق و نه دانش	باینها کرده بسیار آرایش
چنین بینی من طفل دل آگاه	که دایم داد ازین فیروزه خراک	ورای برده این کار کار است	چو شنیدی جهان را کرد کاست
ز طفلی کوش بر این خسانه	ز کج کردوش این را آشیانه	بساکس خورده از خمی نه هوش	می دیوانگی بر نشد جوش
هوس بیای بلبل مرغذاری	فکنده طرح لانه در بهاری	بس تسبیح و خرقه و مصلای	شده بر نوس و زمار و جلیپا
در و بام خسی خارش در انداخت	با باین هزاران آشیان سخت	بس از کشت کار علم و عرفان	شده خرمن ز جمل باس و حرمان
در آن شب که زنده آمده خواب	همان بزمی بحیث و لانه خواب	با حسام عنایت کار موقوف	اگر با هوش باشی بن را تو مشغوف
چنان میخست اندم آشیانه	کف خاکسترش مانده نشانه	بکار تو میسر نیست این کار	بر بخش دوست کار و بار و کردار
ز حیرت بر رخاکسترش خست	مرا زین بس کلفت و آشیان خست	خدا یا عاجز و در مانده نشانه	ز تو دارد امید و بس عنایت
هنوزش جانکده کرم آباد	همان بر خاست بادی داد و برداد	نه در زهر و دوج را در خوشی	نه با عشق و محبت جان فروشی
هوس فرزند طفل لیک هرگاه	درین باز کج دوراغم آگاه	اگر چه فطرتش کار عبث نیست	عنیدانه خودش کردار او چیست
چه جای شادی جای کرب و غم	چه عیش کافری جای ماتم	تمی میبخت نقد خود را	که را بیدار کنم آن خود خدا یا
چو شنیدی سخن بچگون سال	و کز کون شد همین سیمای احوال	بهران جوانی مست و خوشی	جوانی اول و آخر بیک جوش
بر آشفتم همان آن ذل و زل	باتش باسخی مشعل فروزان	امید لطف کردن نرم دایم	خجالت بپیشام بیزار زارم



نیم محمود احسان نامند ایان  
امید نشأت بیچاره زنیسان

نیز چشم از آن اشک نداشت  
شده در جبهه ام خوی خجالت  
ز لطاف عیمت لطف فرما  
همه کردار و کارم را بخشا  
نخواهم من بهشت و جود علان  
امید من همین است عفو و عفران  
ز در آفتاب عشق ذاتی  
بده از نور طومار براتی  
نیاز من نیارای زبانی  
که حال خود کند روشن بانی  
بدر کاهت ز من هیچ منت نباشد  
پریشم پریشم پریشم

غزل

نیم بار دل یارین سبکبارنجین باید  
ز خاطر ما فراموشم دل افکارنجین باید  
دماغ و اسیر باور و ستا هیچ منت نباشد  
کستان محبت را کل و خوارنجین باید  
کریدم از آوازه است از سوزن در کان  
که شوق از جفا حسن دلدارنجین باید  
نبرد دارم نه پرواز عشق جفا سوزن  
نه دل دارم نه دلبر محمودیدارنجین باید  
جهان ملک معنی بود بخشا زنیسان  
در اقلیم سخن جهاندارنجین باید

نعت الکتاب طوفان معرفت خواجہ نشأت بعون العنایت

الملك العزت صلی علی محمد

و آله و صحابه الامجد

بر جنت ارحم الراحمین

۱۳۵۹

فی جوار سلطان



۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

[illegible]





شرح افتتاح بیت مشوقی حضرت جانی ترجمه آن جناب و نشأت افندی  
 هست صلاهی برخوان نسیم **بسم الله الرحمن الرحيم**  
 ای قلم بان سخن بخوا شو **آرایش گلزار گلستان و فاشو**  
 نشأت بطیفی نعم ناله بلبل **در گلشن معنی بر یاران صفاشو**  
 کلک فیض آناه بلبل منقار گلشن طراز **فردوس تحمید و تحمید را غار**  
 نغمه برد از سروش آواز گل افشان ترنم **صلوات روضه مطهره**  
 حضرت افضل التحیات قلند بغد نصکره **بزم آرا و گلشن سزای**  
 انجمن شوق طبعان عاشق منشان **سروش طینتانه بوکونه**  
 مانند صبا ساقی می رنگ ساعز کلکوش **ریاض هوش عارفانه**  
 لرینه نشسته زیر سرخ روی صغیر تقریر **اولد رکه چوبک زن**  
 سخطو سطو تقریر و مضارب سایی **ناخن نوک کلک تار**  
 اوتار قانون نثارنده نقش بر **قصور بیست**  
 جهان محنت و دشت ملامت **محبت وادیمی مجنون نشأت**  
 نثر و کارایلیه چین سحر آستانه **علیه ده ملا کورانی جوارنده**  
 کوی نو بهار ایلد نامدار سوی دلجویه **مانند نسیم گذار اوزره**  
 ایکن گذرگاه راهده ناگاه **جناب پرصوری و معنوی پیشوای**

طریق

در غایت  
 رشتن پرست

طریق گلشنی نور چشم چراغ روشنی **قطب دایره عرفان**  
 قبله کاه سالکان **دواصل ستر نقطه کن فکان سرتاج عارفان**  
 رضوان بهشت گلشن گلشنیان **سعید افندی حضرت تدریس**  
 دو چار و اول کلزار بهشت بوی **عنبر حوی کل محمدی اخلاق**  
 فردوس سر شکرندن **دوماغ پرورد نسیم عطر شمیم طیب روحانه**  
 منش نواز شکرندن **مخرم و خوش دل اولوب اول حوالیده دفع**  
 خانقاه ارم آشیانه لرینه **دعوت و کلین طوبی با خرا ملرینه**  
 سباده صفت ترو دلف **و ترفیقہ رغبت پیوروب**  
 روم بگلشن حبت که مرغ آن **چشم نثر زمره سبیله نغمه برد از اولرقا**  
 التفات و دعوت لرینه **رسم انجاز اجازت اولمقی آراسته مراعت بر**  
 عذریبیر کل کلزار **سبندیده سیور نثر ترانه سبیله همغان**  
 مصاحبت اولد رقی گلشن **سرای گلشنی خانه لرینه نوار غیبی**  
 دل عاشقانه کبی و رود ده **و آسینه شمشود و ده جلوه بود و جبهه**  
 مشهود اولد بیکه **نثر ترجمه کلزار جهان انده بر کل آه دل عاشقان سبیل**  
 نثر بر کلزار بهشت **آنا را بیکه هر گوشه می کللمکوننه آسمان و آ**  
 کل انوار **بر تو نیر سعید تو حید بر لرتشک آور عالم علوی**  
 و نغمه بلبل اذکار **ایله غبطه فرمای نثر بهتگاه علیین اولوب**  
 مشامده سنده ارباب **شمشوده نشسته بزم الست و اصحاب**  
 وجد و حال جرعه جام **دیدار ایله سرمست اولور اول کاشانه**  
 عشق و محبت **صدر صفی صفا سنده بنده حضرت تدریس لایق**  
 مجلس انس صحبت **و همنشین عشق و محبت اولوب نثر ترجمه**



دورا لایاری بیال کفتار سرمست ایدی جمله مست و شیار  
 نرسا غصه بیا سرشار صحبت عشق و محبت نشسته بخش عشق  
 حضرت سلطان المعشوقین قبله کاه عاشقین پسر سالار  
 صادقین حضرت خداوند کار قدس سره الانوار نشووه کیفیت  
 عشق قلیله اهل مجلس جمله شراب برز و ظهور بر آفتاب مست و محو اولدو  
 هنگامه اول حضرت تک افتتاح نامه **مشوئی معنوی** اولان دو  
 بیت دو عالم بهار لریکه حضرت مخدوم عالیجناب ساجی سرشار  
 عشق الهی جامی **جناب جامی** روح الله روح حضرت لریکه شرح  
 شریف لری رساله نادره لرین رضوان روضه گلشنی شیخ افند  
 حضرت لری دست نیاز تعظیم ایلد بپشتنها و زانو ایوب مخلص  
 مؤدب قلیوب بیوردیلر که ای سبنا نه حضرت خواجه کاه  
 عالی شان بوی نشسته سرشار صهبای بزم عشق ایشان  
 وی ترجمان لسان الغیب پیران زبیشان بوی غلام پیر  
 بنده خدمت احرار یان **جناب** معارفما بکدن نیاز مدرکه  
 بوخود بیکر ملایک منظر محبوب ولا شو بک جمله کاه عرفانده  
 مشاطه کلک خیال و تحقیق تا کک ایلد زیور رویا و طور  
 ترکانه ایلد جلوه کرد و هفت اندر هفت آرایش بر آتشکد  
 بری طلعتان هشت بهشت اولد دیو نغمه نیاز فسوسا ایلد  
 دماغ بیدماغ فقیری گلستان هزار و ستان بلکه قفس شاه  
 طیور و کاسه طنبوره دوندروب بهر چند که خزان خشک سال  
 ناقابل و عدم استعداد نادانی کربوه لرینه کریمه و عذر کنان

و عفو جوان اولندی ایله ده یندی در پی جام نغم ابرام ایلد  
 سرمست حجاب بیوروب **آخر النطق مقدمه علی الادب** معذره سینه  
 حسب المقدور ترجمه سرده صرف نیروی وسیع عاجزانه و قصور  
 فهم اعتذار عدم قبوله اغیار اوزره ترجمه قلیوب روحانیت  
 حضرات پیران و اولاد قدسیه جناب ایشان بتوسل جناب  
 فیاضه توکل بر آیه قبول همت و ترجمه نیت قلندی انشأت  
 مجبور المحبور و العذر مقبول و الله الموفق المعادی الی طریق  
 الاصول سر آغاز شرح جناب جامی بنابر شرح و بیت مشوئی  
 حضرت ملای رومی قدس سره العزیز بسم الله الرحمن الرحیم  
 عشق جزنائی و ما جزئی نیایم وی فی ماوی ماوی وی نه ایم  
 عشق فی زند غیری و بزم دخی نایدن غیری دکلر اول بزم  
 بزم بزم بزم بزم بزم بزم بزم بزم بزم بزم بزم بزم بزم  
 سوز عشق و محبت نای زندند نیزین هر که نفع ایدر ایله  
 ظهوره کلن نغم اولدر و بزم که انسانز نایدن غیری نه نیز  
 یعنی همان عینیه نایز که بزدن ظهور بولان کمالات جمله  
 شئونات عشق الحق و عشق ایله اسماء القلبدن اولوب  
 همان بوشو نامة مظهر و شمع بزم واقف اسرار ستریت  
 اولان ذات دانما کند و ده ظهور بولان نکلا لایک جمله سنی  
 حلق بیلوب کند و ده نقصانن غیری برشی کور مزو قعا  
 بویله در زیر امبله جمله شرور عدم و فنا و منبع جمیع خیرات  
 وجود و بقا در مرتبه بشریت عدم و فنا و مرتبه اولو هیت



وجود بقادر بونک تفصیلی نایک معنا سنده حضرت جان  
 پیوره جگر در **د** وی دمی بی ما و مانی وی نه ایم اول بر کبر سز و  
 بز بدم آن سز و کلر پیور دقاری ستر معینه اشارت در و بوسر  
 معینه نه علم و نه عرفان و نه کشف و عیان ایله ادراک اولور  
 حال اتدن اولیوب بو بایده اتفاق اهل **فدایا** **کنتم** و **معم**  
 نص شریفه ثابت و مبرهن لکن مجهول لکن ایله تعبیر پیور  
 اگر چه کشف عیان ایله ادراک اولور و پیشل در لکن کبار اهل  
 حقیقتک اعتقاد وی و در پیشلری ستر معینه عجز و حیرت در  
 فی که هر دم نغمه آرای کند در حقیقت از دم نایی کند  
 نای که هر زمان نغمه پردازلق و نوا سازن ایده فی الحقیقه  
 نیز نک و مندن دم اورر نای زانده بر خشک چوب اولوب  
 کند و ده نوا و صدا و آواز اولیوب انجمن نایز نک و مندن  
 نغمه پرداز و فسون ساز اولد یعنی معلوم در انسانک و حی علم  
 و عرفان و دانش و عشق و شوق و سوزش و سایر کمال  
 جمله نغمه نکریم رب اکرم اولان روح مکرمدن اولد یعنی  
 معلوم در که اول دم تمام اولد یعنی دمه کند و ده در حسن  
 و نه حرکت و نه کمال معرفت قالوز همان بر قاشش  
 باره سی قالد یعنی کبیر در این سطر جبهت بعضی  
 منشور و بعضی منظوم بقلم صدق نیت و خلوص طوبت  
 مرقوم نور بیان معنی فی حکایات و شکایات وی کند در  
 مفتوح مشنوی حضرت مولوی کاشف حقایق اسرار معنوی

و قویافته و بر تو شعور بعضی بر آن تافته بو بر قاج سطر که یعنی  
 بو رساله دن عبارت در بعضی منشور و بعضی منظوم قلم صدق  
 نیت و خلاص طوبت ایله تحریر اولدی نایک معناسی بیانده  
 و حکایاتی عیانده در که حضرت کاشف حقایق اسرار معنوی  
 سلطان المعشوقین و العاشقین بسند العارفین جلالت  
 الحق و الدین جناب حضرت مولوی مشنوی معنوی کاشف  
 پیور دقاری بیت شریفی شرح ده وقوع بولدی بعضی بر تو  
 شعور بونک اوزر نه نو بخش اولدی یعنی بو پیشلک شرحه بر  
 مقدار صرف تقدیر نه تمت قلندی **ج** جعلها تحفه ل حضرت  
 من خاص بالمواهب الجلیله و مراتب العلیه و سمته خادنه لشده  
 من فاض بالفضائل الانسیه و التسمایل القدسیه **ش**  
 بو شرحی تحفه اولق ایچون تالیف قلدق بر ذات ایچونکه مواهب  
 جلیله الهیه و مراتب علییه ایله کسب اختصاص قاشش و قایل  
 سنیه و شمایل قدسیه فایز اولمش عالی حضرت لرنیک درگاه  
 علییه سنده عرض و اهدا ایچون قلدق اولدیه بر ذلکه **بیت**  
 آنکه کرد در مدحش اندیشیم مقال ناطقه حیران بماند عقل لال  
**ش** مدوح و موصوفه بر ذلکه اگر آنک مدحتنی قالد تو کبر  
 و اوصافی سولیمک فکر الیسم عقل حیران و ناطقه لال انیم  
 و بر کردان اولور **مترجمه** وصف اولنر قالد کلام مدحت جانا نخر  
 کی مدح کرد و این ستر شکوف جلوه دادن در لباس صوت حرف  
**ش** نجه میستر اولور بوسر عظیم که مدح محمد و حمدن عبارت در صرف



و صوت لباسند جلوه ویرمک: و قیل و قال ایله اوصاف  
 شریفه حضرت محمد و حی بیان اینک نیجه ممکن: و میسر اولور  
 یعنی و صف محمد و ظروف حروف و کتبه اولوق عظیم الاحتمالده  
 هیچ ازان نیست کین امر خطیر و اگذارم هم بان صافی ضمیر  
**ش** هیچ بوندن اعلاسی اولمکه بوا عظیم یعنی ماجرایی  
 مدحی نی اولمکه بکنها: و صافی ضمیر اولان مدوحه احاله ایلم  
 کیم یعنی کند مدحی بینه کند ویه حواله ایده کیم بوندن عفا سی اولم  
 ج تا کند از فضل و احسان کرم مدح خود هم در عرب هم در عجم  
**ش** مدح مخصوص کند ویه احاله اولمکه کند فضل و احسان کرم کند  
 کند و لری کند و مدحی بینه هم عریده: و هم عجمه: ایده لری یعنی مدح  
 عرب و عجم کند و لری بینه اینک کند و ذاتند: عرب و عجم ده مدح و مدح  
 آخرک مدح احتیاج یوقدر دیک فم اولمکه یوقدر مخصوصه  
 تمثیلا بیورر لرج مدح خورشید را نکرد و هوشمند  
 فیض نور او بود مدحش پسند

**ش** آفتاب عالماتی اگر عقلا مدح ابتزایه خورشیدن  
 فیض نوری تمام مدح بسندیده: یعنی آفتابک نوری تمام کند  
 اوصافی و معرفه: آخرک مدح احتیاجی یوقدر و حقیقتده  
 بویلده در آفتاب منور در غایت ضیاسی وارورده و عقلا دان  
 بر فرد ذکر ایتماش در زیر باعث در کوزی اولان دلیل استرمی نور  
**ج** و در بوصف مشک نکشاید نفس مشک اوصاف بوی مشک پس  
**ش** یعنی مشک و صفده هوشمند و عاقل نفس و دم او مزایه

مشک و صاف کند و بوی کافیر از اخرون و صاف احتیاجی  
 یوقدر **ج** چون بوصف کس ندارد احتقار بر دعا اولی نماید بقصد  
**ش** اذاکان الامر کند لک چونکه کند و نک مدح کند و کافیر  
 آخرک مدح احتیاجی یوقدر همان اولی و آخری و لایق  
 اولان اولدر که جل همش دعا مدح و مدح صرف اینک لازم  
 و الحمد یوقدر دعا به سر آغاز بیورر شمع الله تعالی علی  
 کشفی سده الشریف بطول بقائه و قاصدی عتبه المنصفه  
 بشرف لقائه **ش** الله تعالی مدح و حمزه دایره دولتی سکاکی  
 طول عمری و دولت حیات ایله متمتع: و دولت مند ایلم  
 و جناب حق عتبه علیه سنی زقار و قاصدی درویش جمالی  
 باکمال لری: و لقای فرخنده مالری شرفیاب ایلم  
**ج** غلظه جاعت بر جل من جبراد: تو سلیمان کن ای عالی نژاد  
**ش** بر مور ضعیف القدر: بر جگر که با بی اهدا سیده کلدی حضرت  
 نبوت بنه سلیمان نبی علی نبینا و علیہ السلام دستکاه  
 بر غلظه بر جل جبراد اهدا: و شرف حیز قبول ایله سر فخری رسید  
 بالای نه طاق سما اولدی قیصه مشهوره در یعنی حضرت  
 جامی قدس سره نفس نفیس لرینی: مور: و تحفه لریک: بیورر سال  
 شریفه دن عبارتدر بر جل جبراد رتبه است: بل ایوب  
 بر مور بر جل جبراد ایله کلدی یعنی تحفه محقر ایله بر مور کلدی  
 سنده سلیمان تلقی ایله یعنی حضرت سلیمان علیه السلام  
 هدیه مورچه بی حقیر کور میوب: نکونه قبول آید: بوضع



تخفہ سنی ایلہ قبول بلکہ دیکم بیورر لرح بیت  
 آن محقر تحفہ را بر سر ایزد مرفیع کن و ہشت نشویرازو  
 ش بواستبارہ ناشایان ہدیہ ناچیزی اندن قبول ایلہ ہشت  
 و وحشت حجاب و شرمی و تشویر و شورشی اول ہدیہ اہد  
 ایلہ دفع و رفع ایلہ عنایت قبل و شرم قبول برلہ سنا دایلیج  
 چند ازین جہات بود خوار و خجل عذر خود و خود خواہ ازین جہات  
 ش نیچہ بر جہات و جسارتدن خوار و ذلیل و خجیل و شرمسا  
 اولہ بقلیل البضاع عدم استطاعتکہ نورسالہ فی عرض  
 تقدیم ایلہ اولان جہات و جسارتدن نیچہ بر خجالت  
 کشیدہ یعنی رسالہ عرض اولان ذاتہ بیورر کہ بزم عذر  
 ینہ من عذر ایلہ بزم طر فر دن کہ بزم بوجہ بیتدن خلاص اولم  
 زیرا بزم عذر ایلہ جبکہ حاملز بوقدر کہ بو عذر عذر تو اکنہ  
 تو برتر قبیلند نہ زیرا عذر قبول ایدر جہاتیدن و کلد حضرت  
 جامی روح اللہ روحہ التامی سبب تالیف و عذر تحفہ  
 رسالہ فی تردیف مقالہ سنی درجہ اتمامہ رسیدہ ایلہ کلد  
 شرح دو بیتین شریفینہ آغاز اید و بیورر لرح تمہید فی را  
 واصلان کاملان مکمل کہ از خود و از خلق فانی شدہ اند و  
 بحق باقی گشتہ مناسبتی تمام است اما از روی اسم زیر کہ  
 ابن کلمہ در بعضی مواضع بمعنی نفی استعمال حی باید و  
 اثبات نفی وجود عارضی خود کردہ اند و بعد میت اصلی  
 خود باز گشتہ و از روی ذات زیر کہ ہچنانکہ فی از خود ہی شدہ

جایبہ

کستہ

است نو ہرچہ صورت بوی مضافت از نعمات والیات  
 فی الحقیقہ صادر از صاحب دی است نہ از وی انجمن  
 ابن طایفہ علیہ بالکلیہ از وجود خود و خود خالی شدہ اند  
 و ہرچہ بدیشان منسوب بہت اخلاق و اوصاف و کمالات  
 حضرت حقست سبحانہ و تعالی کہ در ایشان ظاہر شدہ  
 و ایشانرا مرتبہ مظہریہ پیش نیست و لہذا قال حضرت  
 المولوی فی مفتوح کتاب الشنوی مشہرالی نفسہ و امثالہ  
 الفانیین فی حق الباقین بقدرت اللہ تعالی اسرار ہم بیت  
 مخدوم سامی حضرت جامی مفتاح شنوی اولان ایکن بیت  
 شریفی شرح شد و عندن مقدم اصطلاحات حضرت  
 صوفیہ دہ نامی نہیہ اطلاق اولندیغی بیانہ محتاج اولمغلہ ہر  
 مقدمہ ایلہ لسان قومہ نامی معناسی قبل الشروع المقصود  
 بیانہ آغاز اید و بیورر لرح کہ فی کند و دن و جملہ خلقدن  
 فانی و حق ایلہ باقی فانی اللہ بقا اللہ رتبہ سہ و اصل اولان  
 واصلان کاملان مکمل اہل اللہ حضرتانہ مناسبت  
 نامہ سی اولمغلہ اہل اللہ حضرتانہ فی اطلاق اولنورثا اسم  
 یوزندن فی کلمہ سی لسان فارسیہ حرف نفی اولوب یوق  
 معناسہ اولدیغی اجلدن درارباب فنا دخی کند و والقرنہ  
 کلی فانی و یوق اولد قری اجلدن فی اطلاق اولندی تفصل  
 مقام فنا ایچون مراتب خمسہ وارد فنا عوام فنا زہاد  
 فنا عشاق فنا واصلین و کاملین فنا اہل حقیقت فنا عوام



افنا و مخافت و ابقاء و موافقت و فنا و زهد افنا و حظوظ و لذات  
 دنیوی و ابقاء درجات اخروی و فنا و عشاق افنا و مرادات نبوی  
 و اخروی و ابقاء حب الهی و فنا و اصلین و کاملین غیبی و  
 ماسوی عند حضور مع الله و فنا اهل حقیقت افنا و اسما و صفات  
 و بقا ذات و دخی درجات فنا او جدر فنا افعال فنا صفات  
 فنا ذات یعنی افعال و صفات و ذاتی محبوب حقیقت افعال  
 و صفات و ذاتی افنا و اهلک خلاصه مقال محظوظات  
 و خصوصیات بشریه و وساوس هوا حس نفسانیه صفات  
 حقیقت جامع انسانیة دن کلی فانی و مضمحل و مستملک  
 و دریای شهود الهیه مستغرق اولوب تخلیق و اخلاق  
 الله رتبه سنک حقیقتی و اصل اوله مثلا حدید که آتش شده  
 کند و صفات ذاتیه سی اولان برودن فانی اولوب آتشک  
 صفت خار ه سبیل متصف اولد یعنی کبی حدید حدید آتش  
 آتش و رنه حدید آتش اولور و نه آتش حدید اولور و فانی الله  
 بقاء الله مقامات صفات بشریه و ندر بو فانی دخی افنا  
 ایدوب فنا اندر رتبه سنه و اصل اولد فیه سیر فی الله  
 رتبه سنه و اصل اوله مزو فانی الله محظوظ مواهب الهیه ندر  
 لکن شرایط حصونی جناب حق توجیه تا مدره اسطه محبت  
 ذاتی الهی اولد فیه ظهور و صولی ممکن و کلدر فوط محبت  
 ذاتی ظهور ایتد کجه بود و لته نیل امر محالدر بو فانی الله بقاء  
 بالله رتبه سنه و فانی الله رتبه سنه و اصل اولان زو

فنا اطلاق

فی اطلاق اولور یوق اولد قلمی اجلدن و اصلان و کاملان  
 مکملدن اولان ارباب کماله فی اطلاق ایدر لراسم یوزندن  
 وجه آخر یا خود مار لک ذکر اوصاف مذکوره فنا و بقاء الیه موصوف  
 کاملان و واصلان ذات یوزندن سائر انوار عین اولان  
 فی اطلاق ایدر لرا ذات یوزندن نای اطلاق ایتد که دخی  
 وجهی مناسبی اولد که کند و ازلقدن کلیات می و درونی  
 غل و عشق بشریتدن خالی انانیت بشریه دن و صفات  
 انسانیة دن و هوای نفسانیه دن پاک و تابناک و کنه و  
 ظاهر اولان کمالات و صفات اخلاق الهی اولوب کند و  
 الحق مظهرتدن غیری برشی اولد یعنی نایک کند و  
 ظاهر اولان نغمت نایزنگ اولوب کند و ده ساده و کلک  
 غیری برشی اولمیب و نغمتک مظهری و مصدر اولمق  
 مناسبیله نایه تشبیه برله حضرت سلطان المعشوقین  
 و سند العاشقین جناب خداوند کار قدس سره الانوار  
 حضرتلمری مشنوی معنویلی افتاح حظه کند و نفسی بری  
 و ذات عالیلی امثالی اولان ذوات کرام فانی و فی حق  
 باقین حضرتانه فی اطلاق ایدوب بیور لر بریت  
 بشنوا فی چون حکایت میکند و زجدها شکایت میکند  
 حضرت مخدوم سامی جناب جامی بالاده مسطور اولد یعنی کبی  
 نای تفصیل و تفهیم بیور و قلندن صکره افتتاح مشنوی  
 شریف اولان دوبیت شریفک نظم شریحه آغاز بیور لر



کیست فی انکس که گوید و میدم من نیم جز موج دریای قدم  
**نای** کیم در نای اول کسه در که: هر آن و هر زمان لسان حال  
 و لسان قال بلیه بونی سولیز و در که: دریای قدم که موجزن  
 شیرین کلمه **یعنی** بحر محیط دیو بیت قدم الهی موج شیونایتیم  
 غیر کلمه اگر چه اهل الله حضرتانک عداسی جمله آدم ملک جمیع  
 عالم و کون و مکان جمله موج دریای قدم در **لکن** یقین حاصل  
 ایتم که فایده و بر مزهر شخصه انکه چون عارف باشد و نیز  
 و سوز ایل و لماز بوقدر سعی و سلوک در ریاضات و مجاهدت  
 بوعرفان بچون ذل بال بال و یکم کل آخر طغی و لم مشهور  
 مشدیر ذوق ادراک لازم در و ما خلقت الجن و الانس  
 الا ليعبدون اهل تقسیر ليع فون ایل تقسیر بپوشل و مقصود  
 آفرینش عرفاندر لکن سوز ایل و لان عرفان و کل اوز ایل  
 اولان عرفاندر سلوک حاصل اولور حالدر قال و کلدر  
**یعنی** بوقفسیلدن غرض موج دریای قدم دیو بونی هر کس  
 سولیز **لکن** حالا ادراک ایدن زواتدر مراد بورتبه **نای** و اصل  
 اولوب زوق بونی ادراک ایدن ار باب حالد زراد حضرت جانا  
 از وجود خود جونی کشته تھی نیست از غیر حدایم اکھی  
**ش نای** کندی وجود ندن تھی و بوج اولدیغی کبی بن دخی  
 کند و وار لغدن تھی اولوب راه حقه وجود موهمه  
 معنویت می و محو و مستملک اید و بجناب حقدن غیریدن  
 آگاه لغم بوقدر انجی الله ذوالجلال حضرت تکرین شعورم وار

غیری

غیری سوای یلیم: افتاب عالم تاب ظهورنده کواکب نور افقا  
 نه کونه مضحک و محو اولور ایست مشهور و انوار الهی ظهورنده  
 وجود ماسوا کور غزالور دیو بیور **در** **نقوله** که کبار اعزّه  
 کر آمدن بر ذات بیور مشل که اولور سنه فی معجاوز در که  
 هر نقد را سوای اللهی خاطره کتور یک مراد ایدرم خاطره  
 کتور یک ممکن اولور بجناب حقدن غیری برشی خاطره  
 کلمه حاصل کلام جمله سلوک و مجاهدات و ریاضات دن  
 غرض اصلی انجی انایتدن خلاص اولمقد ز خاطره جناب حقدن  
 غیری برشی کتور ممکن **یعنی** کلیمک **در** فانی زویشم من باقی بقی  
 شد لباس هستی یکبار عشق: بن کند مدن فانی و محو اولدم  
 بن جناب حق ایل باقی اولدم: **یعنی** ریاضات و مجاهدات  
 و طاعات ایل صفت بشریه دن خلاص و مخلوقا با خلاق  
 امر شریفنه امتثال اید و بصفاتی الهی ایل متصف اولدم  
 خلاصه کلام بالاده کرار امرار: تفصیل اولند یغی و جاذبه  
**فانی** الله و بقا الله رتبه لرینه و اصل اولدم و وار لغم لباسی  
 برا و خوردن یکبار و باره باره اولوب بنده بشریتدن هیچ  
 بر اثر قلمدی کندی دیکل و لور **در** آرمیدم با حق و وز خود رسید  
 اند هم برون که حق در من دیدم **ش** جناب حق ایل انم آرام قرار  
 ایتمش و کند و کند و دن متوحش و لمشم سرمد جناب حقدن  
 نه الهام اولور ایست افی طشده و یرم وانی سولیز **بیت**  
 در پیش سینه طوطی صفتم دشته اند: آنچه هست ازل گفت بگو میگویم



یعنی نای که بی وار نقدن خالی و حق ایلده باقی اولان ذات  
دیر که کند و وار لغیدن اور کدم و حق ایلده نسق آرام طوتم  
جناب جقدن بیکانه فتح اولور ایله انی سولیم سوزیم و کل  
حققدن همان ظمورات الهمیه یه مظهر اولمشمد **یک یوز**  
**طهسان** **بش** تاریخلر نده آستانه علیه سلطان بایزید  
قربنده بنمهری لاصل تخمینا یکرمی یا شنده بر جوان وار  
ایدی کند و یجن مسلط اولوب و عارضه جی کند و ده  
اول و جمله مشهور اولور ایدیکه اولجوالیده بربر دکانده  
جقوب احباب ایلده بمصیبت اولور ایدیی جوان مرقوم سوده  
دل و بر محله کتاش سیر و سفری یوق و دفتر داندن  
بر حرف اقوامش و کند و لسانندن غیری بر لسان بلمز  
ایکین بعض کون عربی تکلم ایدر عربیدن غیری بر لسان  
ایله آشنا دکل عرب غایبی کند و یه هر نه سولیم لر عرب  
اولمقد قج ادر اک ایتمز و جواب دیرمز و بعض کون لسان فارسی  
تکلم ایدر غیری لسان اکلمز و بعض کون هندی لسان ایله  
تکلم ایدر کند و ریات معاشنی و حق اول لسان ایله سولیم  
و بعض کون یهودی و فرنگی و ارمنی و رومی و تاتاری و بلغاری  
و کردی لسانی ایله سولیمز و بعض کون متعارف اولمقد بر  
لسان ایله تکلم ایدر خلاصه کلام هر قنقی لسان ایله تکلم ایدر  
ایه اول کون غیری لسان ایله کند و یه برشی تقویم ایتمک امر  
محال اولوب سولیمکی لسانک اصحابی تدارک ایدوب آنک

ترجمان لغه

ترجمان لغه او ای لرام ایدر لر ایدیی و کند و یه مالک ولد یغی کون  
ترکی تکلمدن معلوم اولور ایدیی اول کون کند و یه سولیمکی  
سایر لسانلر ده یه سوال اولسه برینی بلمز و ذاتنده بر لسان  
فهم ایتمز لکن جی طایفه سی کند و یی تصرف ایدوب استعلا  
لسانده تکلم ایدر لر ایدیی و کند و یه پیشه و رلق و سایر عارضه  
یوق ایچی هر قنقی لسان ایله استر لر و اراده ایدر لر ایله اول  
لسان ده فصیح و بلیغ تکلم ایدوب امر ایچی اجرا ایدر ایدیی  
و تکلم ایدر لکی لسان اربابی بولمقد آبا و اجدادی لسانی  
کبی سولیم ایدیی بوقصه دن حصه اولد که ادنی مخلوق الهی  
اولان جی بر وجودی متصرف اولمقد و لخواهی اوزره  
تصرف ایدوب کند و یه اراده قالمیوب متصرف جی اولوب  
دیلدیک لسان ایله سولیمکی صورتده خالق جی و جان بلکه  
جمله کون مکان اولان حضرت پروردگار کج عیشقنده  
مستغرق اولسه و کند و یه مضمحل و اراده یی اراده الهمیه  
محو اولسه اول ذاتن صادر اولان افعال و صفات  
و کمالات حقک و لمق مستبعد دکلر و اثرده وارد اولان  
کنت سمعه و بصره الی اخره بوکا دالدریت **ج**  
بالب مساز خویشم کشته جفت می نیارم بر لب الا انچه گفت  
و مساز و رفیقیم لبیله جفت اولمشم مشافیه یه یعنی سولیمکه  
و لسان کتور که قادر دکلر الا هر نه که سولیم ایله انی سولیم  
**نای** نیز تک لبیلد جفت آنک سولیم کیلدن غیری برشی سولیمکه



قادر و مبدی کی **فنا فی الله** رتبه سنده اولان ذوات  
 کرامت مخفی دائما و حی دلایله تکلم ایدوب قلب عالیه  
 الهاماتدن غیر برشی سوبلیکه قادر و مبدی معلوم  
 بیا برین کند و مسازم لبیکه جفت اولمشم انک سوبلیکه  
 غیر برشی سوبلیکه قادر و کلم بیور **لر بیت ج**  
 یا بعد از بانک کلام حق ظهور خواه فرقان خواه انجیل زبور  
 بنم بانگدن یعنی صدا و آواز مدن کلام حق ظهور ایدر  
 است قرآن کریم و است انجیل شریف و است زبور شریف  
 اولسون یعنی بدن ظهور ایدن کلام کلام حقد ر است  
 قرآن کریم و است انجیل شریف و زبور شریف اولسون کتب  
 اربعه جمله کلام نفسی الهی و جمله سی علی طریق الوحی  
 انبیا و عظام علیه الصلوٰه و السلام حضرت نرندن ظهور  
 و انبیا عظام حضراتی قل انما انا بشر مثکم نظم شریفی اوزره  
 نوع بشردن اولد قلمی اجلدن **بونا** خطابی دیو گفت و شنید  
 جمله سی نوع انسانده اولوب انبیا عظام علیه السلام  
 حضراتی نوع بشردن اولوق مناسبتله نوع بشر لسانندن  
 وار و در و وحی اولاشارح وحی اولان انبیا عظام و ثانی  
 ام انبیا کرام لسانندن جاری اولان کلام الهی اولد یعنی  
 تقریبیل **نا** خطابی نوع بنی آدم اطلاق اولوق جهتمیل انلر  
 بو گونه سوبلیکه یعنی جنس آدم بوبلدر که کلام حق بدن ظهور  
 است قرآن کریم و است تورات و است انجیل شریف و است زبور شریف

و بکل اولور **تصویر** و کیم از سارین قدسیان سجد و از من است  
**ش** جرج و انجک رقص یعنی فلک دوری و کوبک سید و حرکت  
 بنم ساز مدند یعنی بنم نغمه برد از لقمند ز اثرده واردا و شد  
 مادامکه جهانده الله الله و بر اوله قیامت قویم بو تقدیر **ج**  
 دوری ارباب احوالی ذکر و تسبیح دم مبارک نرندن در و  
 ملک کر تسبیحی بنم آواز مدند و یک یعنی بنم ذکر الله تسبیح  
 قیامت قویم فلک ملک قالم بهر حال ملائکه کرامت ذکر لری  
 دخی نتیجه پذیر اولور بوحساب اوزره ملکین تسبیحی بنم  
 آواز مدن دیک وار درینه آثارده واقع اولمشد که بعد  
 البعث امت محمد شریعت غرا اوزره حرکت ایدر ایست  
 قیامت قیامت بیک سنده بالغ اولور بلکه دخی زیاده میخاوه  
 اولور ایتمز لرایب اول رتبه بالغ اولور بواشر شریف منطوقی  
 اوزره امت محمد شریع شریف اوزره حرکت لری قیامتک  
 تاخیرینه بادی اولد یعنی صورته فلک دوری و ملک تسبیح  
 بزم ذکر مزایله اولور دیک روادر **بیت ج**  
 هر که دور افتاد از بخت نرند میکنم اکاهش از بانک بلند  
**ش** هر کم که بد بخت و بر مرده طالعکدن ناشی مطلوب اصلی  
 و محبت محبوب حقیقتدن دور و ایرار و دوش بن افی بلند  
 آواز ایله اکاه ایدرم و فراموش ایلمد یکی مقصود اصلیه بنیایدیم  
 نه بخودی نیت بیا بنم مکرده اکین ناله فی جرس راه خدا کلدی بکا  
 نغمه سبیل بن ترانه ایدرم دیو کویا اولور **فی ج بیت**



و آنکه اندر صف نزدیکان راز میگویم بگوشتش نیست  
 ش او که که صف بزم نشینان مقصد صدق کرد و هندن  
 اولاد اسرار حضرت محبوب مطلوبی آنک کوشه آهسته آهسته  
 سولیم بیت اولده محبوب حقیقت در دور او لان عشق  
 حقیقت در بهره مند اولمیا ندری عشقه سوق و تشویق  
 ایدرم آرباب عشقه بلکه اصلین دخی اسرار محبت دن  
 و نکات و مزایای سر محبت دن نهانی خبر و یرم و الحاصل  
 و اصل و مخروم و ظالم و مظلوم منافق و موافق صغیر  
 و کبیر امیر و اسیر جمله بندن فضیلت مند اولور جمله بی حاللو  
 حالجه آگاه ایدرم دیو کویا اولور فی الحقیقه دور نزدیک ایدر خلق  
 صلا سربینی نای ایدر ناره قودی حضرت عشق کاه شرح  
 محنت دوران همه بیدار از اغما بر جان دهم کاه بیجه محنت  
 در دو و بلا و هجران و فراق خبرینی و یرم شوریده احوال و  
 بیدماغ و محزون و سرگشته حال بیدلرک جاننده و اغریق یرم  
 کاه آرم مزده شوق وصال بخشم اهل ذوق را صد و جود حال  
 ش کاه بیجه وصال زوقی و شوقی مزده سنی کتور یرم اهل ذوق  
 و آرباب حال و عاشقان و صادقانه صد ذوق و شوق  
 و سرور بغشلم دیو کویا اولور فی بیت ج  
 هم شرایع را بیان من میکنم هم حقایق را عیان من میکنم  
 ش هم شریعتی بن بیان ایلرم و هم حقیقتی عیان ایلرم  
 هر چه باشد نظم و نثر اندر من نیست الا نغمهای سخن من

مقصود

کلام

ش کلام کرک منظوم و کرک مشهور زمانده و آوانده هر که دار السیه  
 و کلدز الایم نغمه و آواز مدند بو کارخانه ده نفس متکلم و چه  
 بنم بندن غیری بر تنفس بقدر ج هست این نغمهای جانفز  
 مشوی در شش مجلد یک نواش بو جانفزا و حیات افزا اولان  
 نغمه لرند نالقی مجلد بر نوا و صد آواز ره اولان حضرت مشوی  
 و حضرت خداوند کار اندیز جانا باری مشوی دکان وحدت  
 بیورد قلمی بود عوای مشیت زبالاده مسطور اولدیغی و جاور  
 حضرت جامی روح الله التامی نای توجیه و تائید و تفصیل  
 ایلدی مجلد نای قافی المتن رسیده اولان کاملان مکمل زوایه  
 اطلاق بیورد اول مقامه حضرت مولانا افندی کند نفس  
 نفیس لر و امثال الفانیین و الحق باقین حضرت اتی مراد بیور  
 ایدی بو مقامه دخی نایک کاه شریعت دن و کاه حقیقت دن و  
 تورات و انجیل دن دم اور یرم دیدر کلر نصیحه مشوی اتی مجلد  
 آوزره بندن ظهور ایلدی بیور دقلی نفس نفیس حضرت مولوی  
 تخصیصی قلند بیغیان بیور لر ج فرصت خوشناید و دراز تا بگویم حال  
 خود یک شمه باز فرصت خوشن یعنی بروقت وسیع و مدت دور  
 دراز کرکد که ختی کند و احوال مدن بر بنزه و بر شمه بیان  
 ایلیم و اسرار ضمیرم سولیلم ج چون بسامان فی نای این سخن  
 می نیم مهر خوشی بردهن ش چونکه سخن رتبه سروت  
 و سامان بوز و مبلغ بیان درجه کماله بالغ اوله و بان گفتگو مهر  
 سکوت و خاتم ختام تورم یعنی دانی صمت ایلیمه ایدرم و



و ساکت و هامت اولورم **ج** و میتواند که مراد از فی قلم بود  
 باشد که استعاره کرده باشند از برای انسان مذکور اگر چه  
 بعضی اوصاف و احوال که حضرت مولوی برنی ابرار کرده است  
 برای این معنی نماید و جامع میان ایشان آن باشد که هر کس  
 بسکنت هیچ یک فی الحقیقه مستند بوی نیست بلکه مظهر  
 افعال و احوال و دیگر است که مؤثر و متصرف است در وی  
 و بر امر تبه مظهریت بیش نیست **ش** و مخی ممکنه فی دن  
 مراد قلم اوله بالاده تحریر اولدیغی وجه اوزره رتبه **فانی الله**  
 و اصله کش انسان کامل و اطلاق مکملدن استعاره  
 اولمش اوله زیر قلم دخی قاش اولدیغدن غیر کاتبک  
 تحریر کاتبک و تحریر ایندیکى مقامات و مقالات و کند  
 ظاهر اولان کمالا تدن قلمک مدخلی اولیوب انجی کاتبک  
 اولدیغی مناسبتی نایدن مراد قلم اوله لکن اگر چه حضرت مولانا  
 افندیز مشنوی شریفه بشنوا فی بیند نصکه اولان ابایه  
 از نفیرم مروزن نالیده اند فی حریف هر که از یاری بریده برده این  
 بردای ما و رید کبی محله ده نفیر و نغمه و پرده و ناله کبی تعبیر است  
 جمله نایه ملازم الفاظ و نایک و صافیدر هر نه قدر تعبیر است  
 مذکور نایه ملازم ایست قلم ایله قدر مشترک سى اولوب **نایه نیک**  
 الله نه کونه ایست قلم دخی کاتبک الله اولدی اولمش نایه نیرن  
 هر نه نفیخ ایدر ایست اول نفیخ ظاهر اولدیغی کبی قلم دخی کاتب  
 هر نه تحریر ایدر ایست اول ظاهر اولور نایه **نیک** قلم کاتبک الله

دو شریکی

دو شریکی ساعته بر قو قاش باره سى اولوب نه نایه نفیات  
 و نه قلمه مقالات قالور بو خصوصه بینلر نه مشاهبت  
 نامه اولمغله مذکور انسان کامل قلم ایله تعبیر اولمش وجه آخر  
 تعبیر دیگر اولمق اولور بو یوزر **ج** خامه میگوید بالجان و صغیر  
 میزمر مرغان معنی را نفیر **ش** اوصاف مذکوره ایله و صوف  
 انسان کاملدن عبارت اولان قلم بویه سوبلر صد و صغیر اولمق  
 اورر که بن معنا قوشلرینه بویه نفیر اوررم بعضی دست پرده  
 اولان مرغان صد ایله چاغز لر و بعضی صیادان قوش آوازی  
 کبی آواز ایدر اینشیدن قوش کندی جنبی زعمیلک کلو حصید  
 اولور بونا سبتله قلمک صریحید کویا اولور کین بواوازا یله  
 معنا قوشلرینه اصلق چالارم یعنی چاغز **بیت ج**  
 میکشم ناکا هشان در دام خط دانه میریزم برایشان از نقطه  
**ش** اول معنا مرغلری صغیر مایه یعنی اصلق ایله اکسیرک انلری  
 خط توزاغنه کتوررم و اول معنا قوشلرینه نقطه دن دانه  
 دو کرم مصرع ناینک معناسی مصرع اولدن مقدمه یعنی  
 معنا مرغلرینه دانه نقطه لرین دو کرم تا انلری خط دانه و کرم  
 دیکل اولور از سبک کارى بخت و ازگون رفته در آب سیاهم سرگون  
**ش** قلم در که معکوس بخت سیاه کار لقدن بد بختلک ظلمتندن  
 آب سیاهه ناشی اشاعه کشتم **ج** چون برام سر ازان آب سیاه  
 طره شب کسرم بر روی ماه **ش** چون که بن اول آب سیاه بدن  
 حیقارم آی یوزینی کجه زلفیدر تزیین ایلمر یعنی صحایف اوراق



اوزره زلف خوابان کی مشکین خط تحریر اید اید رزم  
 آب حیات و ظلماتی را باب حقیقت خط سیاه و در نه  
 معنای لطیف در که بادی حیات جا و داند زدیو تحقیق  
 ایتش در **ج** صفحه کافور مشکین کلمه سنبل تر زویرین  
 کافور رنگ اولان صحایف او را فی خط سیاه اید مشکین  
 ایلرم و دخی تازه سنبل بیاض کلک زینتی ایلرم یعنی سنبل  
 خط ایلکل بیاض او را زینت و بر رزم **بیه**  
 میکنم چون فرق خود شکاف میشود زان شان هر دم حله  
**ش** طراق کی باشم اوزره شمره ایلرم بواول طراق ایلد هر دم  
 حله طقورم جلا حله و سایر قاش طقوبان طراق ایلد طقورم  
 معلوم در و قلمک دخی باشند اولان شکافی کویا طراق  
 کبی اولمغان قلم دیگر باشمی شمره ایلد طراق ایدوب اول طراق  
 ایلد حله لر یعنی اواب فاحره لر که بیج عبادن کنایه طقورم  
**ج** در بر جوران معنی زین عمل نوبنومن افکنم مشکین حمل  
**ش** معنی جورانی و امر احقاق روحانی خوابان اوزرینه  
 بو عملدن یعنی بونج ایلد یکم لباس بهشت اولان حله  
 لردن تازه سیاه قطیفه لر کید رزم جوران معنی  
 یعنی معنی محبوبی بوطقود بیغم سیاه قطیفه الفاظ ایلد  
 تزین ایلرم **ج** این همه کوم ولی چون بگری هستم از اثبات فعل خود  
**ش** قلم در که بواصاف مذکوره بی کند و مه اسناد اید و سول  
 اگر حقیقت حاله نظراید رایسک بن کند و فعل اثباتدن

بری نم و بوسو بیلد یکم اوصاف جمله کاتیک اوصاف زریرا  
 بن بری پاره یم بنده نه معنا مرغلر بنی صیدیه دام قومه قدرت  
 وار و نه ماه رخسار صحایف طره ایلد زینت ویره جلا طاق  
 و نه جوران معنای مشکین حله ایلد زیب و زینت ویره جلا  
 لیاقت واره بوافعالدن جمله بری یم بیج برشی کلمه **بیه**  
 نیت درمن جنبشی از ذات من اوست درمن و مبهم جنبش کن  
**ش** نیم زانده بر جنبش و بر حرکت یوقدر یعنی المدن برشی کلمه  
 بکا جنبش و حرکت و برین انجی کاتیک دست اراد تندر **ج**  
 کروا من گذارد یک نفس بر زمین مانم فی خشکی و بس  
 اگر بر نفس کاتب بنی بکافور یعنی اراده یم الموده و بر رزم **بیه**  
 انجی یرده بر قوری قاش باره سی قالورم یعنی دست دست  
 اراده کاتب بدن بران و بر نفس منقطع اولور ای همان بر  
 قاش باره سی یرده افاده اولوب قالورم بنده نه فعل قالور  
 و نه حرکات و سکناات انجی بر قوری نای بیجا لولوب جماد مجر  
 یرده قالورم **بیه** اگر دلدار دلداریات دمی با وی نبات دای بول  
**ج** در دمی شاید که طریق مجاز و استعاره را بکنند و فی راعبات  
 هم ازین فی با قلم ظاهر دارند زیر که اولیا خداوند تعالی کد را با  
 فراست و اصحاب کیا ست انداز همه موجودات بلسان اول  
 و اوصاف انسان معنای لطیف و حقایق شریفه که مناسبی  
 ظاهر و ملائمتی کامل و افرا باین میدان و وفهم میکنند و بطالب  
 صادق موافق میرسانند **ش** و دخی لایق در که یعنی بودخی

در کتب کاتبین در رزم  
 سروده این اوصاف در مقام



بوجه مناسب اوزره توجیه در که حضرت مولانا افند میر  
 جناب لری فی دن مراد لری بالاده مسطور و محتر اولد بغی اوزره  
**فتا فی الله** باقی اولان واصلان کا مل انسان مکمل اشارت  
 اولدی اولدی یا خود قلم کی که کاتبک انده محکوم و هر نه تحریر  
 ایدر ایدر کاتبک تحریر بی اولوب کند و وجود بی حیاتی  
**فتا فی الله و بقا بالله** ایدر محقق رجال لله اشارت اولوب  
 همان ظاهرده اولان فی یا خود قلم اولد زیر اهل الله حضراتی  
 ارباب فراسیت و کیا سندن اولد لیل اشیا موجوده که  
 هر بر نیک لسان حالده قابل اولد قلمی نکات و مزایای  
 نور فراسیت ایدر ادراک ایدوب طالبان و صادقانه افاده  
 بیور قلمی مشهور و معلوم در **ربا برین** بوجمله دخی ممکنه  
 حضرت خداوند کاریک فی دن مراد لری همان فی اولد یا خود  
 همان ظاهرده کی قلم اولد و **بشنوا فی** دیک **تایک** نغمه و نوا و  
 قلمک صریح و صراحت سندن دیکله لسان حال نه سوبله لکله  
**مثلا** بر سایل بر محله کلوب بر ایشان الحال و بزمده احوال  
 صامت و ساکت طور زاکر بر شئی تکلم ایتمز لکن لسان  
 حالی بن فقیه الحال **م** نکا بر شئی و بر کرم ایلیک دیک سوبله  
 زیاده منظم اولد بغی کی اهل الله حضراتی دخی نظر بصیرت  
 ایدر نظر ایدر کده هر بر شئی لسان حال ایدر تکلم بی فہم  
 ایدوب فقر و احباب لریه تقیم ایدر لر **منقولہ** کہ بر کون  
 حضرت بایزید فقر اسبیل بر محمدن گذار ایدر اکیں بر کارین

اوزرینه

اوزرینه او غزل فقر ایدر کریمه فاز و راتدن استکرا ایدر  
 خرقه لری سدره شامه ایدوب استعجال ایدر اول محمدن گذار  
 مراد ایدر کمرنده حضرت شیخ بونکر نگاه ایدوب بیور دیکله  
 نه مشتاق اضطراب ایدر سز قاز و رات سیز لره بند و بیکون  
 طعن آمیز کلام سوبله فقر تعجبه نه خیر سیم و عمر اولدی فی کل  
 جواب بیور دیکله بوقاز و رات دیکله بن بر طعمه لطیف نعت  
 شریف ایدم و دیکلی کون بنی هزار رغبت و تمام شهوت  
 ایدر الوب خرقه کز صا رب کتور دیکل بر کچر سکر در دیکره  
 مهمان اولمغله سکر لره مجاد ایدر یکدن بوجالی کسب ایدم  
 شمدی سز لرون کسب و تحصیل ایدر یکم کیفیت تنفر ایدوب  
 بندن فجر سکر دیو سوبله بیور لر و دولا ب قصه سی بین  
 الا لای که السنه ناسده مشهور در بود دخی اول قبلدند  
 و بونکر مثالی حکایات و امثال نه نهایت بوقدر بری دخی  
 علی طریق التمثیل حضرت جامی بوحکایه نقل بیور لر **ج**  
 بر مهنه آن کزار باب شهود در شهود حق کس از دی به نبود  
 نقل بیور لر که بر مهنه که ارباب شهود و کبار مشایخن  
 مقدس ایدر یک عصر سعادت و اصل الی الله و کبار اهل  
 الله مدن بر مهنه حضرت لری کی بر کس نه بوق ایدی یعنی  
 نظیری نایاب بر ذات مقدس ایدی مهنه اقلیم هندستان  
 دکن محال کندن شهر ارشاد آباد و حیدر آباد و بیننده بر شهر  
 بر مهنه شهر رفو مد ساکن کبار مشایخ کرامدن بر ذات



شرفیذ مصری و جامی و شاه خراسان و شاه همدان  
 اهل الله حضرت الله الطلاق اولدیغی کبی بو ذاتک دخی شان  
 شرفیذی اولدی قری مملک اسمیله یاد اولنوب بیر مهنه دیو  
 منه مور اولمش و درو خلاصه کلام نادره عصری بیر مهنه  
 حوض تری **ج** بامیدان روزی اندر کشت و بحد و سیاهی میگشت  
**ش** برکون مریدانی ایلده صحرا ده سیر و سیاحت و کشت  
 کذا کرده و کشت ایدر یکین بر دکرمان حواله بکنده کذا رتیه  
**ج** گفت بی گفت زبان زین سیاه میرسد و کوشی هوشی من ندا  
**ش** بیر مهنه حضرت تری بیور دیکر که لسان قال ایلده دکل بلکه بان  
 حال بنم سمع جان دلمه بود دکرمان بر صد اکلدی ایرشدی **ج**  
 چونکه من صوفی و صوفی کری نیست کار من چونیکو بگری  
**ش** دکرمان بکا لسان حال ایلده دیدیکه من صوفیم یعنی من  
 درویشم و اگر حقیقت حالمه نظر عرفان ایلده ناظر اولور ایسک  
 بنم درویشم و بنم درویشم کدن غیر ایسک بود جمله حرکات  
 و سکن تم تمام درویشم کدر دئی **ج** کردیشتم میدهند ایل مجاز  
 میستام میدهم شان نرم باز **ش** اگر ارباب مجاز که اهل ظاهر  
 بزه سخت و برک و بر لر ارب اندرون سخت معامله فی الوب  
 نرم و میشتاق و پاک ایدوب کند ولره و بریرم نوکرمان جوابی  
 سخت اولد رقی الوب میشتاق دقیق خاص ایدوب بینه  
 صاحب رینه و بر لر اهل الله حضراتی دخی ارباب دنیا کسخت  
 کلام لر بنی و نیج مشکله بنی ناخذ ایدوب حل و کلام لر بنی تاویل برله

کند و لرینه

کند و لرینه روا ایدر لر یعنی اهل مجاز بزه سخت سخن ایلده خطاب  
 ایدر لر ارب بزه انلره نرم و میوشتاق و لطیف جواب و بریر  
 بزه شتم ایدر لر ارب بزه انلره دعای خیر ایدر لر و خوشنیت  
 اوزره معامله ایدر لر ارب بزه انلره لطافت ایلده مقابل ایدر لر  
 درویشک شعاری بودور **منقولده که** حضرت بایزیده بر  
 شخصی دانا انفعال و بر دوب اغضاب ایتمک هوا سنده  
 ایتمش برکون بر مجله بر کلب یا نور ایکین حضرت شیخ  
 سوال ایدر لر که یا بایزید بو کلبی فضلده یوخسه سنی افضل  
 سن و در حضرت شیخ بوکا بیور و ب جواب بیور لر که  
 او غلام جناب بر دور کارک مظهر عفو و عنایتی اولور ایسم  
 بن افضل و اگر مظهر عفو و عنایتی اولمازا ایسم بو کلب بند  
 افضل اولور بیور مشر **حضرت کرار کرم الله تعالی وجهه در**  
**تعالی عنه حضرت تری** برکون بر بنده لر بنی قرق الی دفعه اسمیله  
 ندا بیور لر غلام مرقوم اولطوفه بس دیواره ندائی  
 التعمی فی سامع اولدیغی حالده حاضر ایکین الی فقه و فک  
 لبیک دیو جواب حضور عالیه حاضرا اولدقه بودر  
 کره ندا ایلدم مسموعک اولدمی دیو سوال بیور قلنده  
 مسموعم اولدی لکن سزه مورث غضب اولور دیو ایخ  
 سیزی اغضاب ایچون اجابت ایتدم دیدیکه بنم بیور  
 سنگ بنی اغضاب حدک دکل در دیو غلام مزبور ایلا  
 بیور مشر بزه دکان و درویشان کار کرداری بونجه اوز



اولدینغی مشهور و متواتر در **ج** میکنم هموار کرد و خود طواف  
نیت یکدم زین طواف انحرف **ش** و انجا کند و اطراف طواف  
ایدرم یعنی کعبه طوافدن غیره کارم یوقدر و کندنی حامله  
مقیم بر آن راه رست طریقت و طریق رستی استقامتدن  
دوره قدر انحراف بنجم و بر خطوه اگری بونه کتم **بیت ج**  
هر چه ناباست از آن باشم نفور اکنم آنرا ز کرد خویش دور  
**ش** هر نه که لایق و اعتباره شایسته و کلد زانندن نفرت  
و ایبا و زره اولورم اول نار و منفور و نامناسب اولان  
شیلری اطرافدن دور ایدرم یعنی نامقبولی اولان هر نه  
اولورایب اولسون انی اطرافدن دور ایدرم و اطرافمه  
او غزاقم فی الحقیقه و کمران کیکی اطرافدن طشره انا ربو  
بر بیت **ج** در کف کاتب وطن دارم بدم کرده بین الاصبغین و قاف  
**ش** کاتبک انده دایما وطن طوطم و کاتبک بر ماغی بیننده  
بر ایتمشتم هر نه کونه مراد ایدرایب اولید تحریک ایدرم قلب  
المؤمن بین الاصبغین من اصابع الرحمن اثر شریفه ناشان  
بو بیت بودند اول او جو بنی صحیفه و در هوا و ملق سبیل بوراده  
ذکر اولندی **بو مقامه کلنج حضرت جانی بیت اول مشوکی فی شرح**  
و تمام ایدوب بیت ثانی به شرح شروع بیورر حضرت مشوکی  
**شرح** کز نیستان تا مرابریده اند از نفیرم مردوزن نالیده اند  
**جانی** حقایق موجودات که حشیت اندراج و اندماج  
در غیب هویت ذات مسمی اند بشوئات ذاتیه و حروف

عالیات دران مرتبه از حضرت ذات مقدسه را از یکدم  
ممتاز نیت اصلا لا علما ولا عینا و این مرتبه را غیب اول  
و تعیین اول میگویند و در مرتبه ثانی که غیب ثانی و تعیین  
ثانی است و حقایق را در این مرتبه اعیان ثابته میخوانند اگر چه  
حقایق را امتیاز غیبی نیت اما امتیاز علمی است و چون درین  
مرتبه اعیان ثابته متکثره با لکثرت بنسبیه باعتبار انتفاء و  
خارجی از ایشان معدوم می شاید که حضرت مولوی از  
نیستان باعتبار عدمیت اصلی اعیان و کثرت نیستی  
ایشان این مرتبه خواست باشد با مرتبه خود را و مرش خود  
و مرتبه را بعد مرتبه عالم مثال است و مرتبه خام عالم جسم  
و مرتبه سادس جامعه است هر جمیع مراتب و اوان حقیقت  
انسان کاملست و پوشیده نماند که هر چند حقایق از  
مرتبه اولی دور تر می افتد احکام مایه الاتحاد غالب تر  
میکرد و مراد بدوری و مجوری که در امثال این مواضع  
واقع میشود غلبه احکام مایه الامتیاز است بر مایه الاتحاد و  
اعلم **ش** جناب جانی رحمه الله السامی بیت اول شرحده بر  
مقدمه ترتیب بیور قلی کی ثانی حضرت مشوکی **معنوی**  
شرحی دخی **بر مقدمه** به محتاج یعنی حضرات خمس فی علی  
وجه الاجمال تحقیقه شروع ایدوب بیورر لکه موجودات  
غیب هویت ذات الهیده مندرج اولد قلی حقیقتدن  
شوئات ذاتیه و حروف عالیات تسمیه اولنویو مرتبه



حقایق موجوداتی حضرتدن و بر بر لرندن ممتاز و کلد  
اصلا نه عینا و نه علما بو مرتبه نه عینب اول و تعیین اول  
دیر لر و حضرت ثانیه و مرتبه ثانیه عینب ثانی تعیین ثانی  
دیر لر بو مرتبه ده حقایق موجوداته اعیان ثانیه دیر لر  
بو مرتبه ده حقایق موجودات عینا بر بر لرندن ممتاز و کلد  
لکن علما بر بر لرندن ممتاز و در لر اعیان ثابته کثرت نسبت  
متکثر اولوب اوجود عینی و خارجی جمعتدن معدوم و در  
**بو تقدیر** حقایق اشیا که بو مقاده اعیان ثابته اطلاق  
اولدی الا اعیان ماسمت راجحت الوجود و عدمیت اصلی  
ایله وجود عینی و خارجی جملری اولیوب کثرت نسبت ایله  
اولوب بو مرتبه مرتبه اولدن پیدا اولوب مرتبه اولدن  
جدالی اولیوب بو مرتبه ده عینا معدوم و علما موجود  
اولد قری اجلدن حضرت خداوند کار جباری بستان  
ایله تعبیر سیور قری دارد که بوندن حقایق موجودات  
بر بر لرندن ممتاز اولد قری اجلدن جدالی اولمغله  
حکایت بیور لر زیر حضرت اول در رتبه اوله عالم  
عمار دن امتیاز و نه کثرت و حکایت و نه شکایت و نه  
قیل و نه قال و در رتبه ثانیه که تعیین ثابته بونده  
هر نه قدر عینا معدومیت و ارایه علما موجودیت  
اولد یعنی جمعتدن بو مرتبه ده حکایت و شکایت بیور لری وارد  
و بجای در رتبه ثابته که رتبه ارواح در بو مرتبه ظهور حقایق

تعبیر

تعبیر اول نور حقایق بو مرتبه ده علما و تعیین بسیط مجرد  
اولد قری حاله بر بر لرندن متمیز و هر بر حقیقت کند و  
نفس لرندن و کند و امثال لرندن ممتاز و علما و عینا مجرد  
اولد رقی موجود در لر و مرتبه رابعه که حضرت المثلدر  
بو عالم دخی روحانی و لطافتی جهتیه عالم ارواح مناسبتی  
اولوب مجرد و بسیط اولماقی جهتیه عالم اجسامه مناسبتی  
وارد عالم منام و عالم جن و مریده محسوس اولان عین  
بو عالم دند و مرتبه خامس حضرت الحامس عالم اجسامه  
بو عالم عالم مرکبه تامه در عالم ناسوت و عالم شهادت  
تعبیر اول نور بو عالم موالیده ثالث و عنا صرا رابعه کسفه  
عبارت در عالم محدود و عالم جهات در مرتبه سادسه مرتبه  
جامعه جمیع مراتب در بو مرتبه حقیقت انسان کامل در رتبه  
جامعیه در اهل الله حضرت انک کلام سعادت لرندن اولان  
اشارت اکثری بو مرتبه به اشارت در انسانه عالم کبری طلاق  
بوکا مبنیدر دخی **مخفی بو یلمیه** که هر نه قدر حقایق اشیا  
مرتبه اولی دنگه تعیین اولدن دور و بعید و دورتره احکام  
مابه الامتیا زینت مابه الاتحاد و اوزرینه غالب اولوب  
حقیقت اصلیه سندن دور و دایر اغ اولور و بو مثللو  
مخلد و هجران و فراق و دورک تعبیری انجمن احکام مابه  
الاتحاد و اوزره احکام مابه الامتیا رک غلبه سندن عبارتدر  
بو ماجرا انک اجمالا تفصیلی نشئه انسانیه ده هر نه قدر



کسائف عنصریات ایلد شغال تلذذ که بولند جسمانی  
 نفس ایلد تعبیر اولور بو غالب اولور ایسه جناب **محبوب**  
 حقیقتدن دور و مهور اولور و هر قدر که لذایذ جسمانی  
 دور اولوب روحانیت ایلد متلذذ اولور ایسه اول رتبه  
 محبوب حقیقی ایلد مناسب حاصل اولور لکن لذایذ روحانی  
 دن دخی فانی اولد قی و اصل حق اولد مر بو حقیقتک  
 تفصیلی بالاده فخر رتبه لری تحقیق اولد یغی محله مرور  
 ایلدی زیر اعبدا ایلد رب بیننده یتیمش بیک حجاب واردر  
 نصفی نورانی و نصفی ظلمانی دیم نک معناسی بودر **خلاصه**  
**فاندر** فخر رتبه سن بولم قی و رتبه بشریتی کلیاً محو قلمد قی  
 وصال حق محال اندر محالدر فافهم **بیت**  
 تو کز ساری طبیعت میروی بیرون کجا بکوی طریقت کذر توانی کرد  
 هیومات هیما کشف و کرامات و مقامات انوار و لایست  
 بونکر جمله حجب اولد یغی صورته هنوز هوای طبیعت درجه  
 اولان اطفال باز کجه دورانه نه و جمله عوای کمال انیک اولور  
 حضرت مخدوم سامی مولانا **جامی** جبابری بیت ثانی حضرت  
 مشنوی شرحه شرو عدن مقدم بود مقدمه ایلد حضرت خمسی  
 بیان بر لایست شریف حضرت مشنوی معنوی نظماً شرحه  
 آغاز بیور رب بیور لر و الله سبحانه و تعالی اعلم بحقایق  
 الحال کز نیستان ناما بریده اند از تفسیر مردوزن نالیده اند  
 آغاز شرح شریف حضرت مشنوی معنوی **بیت**

حبذا روزی که پیش از روز شب فارغ از اندوه زاده و از طلب  
**ش** ای خوش و نه دلکش اول بر کونکه بو کجه کوند و زدن مقدم  
 اندوه و غمندن و درد و بلا و محنت طلبیدن فارغ یعنی نکونک  
 وقتکه نه کون و ارایدی نه کجه و نه فرخنده دم و نه زمان  
 خرم اید بکنه زمان و ارایدی و نه دم و نه سن و ارایدی و نه  
 بن نه مکان و نه زمان و نه همان و همان نه این و آن فارغ  
 البال و خوش حال غم و محن و اندوه ما و من و درد و محنت  
 و بلا ای طلبیدن فارغ و آزاد **بیت** محمد بودیم با شاه و جود حکم غیبت بکلی  
**ش** حضرت شاه وجود جناب واجب الوجود و موجود کل موجود  
 حضرت تبارک بالاده تفصیل اولد یغی وجه اوزره تعیین اول رتبه  
 سنده انا الله معنی حقیقی بی اوزره حضرت الوهیتده  
 اتحاد اوزره اید کوا امتیاز غیریت حکمی تعیین کرک عیناً و کرک  
 علماً کلیاً محو و مضمحل ایدی **بیت** بود اعیان جهان بی جنبه چون را اعتبار علی  
 عینی مصون **ش** اعیان ثابته جهان چند و چون سزا ایدی  
 عینی و علمی اعتبارندن مصون ایدی جهان که سواد ر یعنی  
 ما سوال الله در حقایق اشیا ننگ اعیان هنوز مرتبه اعیان  
 ثابته یکله ماش ایدی بالاده مسطور اولد یغی وجه اوزره  
 حقایق اشیا رتبه اعیان کسب ایتما مش ایدی علماً و عیناً  
 کسب تعیین قلماش ایدی تعیین اولده ایدی جهان  
 و عالم که ما سوال الله در حقایق رتبه تعیین ثابته ده مرتبه اعیان  
 ثابته و اصل اولوب تعیین علمیه ایلد معین و ممتاز اولد



ایری و یکد لورج فی بلوح علمشان نقش ثبوت فی زفیض  
خوان هستی خورده قوت **ش** حقایق اشیا تک صحیفه لوح علمند  
نقش ثبوتی داراید و نه وارلق سفره سندن نصیب  
بمشل ایری یعنی نه دفتر علمده مکتوب و نه سفره هستی  
منظور و مرغوب ایری یعنی علما و عینا معدوم ایری  
و بو مرتبه نثر تفصیلی مورالید یکی اوزره مرتبه اول که تعین  
اول و عینا قول الیه تعبیر و لنور اول رتبه بی باند **ریت ج**  
فی زحق ممتاز فی از یکد یک غرقه در دریای وحدت  
**ش** بو حضرت حقایق نه حقدن ممتاز و نه بر بر لردن  
لری داراید بجز هویت موجودات و قلم وحدت  
الهییه هراس غرق و مستغرق ایری **ج بیت**  
ناگهان در جنبش آمد بجز وجود جمله را در خود و با خود نمود  
**ش** اکسزین دریای عنایت و احسان الهی جوش و خروش  
حرکت کلوب یعنی ناکاه قلم کنز محض بار محبت ایله  
تموج و جوش و خروش حرکت ایرو با جمله حقایق  
اشیای کند و ده کند و یکد کوستر دی یعنی حقایق اشیا  
صور معلومات الهیه که اعیان ثابت و ما هیات اشیا  
اطلاق اول نور بو مقادیر حقایق علما موجود و عینا معدوم  
بو مرتبه حضرت ثانیدر تعین ثانی و عین ثانی تعبیر و لنور  
**بعضل** بو مقام لوح اول و اتم الکتاب دخی تعبیر لیر  
بالاده فی بلوح علمشان تعبیر نندن دخی بو مقام اشارت

نشانها

دارد **ج** امتیاز علمی در میان بی نشانی را نهانهاست عیان  
**ش** چونکه بجز کنز خفی و یا خود الهی ایله تموج ایری حقایق  
اشیا علما موجود اولوب رتبه ثانیه یکدی بی نشان اولان  
عدم اصافیده نشان لیرید اولدی یعنی حقایق موجودات  
امتیاز علمی ایله ممتاز اولوب هم حقدن هم بر بر لردن علما  
ممتاز اولد قلمی جهت لیر کند و بی نشان آئین نشان لیر  
اولوب رتبه عین ثانیه ده قالدیلر و یک اولور **ریت ج**  
واجب ممکن ز هم ممتاز شد رسم و آیین و دوی آغاز شد  
**ش** واجب ممکن بر بر لردن ایر لیر امتیاز علمی ایله ممتاز  
اولدیلر و مساو بو مرتبه یک یوق ایری بو مرتبه ده هلیت  
اسمادن جدا و ممتاز اولدی بو مرتبه ده ایکلیک آیین  
وار کافی بید اولدی بو مقام غیب ثانی و تعین ثانیدر  
حقایق موجودات بو مقادیر صور علمیه الهیه ایله موجود  
و واجب ممکن دن جدا و یکلیک رسم و آیین هویدا اولوب  
حقایق اشیا معلومات الهیه اولمغین و وجود علمیه ایله  
موجود و عیان ثانیه و ما هیات ایله موسوم اولدیلر و تعین  
ثانیه بهر کرده بر اسم ایله تسمیه قلدیلر بالاده مسطور اولدی  
کبی لوح الواح و قلم اول و نور محمدیه و حقیقت محمدیه و عقل  
اول و عقل کل و انسان اعظم دخی اطلاق ایشلرد **ج**  
بعد از آن یک موج دیگر در محیط سوی ساحل مدار لوح بسیط  
**ش** اند فکده دریای خود و موجود بر غیری موج دخی اوردا



یعنی بحر زخار کن **ادجی** دفعه بر توج دخی ایلدی ارواح  
 بسیط ساحل جانبینه کلدی یعنی عالم غیبین بسیط  
 اولد قلمی حالد کنا وجود ارواح جیقده علمی عیناً  
 موجود اولدی بومقامه حضرت لار روح و عالم روح  
 اطلاق اولور که حضرت ثالثه دره و عالم مردخی تعبیر  
 ایدر لر قل الروح من امر ربی بومقامه اشارت در **سیت**  
 موجب دیکر و پدید آمدان : بر زخ جامع میان جسم و جان  
**ش** بحر وجود الهی و دریای قدم بر عجزی موجب دخی اوردی  
 جسم و جان میننده بر زخ ظاهر اولدی یعنی جامع بر مانع  
 و حایل پیدا اولدی بوبر زخ عالم مثال اطلاق اولور و اصطلاح  
 حکما مثل افلاطونیه تعبیر اولور بوعالم روحانیت بیننده  
 بر عالم در لطافتی جهتیکه عالم ارواح مناسبتی اولوب  
 بسیط اولیوب مرکب اولق جهتیکه عالم اجسامه مناسبتی  
 وار در عالم منام و مزایده ظاهر اولان عکس جن بو  
 بوعالم ندر و انسان بعد الموت حشره دکن بوعالم برزخ  
 در سلطان المقصود سید الناس حضرت عباس حبیبی  
 بوعالم ثبات ایدوب بیور لر که عالم مثاله ایکی شهر در  
 جانبلقا سابلقا برینه و برینه در در و نیجه شهر وار در  
 برز اسم ایلد موسوملر در حالا اول شهر لوده بر عباس  
 وار در تفسیر قرآن ایلد مشغول در بوعالمده هر که موجود  
 اید بر مثلی اول عالمده کمال تفصیل اوزر موجود در

و اول

و اول عالمده کلام و الوان و طعوم لذایذ **مختصر**  
 شخص که بوعالمده وار در اول عالمده انک مثلی وار در  
 قدر کلام ایدر و ایدر بیک اید و اخلاق حمیده و ذمیمه در  
 هر قدر اخلاق و حسنه و قبیحه نقد را عملی وار اید  
 کند و انک طرافنده شخص مشهور در و بر درخت که بوعالم  
 موجود در اول عالمده انک مثالی موجود در در قدر برک  
 برک و باری وار اید و نقد اول جنی اید طعومیل معاً  
 اطرافنده موجود و مشخص در و بر شخص بوعالمده وفات  
 ایدر بیک اولد اول عالمده ایکی ای مقدم اول عالمده وفات  
 ایدر و جمله ای بلده نام ایدر لر حق حضرت شیخ اول  
 عالمی قاشا ایدر کن کریم لری اول عالمده وفات ایتش  
 کور لر اول عالمک بالیسی کلوب کند و یه تعزیت ایدر  
 ایکی ای مورنده بوعالم شهادتده کریم لری مرحوم اولور  
 ارباب سیاحتدن هندی میر عاشور نامنده بر آدم ایلد  
 استانه و بر مدت هم صحبت اولدق هندوستانده محقق  
 بر کون نقل ایدر دیکه حضرت اسکندر ذوالقربین بر کون  
 علما و حکما فی جمع ایدوب بو کون بسط کلام و عرض مرا د  
 ایلد بیک بوعالمک انسان بهر حال نوکار باشد این کوچک  
 و بود افشاده ارتحال اینک امر ضروری اولوب در در حرکت  
 و درمان یو قدر سیر و ظنی زمین ظلمات اولندی آب  
 حیاتدن بر اثر بولوب بود در بی درمان مرکه چاره ایدر مدک



چونکه مویه چاره بولدم باری وقت زمان مرگ حلولند  
 مقدم معلوم اولسه ده اکا کوره حرکت و امر اخرته  
 تدارک اوزره اولسه ویدکده جمله حکما و اصحاب تخیم  
 حضرت اسکندر ره ارئه راه بخوم قلد قلزنده اسکندر  
 حضرت لری سپور لرکه احکام بخوم ظنی افاده ایدر یقینی  
 افاده ایتمز بوباید مطلق وقت و صلتی بقینا افاده ایدر  
 بکا عین البقین رتبه لری حاصل اولور بر حالت تحصیل  
 ویدکده حکما و حضرت اسکندر ی فهم ایدوب بوشکلک  
 حله بر قاج کون رخصت طلب ایدوب اخر جمله نک اتفاق  
 آراسیله سملت الحصون برفن تألیف ایدوب کند و یه  
 تعلیم ایتدیلر که اول علم سبیل مثل افلاطونی که عالم مثالدن  
 عبارتند اکا دخول و اول عالمده کند و نک طبع تامه سی یعنی  
 صورت مثالیه سنی کور و ب نه حالده اولد یعنی اطلاع تامه  
 حاصل قیلد حضرت اسکندر دایما بونک بلیه عمل و کند و نک خبر و  
 شریخی و حیات و مماتنی بیلور ایدی **و انکه** میر عاشور نقل ایدر که  
 بو فنی مشایخ هندوستانک معلوم لری اولوب بر کونده  
 تحصیل اولنور بر قدر و غایت آساند لکن هر کس کند و فنی  
 اطلاع ممکن و کلد مکرر شخصک حالی بلمک مراد اولند قد  
 بوفن تعلیم اولنور کند و صور مثالیه سنی کور و ب حال اطلاع  
 حاصل ایدر و بن فن مذکورک عالمیم دیو کند و حالندن خبر ایدر  
 بنم بوشاده قبالم یا خود ادا بارم وار یا خود خسته اوله جم دیو ایدی

و خبر واقع

بو خبر واقع مطابق ظهور ایدر ایدی نه و جمله عالم مثال داخل  
 اولور سن دیو سوال اولند قد بعض قراءت اولنه حق  
 عزایم وار انک مله داخل اولور و و صوری مثالیه می مشاهد  
 ایدر م و غایت عظیم الهیست شرقی و غربی احاطه بتمش  
 کوریلور و کاه سرخ لباس و کاه سبز و کاه سفید و کاه سیاه  
 کوریلور و کاه قایم و کاه قاعد و کاه آسایش نومده کور  
 و هر برنگ کرک الوان و لباس و کرک حالندن بر احکامی  
 وار و بعینه واقع اولور دیو نقل ایدر ایدی و حتی بر کون  
 کلوب امور اخرته دایره وصیت متعلق شیلر سولید ی  
 و فقیه ویدیکه صور مثالیه می نام لباس بلیه مویه منتهی کوردم  
 غالباً بوشا لمرده آخرت سفری اتم کرک روم بکشت که مرغ  
 ان جنم دیو حال الشوب کندی و فنی حقیقه ویدیکه کی و ارباب  
 ارتحال بلیه علیهم الرحمة بوقدر تطویل مقالدن غرض عالم  
 اجساد و عالم ارواح بیننده اولان برزخ عالم مثال تفهیم  
**و موج** و دیگرش این کز زمره اهل حق نام ان برزخ مثال مطلق  
**ش** ارباب حقیقت و اهل حق نزدنده یعنی اهل الله کورهند  
 اولان ذواتک عهدنده بو برزخک اسمی یعنی بوجسم و جان  
 بیننده اولان عالم کبلا لاده تفصیل اولمش اسمی مثال مطلق  
 در اهل الله لساننده عالم مثال در لری و حکمی اصطلاحده  
 مثل افلاطونیه دیو سیمیه اولنور **و موج** و دیگر باز در کار آمده  
 جسمی جانی بیدار آمده **و موج** بر غیری موج وخی ایست کلدی



یعنی پیدا اولدی بومرتبه ده جسم و جان ظاهر اولدی بومرتبه  
 خامسه که عالم اجسامد بونده جسم و جان ظاهر و بعضی  
 جسم و جان ایله معانی ظاهر اولور بعضی موت ایله فرق اولور  
 روح و جمادک فرقلری متباین اولور بومرتبه ده جسم و جان  
 ظهوری پیدا و آشکار اولدی **بیست و پنج**  
 جسم هم گشت است طور بعد طور تا نوعی آخرش افتاده دور  
 ش جسم دخی طور بعد طور اولدی تا که بر آخر نوع غرور واقع  
 اولدی بومرتبه خامسه که عالم جسمد طور طور اولدی بوبیت  
 بیت اولی بی بیانه عالم جسم که جان و جسم ظاهر اولدی جان  
 تبدلی و انواع اولسی بوق لکن جسم طور طور اولدی بعده  
 طبایع و عناصر ربعة و مواد ثلثه و طبیعت خامسه اولدی  
 آب خاک هوا آتش افلاک و نبات معدن حیوان بوضوح  
 کبر و آب آخر کار **ج** کشته محروم از مقام محرمی نوع آخر آدم است آدمی  
 ش نوع آخر آدم و بوج ملک مقامند محروم اولدی یعنی بو  
 تعینات و بومقاماتک نتیجه سی مرتبه انسانیده نتیجه بزرگوار  
 غم و دنا و اسفل سافلین بومقامده حضرت ربوبیتدن دور  
 جلد اولدی خلق آدم علی صورته ای علی صفاته انسانده بوقدر  
 کماله استعداد تامه دارا لکن سبیل محروم و نامحرم قاله  
 اگر قوت اولان کماله لاتنی فعله کتور مزایسه بوندن ایزه بوندن  
 اکثر برشی او لم خلاصه جهلی از ایدوب رتبه کماله رسیده  
 اولماز ایزه تمام خیال و کند و سوز ایزه رتبه کماله رسیده اولم

دیرایه مصل و دخی برباد اولور کمالن علایمی معلوم یعنی  
 رتبه فنا و بقایه و اصل اوله مدب حیفا صدحیف باحصوص  
 دعوائی کمال دیرایه نیجه نیجه بچاره نک دخی آبادی ضلالتی اولور  
**بیست و شش** نوگز برای طبیعت نمیزی بیرون کجا بکوی طریقت گذر توان کرد  
 فنا نک اولی هوا و نفس ندن آزاد و لمقدره بالاده تفصیل اولور  
 کبی بوجالات کند و یه انصاف ایله نظر اولمغله زوقینه واریلور  
 بومرتبه انسانیت و کند و نک مظهر بتنی بلک بونک کبیر  
**مثلا** بر شخص شاهزاده اولسه مورث و پدری اولان ملکی  
 آخری ضبط ایش اولسه کند و شهنزاده لکنی بلسه یا خود  
 محروم بلکن ایله بن شهنزاده یم دیمکله خلقه مسخره اولمقدن  
 غیری نه حاصل ایدر مادامکه اسباب شاهیه و خزینه و سبای  
 تدارک ایدوب و شمع و مخی الفلر یله محاربه ایدر کملک  
 تسلطدن خلاص برله ملک مورثی ضبط ایتد کج نه کیم آنک  
 ابنای ملوکدن اولدیغنه اعتماد ایدر و نه ملکنن بهره مند  
 اولور مرتبه انسانیت دخی بونک کبیر **منقول** که شهنزاده  
 بی پدری تا اهل ایتد ریک مراد ایدوب برباد شاهک کریمه  
 سخی اخذ و طور ملوکانه ایله هزار تکلف سرو سوز ایزه  
 ملوک طرفی دعوت و نیجه مدت ضیا فتل ایدوب آخر  
 کبیر زفاف ایتدروب و شهنزاده کمال مرتبه عیاش ایش  
 باحصوص لیل زفاف کامرانی اولکبیر عیش و عشرت حد  
 افزون ایدوب بوقدر رجال دولت و شهنزاده فی حکایت



عروسه ایصال یابد و بکند و لری خانه لرینه عودت الیکثرند  
 شهنزاده فرط مستلکدن خانه عروسدن آرام ایتمیوب  
 طشه جیقوب مستایه صحرا یه دوشوب کن را یکین مزارستان  
 بهوده او غزنکر بهودیلر مزاری طدامیش اول کیچ مزاره  
 بریره زن بهودی مرد اولوب کتور مشلر امیش آیین  
 باطلری اوزره طده قویوب برایکی شمع دخی یا قوب یقیلوت  
 کتشلر شهنزاده مستلک ایله طده بهودی خیلکاه عروس  
 ظنیلر بریره زن بهودی دختر بادشاهی قیاس یایدوب درغوش  
 ایدوب خوابه دارمش اولدین دولتک آیین وارکانی وقت  
 سحرده جمیلر رجال دولت و وزرای ملک ملت کلوب  
 شهنزاده فی آلوب حمامه کتور مک عادت امیش جمیلر جمع اولوب  
 کلورلر شهنزاده بی خانه عروسه بولیبو پیریش حال  
 و سرکردان اولوب اطرافی نو اکنا فی جستجو ایدوب نارکن  
 ناکاه شهنزاده فی مرده بریره زن بهودی ایله مزارستان  
 بهودده بولوب بیدار ایدرلر شهنزاده کندوبه کلوب  
 کوررکه جمیلر ارکان دولت و وزرا و امر اکندوبه نظر ایدر  
 و کندوبه بریره زن بهودی لاشه صاریلوب یا طور  
 نه طبعه شرمند لکنی ملاحظه ایله ادرک اولونور حالاندر  
 انسان دخی بو عالم بشریت مستلکی ایله شنب عروس عرند  
 زن مرده بهود لاشه سندن جیفه اولان دنیا یارلیوب  
 ایکن ناکاه اجل صبحی اولد قده ارواح اولیا و انبیای

عظام

عظام واجد اولدوب اکندونک حالنه ناظر اولد قلربی و کندونک  
 محبوبی اولان کیم اولد یغی مشاهده ایله کندونه درجه مضطر  
 اولوب نه حال کیره جگنی اولد و قنده ادرک ایدر **لش**  
 دربرده صد جمیلر توار مست یخودی دربر کتیده خواجه برای برینه  
**ج** در راتب سرسبر کرده عبور پایه پایه ناصل خود افتاده دور  
**ش** مارالذکر اولان مراتب دن که یعنی شئونات ذاتیه  
 اعیان ثانیه عالم مثال عالم ارواح عالم اجسام عالم انسانی  
 جامعه یه وار کجه بو مراتبی باشند باش کجوب رفته رفته  
 اصلندن دور بعید دوشدی هر نقد ر بو مراتب تعیینانی  
 دور ایدر یاب اول رتبه حجابی کسافت پیدا ایدوب یکا  
 و محروم غنی زیاده اولور ناصله وصوله ناریاب کمال ایکی طریق  
 بویولر کتمشدر و بویور ایه عزم ایتشدر در بری جهریه که  
 رجوع قهریه ایله کلدر یولر کتمشدر و اصللرینه وصل  
 اولشدر و بر دخی طریق حقیقه اصحابی در که بونلر همان وجه  
 خاصه یه توجه ایله مقصود لرینه وصل اولشدر **در الطرق**  
**الی الله بعد و انقاس الخلاق** یولر کتشدنه و هر بری موصل  
 مطلوب عشق اولسون مراد اولوب مردانه یولر یولسلیله  
 کیدوب کعبه مقصودینه وصل اولدنه یوخه سوز ایله اولر  
**لش** حاجی اولور فی عالم معاده حج ایدر صوفی ولی سز ولایت حیات  
**ج** کرنگرد باز مسکین زین فقر نیت ازوی هیچ کس مجبور تر  
 شش اگر بو مسکین درد مند بیچاره انسان بو سفر و نکه مقصد



اصليد زمرور و رجعت ايترايه ماسوا طرقة ميل ايدوب  
 فرقيته اولوب قالور ايه طريق حقه عزمدن **وان الله وانا**  
**اليد راجعون** مفهومان غافل اولوز ايه بوندن مهجور كن  
 و فراق ده قالمش و حائب و خاصر اولمش كيمنه يوقد زيرا  
 بو عالمه كلكدن مقصود اصلي الحق حقه و اصل اولمش و كمالا  
 انسانيه بولمش ايدوب بوندن محروم اولوب اصلنه رجعت  
 ايدو ميبوب قالور ايه بوندن مهجور و ما يوس كيم اولور  
 اصحاب حقيقت بوليه تحقيق ايدو لركه روح انساني بزم  
 الست الهيه ده مست ديدار ايكين اصحاب علمينيك تبه  
 عاليلري كوروب و مقام قريتلرين ادر اك برله بومرتبه  
 جليله يه آرزومند اولوب لسان استعداد ايله نياز ده  
 اولد قده ناكوسن بو كمال قرب تحصيل آرزو سنده اولور  
 ايسك بونك طريق سكا مركب نفس و يروب عالم اسفله  
 انزال اولوب اول محله تحصيل كمال ايدو بومقام قريه  
 واصل اولور سون ديوغنا طب اولد قده روح دخی راضی  
 اولوب اول مقامدن جدا لوق و زهراب فراقی هنوز نوش  
 ايتماش ايدوب سوغرم بلاهل و زهر قاتل فراقی نوش  
 ايلد كده براه جانكاه و فرياد و فغان ايلد كيه جميع ملك  
 ملك و عرش و كرسي و نه فلک حاله اغلشد لر **ع**  
 اي عاشق شوریده سكا مزده لرا لوسون كينه و عده وصال ايله  
 موعود اولد قچه آه و انين عالم سوز حزيندن فارغ اولمش

ايدوب آخر رفته رفته بو عالم اسفله كلوب زوق وصالی کلی  
 فراموش ايله بو خاکدان غمده اولد اغيار ايله الفت ايلد كيه  
 بزم الست هيچ خاطرينه كلمه اولد اكر بو حال ايله قالوب  
 عازم آخرت اولور ايه اوزمان قوبار قيامت ابر كره كنده  
 كلوب جدا اولد يغي بزم نه ايمش و مبتلا اولد يغي نه در دغي  
 و نه بلایه كرفتار اولمش و محبوب مطلوب بدن نه وجهله جدا اولوب  
 بر آتش فراقه دو شمش كبر و جهله خلاص محال اولد يغي بليد كيه  
 بر غم و مشركه هيچ بوندن بلا لوباش جهانده اولماز **ج**  
 ني كه آغاز حكايه ميكنند زين جدا يهها شكايه ميكنند  
**ش** حضرت جامي تمهيدت و مقدمات دن بو مقامه كلنج  
 نايدن مراد انسان كامل و مردان كامل يا خودني يا خود  
 على طريق استعاره نفخه ني يا خود و مجرد قلم در بالاده تفصيل  
 و تحقيق ايدوب و تعينات مراتب الهيه عالم ارواح و  
 عالم مثال و عالم اجسام و عالم انسان بواندك بروجه  
 كمال تقويم و تعيين ايدوب نايدن مراد وجد القوه نه محله  
 و شكايه نه يوزدن اولد يغي تمام شرح و ايضاح بيوزدن  
 صكره مقصود شروع بيور لركه **هي** حكاية آغاز ايدوب  
 يعني باشليوب بالاده مذكور اولان مراتب و مقامات دن  
 جدا القلرندن شكايه ايدوب **سيت** **ج**  
 كزينستاني كه در هر عدم رنگ وحدت و هشت بانو قدم  
 ش نه بالاده تفصيل اولد يغي اوزر و نستان ك تعينين



ثانی ایدی اول جمله هر بر عدم نور قدم ایله رنگ و جت  
 طومش ایدی یعنی تعیین ثانی ده هر بر عدم کرک علما  
 و کرک عینا بر لریدن و اصل لریدن امتیاز لری اولموب  
 رنگ و وحدت طوند بغندن نور قدم ایله تعیین ثانی ده جمله  
 موجودات رنگ اتحاد ایدی تا بتیغ فرقم بریده اند  
 از نفیرم مردوزن نالیده اند **ش نای** دیگر یعنی انسان  
 کامله بتیغ فرقتله بنیستان اصلیه دنگه تعیین ثانی  
 قطع ایدیلر اصل حقیقتدن تیغ فراقله جدا ایده لیدن  
 بر فیم آه و اینی ندن مردوزن فریاد و فغانه دیر **لرچ**  
 کیمت مرد اسماء خلاق و دوزگان بود فاعل اطوار وجود  
 جیت زن اعیان جمله ممکنات منفعل گشته ز اسماء و صفات  
**ش** بوبیت شریف کرده نیالاده مطور اولان باز نفیرم  
 مردوزن نالیده اند بیور دقلرینی شرح و ایضا شرح  
 ایدوب مرد کیمدر وزن کیمدر بیان بیور لر مردوزن  
 مراد اسماء و صفات الهمیه در یعنی مرد معامله تناسله  
 فاعل و صاحب مایه نطفه اولدیغی کیمی موجودات فاعل  
 و مظاهر ممکناته که قبل الوجود عدم اضافی دیر لکن بالاده  
 تفصیل اولندیغی اوزره آنده اعیان ثابته ایله تعبیه اولنور  
 یعنی وجود علمیه ایله موجود و وجود عینیه ایله معدوم در لر  
 بونلر منفعل اولمه در و بوجود مظهر اولمه بومردوزن  
 اسماء اعیان مرتبه انسانیه ده که بونلر دخی اصل لرندن جدا

در لر بزیم نای نفیر مردوزن یعنی صد امر دن بوعالم انسانیه  
 فریاد فغان ایدر لرزدیمک اولور **سبیت ج**  
 چون همه اسماء اعیان بی تصور دارا ندر تبیه انسان ظهور  
 زیر که اسماء و اعیان جمله بی بی تصور عامه و کامله مرتبه انسانیه  
 ظاهر اولمیری ایله کرک مظاهر انسانیه ظاهر اولان ظلیت  
 اسماء و کرک اعیان ثابته که کبر ازا و مرار بالاده ذکر اولندی  
 بونلر مرتبه انسانیه ده موجود و اصل لرندن جدا اولد قلی  
 حقیقت ایله نای که و اصل اندر انلری فریاد ایله بومردوزن تعبیه  
 اولنن ظلیت اسماء و اعیان ثابته فریاد و فغان **بیت ج**  
 جمله را در ضمن انسان نالهات که چرا هر یک راصل خود جیت  
**ش** بوجمله اسماء و اعیانک انسان ضمنده ناله و فریاد لری  
 وارد در زیر اونیلر هر بر لری حسیله کندی اصل لرندن جدا  
**ج** شد کربان کربان جبالوطن این بود سر نفیر مردوزن  
 جبالوطن کربان لر بنی طومش در وطن اصلیه فراقندن  
 مردوزن اسماء و اعیان فریاد نیک مرد حکمتی بود **ج**  
 سوال اگر کسی گوید که چون انسان مذکور بمقام وصول  
 رسیده است حکایت دوری و شکایت مهجوری برای  
 چیست جواب آنست که گویند تا آدمی در نشاندنیویست  
 حقیقت فنا از وی معترض است و بقیه از بقایای  
 وجود با او همراه و مادام که بقیه وجود با اوست وصول  
 تمام ممکن فی با خود گویند این حکایت بر شکایت نظر



باحوال ماضیه است که پیش از وصول بروی گذشته یا خود  
گویند این از برای تنبیه غفلت و تشویق ارباب حجاب است  
**ش** بیورر که اگر سؤال و لنورایه بالاده مسطوراوصاف  
مذکورایه موصوف اولان انسان کامل و واصلان مکمل  
واصل حق اولد قد نصکره بو حکایت و اجمالی و فراقدن  
شکایتک نه معناسی وار هم و اصل اوله هم اجمال دن شکایت  
ایده نه و یکدر دیو سوال جواب اولد که مادا املک انسانی  
بوته ده در یعنی دنیا تعبیر یثد بکر عالم شهادتده در  
هر نقد رارباب کمالدن اوله ده بهر حال کوجده کوجده  
وجودی دار در بقیه وجود اولد تجر وصال تام ممکن کدر  
محال در بنا علیه اجمال دن ارباب وصال شکایت ایده  
یا خود بر وجهله دخی جواب ویریلور که انسان کامل و اصل  
حق اولور لکن ماضیه یعنی وصال دن اولد یعنی بیان  
واولکی جکد یکی بلا و اجمالی عیاندر جواب آخر یا خود بو  
وجهله جواب ممکندر که انسانی کاملک بو شکایتی و اجمال دن  
حکایتی کند و لرا چون اولم یوب ارباب غفلت تنبیه و صحت  
حجاب تشویق ایچون اولوب بو مقول محکمدر ده نصیح الخاص  
ایچون کند وین ارباب ابتلا منزلته تنزیل ایدوب ارباب  
کمالدن نصحه اکثر طور لر بر **ش** ارباب دنیا یز دنیا  
کچه مدک کافر دنیا آدمی الدار و عجب نگاره در دنیا بیلور کن الدار  
**یا** خود محبوب پرستلکدن کچه مدک دیو نصی آغاز ایتد کرای

**یا** خود بو شرابدن عیش و نوشی زوقندن دخی کچه مدک دیو  
مراد لری بو طور ایله نکره نصیح و پند اولد یعنی مشهور در  
بناء علیه حضرت پیر یا خود و اصلان و کاملان ارباب  
غفلت و اصحاب ضلالت تنبیه بو شکایت و حکایت و اجمال  
و فرقی کند و ابتلا لری اولمق اوزره بیان بو مشر اوله  
دیو حضرت جانی بو بیتی دخی جواب آخر اولمق اوزره بیان  
بیورر لر و نشر بو فی بولین بیان و راستنده تکرار یثد بو معنی  
ایضا ج بیورمق ایچون نظار دخی بیانه بو وجهله آغاز ایدوب  
بیورر که کسی کویده کامل و اصل است و اصلان ارباب کمال  
**ش** اگر بر کسه سوال ایدر ایسه کلا رباب کمال و اصحاب کمال  
واصل حقد لر و اصل اولان زوات کرامت قرب حق حاصل  
**ج** فرع ایشان متصل کشته باصل جان ایشان بهره کشته زویل  
**ش** بالاده کرا را و مرار تفصیل اولد یعنی و جوا اوزره ارباب  
کمالن فرع روح شریف لری اصل حقیقه و اصل روح  
سعادت لری محبوب حقیقی وصال دن نصیب و حصه و صل  
حاصل ایشملدر **ج** پس ز بهجری حکایت بهر جیت و ز جلد اینها شکایت  
بهر جیت **ش** چون کلا رباب کمال و اهل حال فرعلری اصل و اصل  
و روح شریف لری و اصل محبوب حقیقی حاصل ایشملدر بو  
قدر اجمال و فراقدن حکایت و جلد اقدن و ایر بلیقندن  
شکایت نه ایچوندر بو حکایت و شکایتک معناسی وار در  
خوش نباشد بر دهان اب زلال در عطش کردن بیان رخ و طلال



ش خوش دکلدر که آغزند فاب لطیف خوشکوار و آراکین بنه  
 حرارت اضطرابیدن شکو او صومزلق بلا سندن غرض و محنت  
 و شکایت ایتمک ایو دکلدر یعنی واصل بکن بهر اذن حکایت  
 و شکایت یعنی ایلا آب زلال آغزند ایکین حرارتدن شکایت  
 کبیرد یک ستر لر خوش نباشد کچ قارون در بغل خوشی  
 مفلسی که در مثل ش مثال آخر قارون خزینه سی قولتوقده  
 ایکین کندوی فقر و افلاس ایله مثل ایتمک خوش و روا دکلدر  
 یعنی برادرم قارون خزینه سینه مالک و لوب کندوی فقر و  
 ضرورتده بر درجه کرده مشهور قلده که بین الناس ضرور  
 امثال مقول سی اول خوش نباشد دامن یوسف بکف  
 زار نالیدن جو یعقوب از اسف ش زنجار و از دامن وصال  
 ماه کنعان حضرت یوسف مصر حسن آن الله ایکین یعقوب  
 بجران دیده کبی تاسف حسرت ایله نالان و کریان اولمق خوشی  
 دکلدر کویم اری لیک وصل بر کمال باشند اندر نشانی محال  
 ش بالاده مارالذکر بر وجه تفصیل و تمثیل ایراد اولان سوال  
 بود جمله جواب ایدوب یور لر بلبل بولیه سولیم یعنی  
 حکایت و شکایت ایلیم زیرا ماد انکه روحک جسده بونشده  
 ادنا تعلق اوله کمال وصال امر محال اولمغه بنابرین شکو و شکایت  
 و فراق بجران ایدر ایسم رو او بجا در تا بود باقی بقایای وجود کی  
 شود صاف از کدر جام شهود ش حق بقایای وجوددن بر نبره  
 نشه سیرت انسانده قاله جام شهود الهی مکررات قیودت

بشریدان

بشریدن پنج صاف اولور بهر حال آسینه شهود الهی نکلدر  
 مغنوم مکرر اولماق امر محال در تا بود پیوند جان و تن بجای  
 کی شود مقصود کل برقع کشای ش تا که روحک جسم ایله رابطه  
 برنده اوله یعنی انسان بونشده حیات مستحی را بینه زنده اوله  
 مقصود کلی و محبوب حقیقی پنج کشف قناع و برقع کشا اوله  
 یعنی ماد انکه انسان بو خاکدان فانیده اوله شاهده جمال  
 ذوالجلال با کمال پنج ممکن اولور یعنی ممکن اولماز و یکدر  
 تا بود غالب غبار جسم و جان کی توان دیدن رخ جانان عیان  
 ش تا که جسم و جان عباری مرآت حقیقت جامعه انسانیه  
 غالب اوله محبوب حقیقی پنج عیان اولور خلاصه کلام رویت  
 دیدار بونشاده محال اندر محال در بالاده کرار و مرار عیان  
 نابینه و ذات بخت انسان جسم و جان قیدندن مطلق حقیقت  
 انسان اولدیغی تفصیل اولمش ایدر بنابرین جسم و جان  
 غبار غالب اوله پنج رویت ممکن اولور و یو تعبیر یور لر  
 بی فانی کل بی جذب قوی کی حرم وصل را محرم شوی ش  
 بو محمل ایکی جمله سوال مقدریه جواب در بری بود که کویا  
 سائل سوال ایدر که بو شهود هیچ ممکن دکلدر یا خود مار  
 الذکر اولان بالاده مسطور رتبه فانی الله کسب ایدن  
 ذوت کرام که فی ایله تعبیر اولندیلر بونلرین مقامی بزه میسر کلیمه  
 اول سوال مزک جواب ایدر که بو شهود ذاتیه محال لکن شهود  
 اسما و صفات که تجلای کونیه تعبیر اولور اگر چه ممکن لکن بزم



محال دید یکیز وصال کلی در تجلی ذاتیه در اول الیه بهر حال  
 نادانکه بشوق حیات ایلد مقید در امکانده دکلدر لکن تجلی  
 صورتیه کونیه دخی مشاهدۀ الابرار بین التجلی والاستار  
 اول دخی بران غیر منقسمه در اول دخی شرطی **فنا کلی** که  
 بالاده مسطور و مشهور **فنا فی الله** در جسد اولوب  
 وجذب قوی دخی اولوق ایلد حاصل اولور **فنا کلی** وجذب  
 قوی اولد قی حرم وصاله نیجه محرم اولوسن یعنی اولما رس  
 جذبیه من جذبات الرحمن توازی عمل الثقلین بوجذب  
 قوی **فنا کلی** اولد قی حرم وصال محرم اولوق بر وجهه امکانده  
 دکلدر بوتقدیر جوجذب قوی **فنا کلی** حاصل ایدن زوت  
 کرامت شهود لری نه وجهه اولد یعنی آغاز ایدوب بیور لری  
 این سعادت روی نماید یکس جز پس از عمری و آن هم یکس  
 بوسعادت ابدی و بود دولت سرمدی که **فنا کلی** وجذب قوی  
 بر کس بیوز کوستر مزیکر طویل و نصکره یعنی عمری راه حقه  
 افنا ایتمد کج بود دولت نائل اولما اول دخی بر نفس مشاهدۀ  
 الابرار بین التجلی والاستار دید یکیز **بیت ج**  
 چون پس از عمری بتوزی آورد زودتر از برق خاطف بگذرد  
**ش** بالاده مذکور جذب روحانی عطر طویل و نصکره سکا یوز کوستر  
 ایله اول دخی برق خاطف کبی تیز کج بالاده تفصیل اولد یعنی  
 اوزره **ج** تشنه راگزدر یا خطرۀ در دل اید بلکه بر لب قطره  
**ش** مارا تذکر اولان حالت یعنی ظهور تجلی برقیه نک عشاق

الهیة بی بادی افزایش حرارت عشق تو باعث سوز و ساز  
 شکایت اولد یعنی ارسال مثل طریقه بیور لری بوجالت عینیه  
 بوکیشا بهمدر که بر تشنه نک خاطرینه در بای آب زلال کله  
 بلکه حرارت ایلد بکسوز اکیس اغزینیه بر قطره آب کله قطعه  
 یعنی بیت **نابی** ایلد معنی تمام اولور **بیت ج**  
 خاطر اوکی شود زن قطره خوش نابر داز جاننش آن قطره عطش  
 اول تشنه آب زلال تجلی الیه نک بر قطره ایلد نیجه خوش اولور  
 نیجه اول تشنه زلال تجلی نک جانندن اول قطره حرارتی دفع  
 ایدر یعنی بر قطره ایلد تشنه نک حرارتی من دفع اولور اولما  
**ج** بلکه چون آن قطره بر لب اید تشنه بر تشنه کی افزایش  
**ش** بلکه چون اول قطره تشنه نک لبی اوزره کله حرارت بکس  
 سوز لغی دخی زیاده اولور **ج** چون رسد از تشنه جاننش لب  
 کر کند شود و شعب بود **ش** اول قطره نک دهانۀ کلمید  
 کمال حرارتدن جاننی اغزینیه کله اگر شورش واضطراب  
 و تب تاب ایدر ایستۀ تعجب انما یعنی تمام اضطرابه محله  
 بوجله کلنج مقدمات اولان سئوالن جوابیدر کسئوال بوجکات  
 و شکایت بالاده تفصیل اوزره کاملان و اصلانندن نه جله  
 اولور که شکایت اولور که واصل اولد قد نصکره هجرانندن نه کونه  
 شکایت اولور دیوار اولان سئوالن جوابیدر جواب دیگر  
 بالاده مسطور سئوال **نایدن** مراد کاملان مکمل اولد یعنی صوره  
 بوجکایت و شکایت نک معناسی ندر دیو سئوال اولان سئواله



مقدمه جواب ویرایش آئین بر آخر جواب دخی شروع ایدوب  
 بیور که **ج** یا خود آن کو که هست این ماجرا سرگذشت عاشقان در **مضامین**  
 یا خود در که بوماجرا یعنی حکایت و شکایت بودند اقدم  
 عاشقان گذشتگان که حکایت و شکایت بر **بیت ج**  
 خود چنان خوشتر که عاشق پیش بار نالدا ز غمهای ابران زار زار  
**ش** یعنی بودند اعلان اول که عاشق و اصل حضور **عین سرور**  
 حضور محبوبه بلا فراق و غم دلم افتراقدن آه این و کمر  
 وزاری ایدوب وقت هجرانده جگه یکی دردی یانه یار حکایت  
 و شکایت ایدوب سوبلیه **ج** از چه بلبل در فغان و در خروش  
 یا چون کل سوی او بنهاده کوش **ش** اول بومبار کشتا وصاله  
 عاشق بلبل کی آه و فغان و جوش و خروش و شوق عشقه  
 اول حضرت محبوب دخی کل کی عاشق آه و فغانه قولی  
 طوته نکال رغبت اید عاشق فریاد و فغان و کله بودند  
 شیرین و خوشتر از اولور **ج** بر کش آه و فغان کای نازنین  
 هجر تو بامی جهان کرد و چنین **ش** حضور محبوبه اول عاشق  
 بوکونه آه و فغان جگر که ای محبوب ناز پرور سنگ درد و بلای  
 هجران و فراق بکا شولید جور بویله جفا اید دیو وقت فتنه  
 جگه یکی محنت و بلای تفصیل بیان اید آه و فغان اید **ج**  
 عمر با نوح و بلا بر من گماشت خاطر رشق دلم افکار و شت  
**ش** نوح عمری سنگ هجر بکا ناله اید یعنی بر مدت مدید  
 و عهد بعد بر زمان طول و دراز سنگ هجرانک بکا و رلو

در لو درد و بلای حواله اید کی کو کلم یاره بلکه یاره یاره و  
 خاطر نهر غم الم افکار اید طولی **ج بیت**  
 هر زمان حالم و کرون بود از سینه بر غم دیده بر خون بود از  
**ش** هر وقت و زمان حالم پریشان بود کرون ایدی اول  
 هجران سینه طول غم و محنت و الم و دیده اشک چشم و خون  
 سرشک اید طول و فغان ایدی اول سنگ هجران **بیت ج**  
 این مثال این حکایات دراز پیش او کوید ز حال خویش باز  
**ش** یعنی بالاده تفصیل اول و نفعی هیچ اوزره عاشق  
 و اصل محبوبک حضور رنده بو طول و دراز حکایه که جمله  
 کند و تنگ سرگذشتی و حال پریشان در وقت هجرانده جگه یکی  
 درد و بلا فغان سیدر کند و حالی اوله رق محبوبک حضور  
 فراقدن جگه یکی بلا و ابتلا لرئی نیه محبوبه سوزان و کریان  
 سوبل و حکایت و شکایت اول قیلیدن در **جواب مسطور دیگر**  
 بالاده سوا الکی بخی جواب اید **ج** یا خود آن کو که هست این گفتگوی  
 از برای غافل بی آبروی **ش** یا خود آنی دیرم بود جمله تقریر  
 مقال ایدرم که بو گفتگوی یعنی بو حکایت شکایت ارباب  
 نفس هوا و غافل اجرای عشق الهی بی حیا لرینه یعنی جناب  
 منع حقیقی از لی و معشوق باقی **لم یزنی تک** عشق و محبتدن  
 غافل و جناب حقندن شرم و حجاب ایتیموب ناسوی اند که  
 بر و جمله فریفته اولمق لایق و سزا و کل و فانی و مضمحل اولدیغی  
 ظاهرا آئین آنک اید مغول اولوب جناب حقندن حیا ایمین



کرده کرده ایچون در بوقیل و قال دیکدر **سیریت ج**  
 میکند سیرب در آب اضطراب تا کد لب تشنگا سراسوی آب  
**ش** حضرت محبوبه و اصل اولد قدده ایچاندن حکایت و شکایت  
 ایدن غافل بی شمره تنبیه و کرده معمودی تر تعیب و لغت  
 مثال یعنی آب زلاله قانمش صوا و زنده طور و ب صورت لطف  
 عرض اضطراب و حرارتدن تلاش ایتیه صومرا و لاک کور و  
 صوبه کلسو ایچوندر و لشتنه اولنلری صوجاننه چکمک  
 ایچوندر و ب و اصلین شکایتی بو صوبه طومیش بیه حرارتدن  
 شکایت ایدوب ارباب حرارتی صوجاننه سوق ایدن ذات  
 کرامه تمثیل ایدر لر **ج** خای این معنی شود بر تو عیان ای نالا  
 عبد از قرآن بخوان **ش** اگر سن ایست ایسک کد بو معنی سکا  
 اشکار اولد یعنی است ایسک بو اسلوب حکمت اوزره  
 اخاص نصیح ایچون باکان کند ولره آخر ک حالنی هناد  
 اند و کین بلبه سن قرآن کریمدن و مالا اید ایت کریمینی  
 او تو یعنی حبیب بخار قصه سندن حصه آن مفهوم  
 آیت شریفه اولدر که تحقیق بنم ایچون نه و از در کعبه عبادت  
 ایتیم شول ذات مقدسه کتبی خلق و ایجاد ایلدی و آخر  
 کار دخی مرجع اول ذات مقدسه اول کیم کتم عدم دن  
 صحای وجوده کنور و ب وینه آخر جو عذر دخی کندی  
 امرینه و حکمه در یعنی روز قیامت ده رجعت کند و حکم  
 امرینه در خالق و مرجع جمله موجودات اولان خالق

پرورد کاره بکانه اولدیکه عبادت ایتیم بو بولید ذات مقدسه  
 بنچون طاعت پرستش ایتیم البته ایدرم آیت شریفه جری  
 ذکر ایدوب کلنی مراد ایدر لر **قصه حبیب بخار و در که**  
 سوره یس شریفه مذکور اولان اعوذ بالله و ضرب بنا  
 مثلا اصحاب القریه الی آخره آیه کریمه سی تفسیرنده مفسرین  
 عظام حضراتی بو وجهله بیان بیور لر که حضرت عیسی  
 علی نبینا و علیهم الصلوٰة والسلام **یا خود** ذات اقدس لری  
 عالم بالا ایدر رفیع اولند قد نصکره خلیفه لری **شمعون الصفا**  
 حواریون دن **یحیی و طومان** نام ایکی ذاتی انطاکیه ایلدینی  
 ایمانه دعوت ایچون ارسال ایلدی انطاکیه یه قریب وار قلند  
 قاضی شهیده بر بر شو بان دست کلور لر که دخی غم ایدر  
 ایدنی شوبان بودا تله کیم لر سز دیو سوال ایلد کد قانلر دخی  
 نائب حضرت **عیسی** علیه السلام نور رسول جناب حق  
 انطاکیه ایلدینی بت پرستلک حالندن خلاص ایدوب  
 جناب حضرت حق دعوت مامور یزدیو خبر ویر دکلرنده شوبان  
 دخی یا بود دعوائی اثباته برهان و جنتک دار میوز دید کده  
 رسولان عیسی علیه السلام بلی دعوا مزی اثباته اطباتک  
 دوا سندن عاجز اولد قلری برص و جزام و اعمایه دوا  
 و حتی علت مرک و موده دخی شفا برهان و حجت در دیو  
**جواب بیور قلرند** پر شو بانکه نامی حبیب بخار و در صاحب  
 یس دخی در لر بو کلام حیات انجام مسموعی اولد قدده بنم حیاته



بنم حیاتندن اطباء مایوس و لمش همان کتمش و لمش دست  
اجل کریان المشی بر او غلم وارد اگر که دوا ایدر سکر اولاد  
شرف الاسلام ایلده مشرف اولان بن اولورم دیوچکی و طوبانی  
آلوب خانه سده خسته او غلو تک نمر بالینه کتور دی  
رسولان درگاه حضرت احدیته دعا بیوروب بنیوروب  
در عقب خسته بر تمام ایلده شفا یاب اولد قده حبیب بخار  
بلا توقف شرف اسلام ایلده مشرف اولوب انطاکیه ده بوقصه  
شهرت شعرا اولد قده کرده کرده اصحاب ابتلا و علیل اعما  
لر کلوب رسولانک انفاط طیب مبارک کلبه شفا یاب اولور  
ایدی نکر اول عصرده انطاکیه ده النصحت روحی نامده بت  
پرست بر پادشاه و ارایی بوانیکی رسولک قصه سی پادشاه  
مرقومک سمعنه و اصل اولد قده بونلری اخذ و حبس المیدی  
حضرت **شمعون** چونکه انطاکیه یه ارسال اولنان رسوللری  
کرفتار قید حبس اولد قلی سامعنه و حقیقت شناسلری  
اولد قده تدبیر تخلیص رسولان ضمنده انطاکیه یه کلوب  
پادشاه مرقومک رجال دولتر لیه مصحبت و اظهار معارف  
طبابت ایلده رک نجه مرصنه تدبیر و دوا و نجه علیل فی دمانه  
انفاط طیب سی موجب شفا اولد یعنی از وقته معلوم بنا  
پادشاهی اولوب کمال عقل فراسنه بناء بر درجه مقبول  
و معتبر پادشاهی اولد کی حضرت **شمعون**ک داعما رائی تدبیری  
اولد قجه امور مملکته دایر بر مادیه تنظیم اولما زایدی بر کون

حضرت شو

حضرت شمعون پادشاهدن سوال ایلد کی: بوندن اقدم کی  
شخص کلوب دعاوی رسالت ایلد بو معبود اتحاد اولان  
بنلردن بخیری براله دعا ایدر لر لمش و حبس و لمش مجلس  
احضار اولوب استنطاق اولننده مقوله شخص در لر  
ونه دعا ایدر لر تحقیق و تدقیق اولنق لازمدر دیو عرض  
مرام ایلد که پادشاه دخی مسؤلنه مساعده بر لر رسولان  
حضوره احضارینه فرمان ایدوب احضار ایلد یلر رسولان  
کلوب حضرت شمعونی مجلس پادشاهیده کورد کلر نده  
جمعیت خاطر ایلد و رونلری آسایش بولوب قرا اند کلر نده  
حضرت شمعون سوال ایلد کی: سزین دعا ایلد یلر  
بنلردن بخیری براله وار میدر دیک که رسولان نعم بزم سزین  
ایلد کی: زاله رب العالمین و خالق آسمان و زمین حضرت  
دیو جواب ویرد کلر نده **شمعون** حضرتلری دخی بوردی که  
بود دعا یه حجت و برهانلر وار میدر دیدی رسولان دخی  
جواب ویرد کی: نعم بزم بروردی کار یز کلی شینه قادر  
مطلقدر و بزم معجزه انرا مادر زاد اعما فی بصیر ایتک و اطباء  
تدبیر و تدایسده عاجز و قاصر اولد قلی علت و جزا  
و علت برص و علل سایر یه بی درگاه الوهیتدن نیاز ایلد  
دفع ایتک دید کلر نده **شمعون** حضرتلری پادشاهیه عرض  
ایلد کی: امر سویرک براغی کتور سنلر دیدی پادشاه دخی امر  
ایدوب در عقب براغی احضار ایلد یلر رسولان اعما یه عا



ایلد کلرنده اعمی در حال بصیر اولوب عالمی تماشایلدنی بادشاه  
 مشاهده ایلد کده **شمعون** حضرت تلی خفیه پادشاهه دیکه  
 امر ایلدیکه بر اعمی دخی کتور سنلر بزدخی له انخا ذایلدیکه بکیر  
 واصناملر بزدون دعا و نیاز ایلده لم انلر دخی دعا مزی قبول  
 ایدوب اعمای بصیریتسولر دیکده پادشاهه دخی **شمعون**  
 حضرت تلیک کوشنه دیدیکه سن بیلور سنک بزم معبود  
 انخا ذایلدیکه اصنام و بتلر بکیر کورمز لر و شتمز لر و اللرن  
 برشی کلیم بهمان بر جماد سنک باره دیدکده **شمعون**  
 حضرت تلی سکوت بیوروب نکمرار رسولان طرفنه توجیه ایلد  
 دخی بر باندن نه قادر سنزد یوسوال بیور دقد ر رسولان  
 جوابه اغاز ایدوب بزم قادر مطلق اولان برورد کاریز  
 امواتی دخی احیایه قادر در هر نه کونه میت اولور ایسه  
 اولسون درگاه الهیه سندن رجا و نیاز ایلدیکه زده  
 رجا و دعا مزی قبول ایلد احیا بیور زده کلرنده مکر بادشاه  
 مرقومک دیدی ای و بر روایت ده قرق کون مقدم بر کریمه سی  
 وفات ایشیش ایشیش آنک احیاسنی افاده و نیاز ایلد کده  
 در عقب جمله سی مزاری اوزره واروب رسولان میت  
 مذکوره نک احیاسنه دعا ایلد کلرنده جناب محیی عالم  
 جلوت قدرته حضرت تلی دعالرینه اجابت بیوروب دختر  
 شاه حیات جدید ایلد احیا اولوب بو معجزات مشهور لری  
 اولد قده **شمعون** حضرت تلی پادشاهه خطاب ایدوب دیکه

معبودیه

معبودیه الحق والیق بویله قادر مطلق وار ایلکن کند و المزایله  
 یا بدیغرسنک باره جماد تیلره واصناملره برستش طاعت  
 ایتمک نه معناسی وار بزدخی بواله العالمین اولان جناب  
 الله جل و علا حضرت تلی نه عبادیت ایدوب درگاه احدیه  
 عبادت ایلده لم دیدی پادشاه اکثر رجال دولت و عوام  
 ملک ملتله مظهر هدایت الهی اولوب شرف اسلام ایلد مشرف  
 اولد بیز بر کرده مکروه حقه و توفیق حضرت حق بخلف  
 ایدوب کفر لر نده اصرار و عناد و رسولان هلاک قصده  
 طایفه مؤمنین ایلد مقانله به اغاز ایتمک بلیه جنگ جدا له  
 شروع ایلد کلرنی مقدمه شرف ایمان ایلد مشرف اولان  
 حبیب بخارک مسموعی اولد قده فانی شهردن انطاکیه  
 شتاب و عجله ایلد کلوب قومه خطاب ایدر کزای قوم بکا  
 نه اولدئی بنی کیم عدمدن صحرای وجوده کتورن خالق  
 برورد کارم و جمله موجوداتک خالق و مرجعی اولان  
 جناب رب العالمین حضرت تلیه بیچون عبادت و طاعت  
 ایتمیم بهر حال معبود حقیقی اولان حضرت رب العالمین  
 حضرت تلی عبادت ایدرم و شریک و نظیر دن تنزیل ایدرم دیو  
 قومی اسکات و سمیت هدایت بر عیب ایلدی بوابت کریمه  
 بو مقامه ارتباطی اولد رکزه اگر استر اسکاب بو معنا سکاعیا  
 اول یعنی بالاده مسطور سوال که ارباب کمال حضراتی  
 و اصل حق اولمش ایلکن نه فراق و هجراندن حکایت و شکایت



ایتمک نه معنا سی دارد یو وارد اولان سواله بر قاج و جمله  
جواب و بر یلوب و اب روانه و اصل و کند و یه سیر ابلق حاصل  
اولمش ایکین نه تشنه کندن شکو او تشنگانی تر عیب امثالی  
یعنی هم و اصل و هم بهجاندن شکایت نه ادا در دیو سوال  
اولنور اب بوش کلک حلی الخاص نصیح ایچون کند و یی ارباب  
ابتلا زمره سده اذخال ایک حسیب بخار قصه سنده اولدی  
کبی کند و لری ایمان یقین ایلد مومن ایکین کفره نه بین معبود  
پروردگار خالق نیچون عبادت ایتیم یور و قلمنی دلیل یور  
چ بنده مستغرق و بنده کی میکند ظاهری خود و نه مندی  
ش در یای طاعت عبادت و غرق و مستغرق اولان قول  
دعا کند و عبودیت و شرمده اولوب حجاب اظهار ایدر که حق  
ربوبیتی اوراک برله **ما هو حق** جناب حضرت پروردگار ه  
عبادت مخلوق ایچون امر محال اولوب ما عبدناک حق عبادتک  
اشرده وارد یورلدیغی صورت و نه و جمله دای حق عبادت  
مکن اولور بو تقدیر چه هر قدر قرب حق تحصیل ایت اول  
رتبه خوف و خشیتی و عجز و حجابی زیاده اولور **منقول** که صحیح  
نذیر رضوان الله تعالی علیهم اجمعین حضرت تک وقت  
صلوات و خولنده نرنگ و لری متغیر اولوب بریشان الحال  
اولور لزمیش جناب حق عبودیت زمانی حلول ایلدی آیا امر  
الهی نه و جمله رضای خدایه مطایب او انوکمال ایده ییلور  
دیو عظیم تلاش و اضطراب یورلدیغی بودنی **منقول** در که شیر

خدا حضرت علی المرتضی کرم الله وجهه جناب لریک مبارک وجود  
شریف لری نه بر غزاده بر قاج تیر جانگاه اصابت ایدوب استخوان  
سعاد و تلبیه نبر و جمله تاثیر ایتیم کی و جعندن جیفار مق غایت  
متعسر اولد قد فاشی صلاته اخراج ایدک زیر اصلاط  
استغراق در نیچون دلق هنگامه اخراجی آسان اولور  
امر یور و قلمنی بناء امتثال صلاته متوجه قبله حقیقت  
اولد قلمی حاله و جراح تیر لری اخراج ایدوب جرحه  
مبارک نرندن فوران ایدن خون روان مصلای کلز ایتیم  
ایلد که نضکه صلاته فارغ اولوب نهر خمر بهشت کی سیر  
ایدن خون کلگون حکمتدن سوال یور و قلمنی تر که نهر  
جریان ایدن دم مشکین و مدرد یو جواب ویر و کلز نه شتم  
یا دیو رب و ذره قدر آگاه اولدم و سهام مذکور که جفد غنی  
قطعا طویا دم یور و قلمنی قد خشوع و خضوع و حضور و  
استغراق در کار ایکین نه جناب عالی جناب لریک منقول در که  
فی العمر دلمخواهم اوزره ایکی رکعت نماز ادا ایده دم یور  
بو تقدیر چه بنده مستغرق ایلدی کی طاعت و عبادتدن بهر  
حال دایما شرمده و محبوب اولور یور لری **بیت**  
کی چرا از بنده کی سرمیکشم رخت ازین منزل فراتر میکشم  
ش زیر قول لغندن باش حکم انواب و اسقال طاعت  
و عباداتی بو منزل عبودیتدن یوقاری حکم یعنی نیچون  
واجب الوجود حضرت تیر نه قول لری ایتیم **بیت**



میکنند تعریف آن مستکبران کی بر ایشان بنده کی اندکران  
**ش** اول عبادت الهیه دن باش چکن ارباب کبر عباد  
 تعریف اید ز اول کرده که عبودیت الهی کند و لره آخر کلوت  
 عباد تزلزلن روگردان اولان طائفه تعریفند زالی لا عبد  
 بیستی بویکی سستی شرح صورتند در **ج**  
 ناز راه بنده کی اگر شوند بگذرند از پی ره می در ره روند  
**ش** مستکبران بوی تعریف آنکه مبتدیان حتی قوللق بولند  
 اگر اولوب جناب حضرت حق عبودیت هوس اید و اولوب  
 کجوب طریق حتی و صراط مستقیم اول لاله حق کیده لر  
**ج** همچنین اصل شسته پیش ناز میکنند از هجرناشهای زار  
**ش** اوله که حضرت محبوبک حضورنده او طور زود و در بلای  
 هجران شکو و شکایت ایل زار و کربان ناله و فریاد اید **ج**  
 تا شود محبوب محروم از وصال واقف از هجران بر رنج و ملال  
**ش** وصال یار دن محروم و محبوب اولان لر بلای درد و هجران  
 آگاه اولوب آنلرخ وصال یار ایچون آه و انین اید که  
 طالب وصال یار اولور لر **ج**  
 روی بر تاب ز دل تا حجاب زود بشتابد سوی حسن المآب  
**ش** مارا لذر محبوب و محروم حجب کسیفه دوراندن از  
 دل جان بوز چو رب در حال مقصد اصلی اولان مقعد  
 صدق حسن المآب بشتاب و عجله اید عازم اوله لری یعنی حجب  
 ماسوا و حب دنیا شوق حجاب مطلوب عالم آرا اولمیوب

سکرده رک

سکرده رک جانب مطلوب بشتاب اید و یکدر **سبت خاتم ج**  
 خیز جامی بال تمت باز کن سوی دیگر اصلیت پرواز کن  
**ش** حضرت جامی علیه الرحمه الباری التفات طریقیله کند  
 نفس نفسی خیز خطاب ایدوب بیورر که ای جامی قالمق  
 همت قنادنی آج مبداء اصلی اولان جانب جناب حضرت  
 پروردگار اوج یعنی بالاده هزار کره تفصیلی و وراستی  
 وجه اوزره وطن اصلی اولان مبداء فیاض جانب متوجه  
 اولن طوطی شیرین مقالی تا بچند باشی اندر حبس زندان **ج**  
**ش** طوطی شیرین مقال و مرغ قدسی بال خوشگویی فصاحت  
 مال سن یا پنج بر بوزندان مجلس نفس فی دنیای دونه  
 محبوس اسیر قید بند اول سن قطع علائق بشریه و تحصیل  
 مراتب معنوی اید رک عالم علویه نیچون عروج ایتر سن **ج**  
 بود عری با کرده طوطیان شکرستانهای قدست آشیان  
**ش** بر مدت مدید و عهد بعید کرده طوطیان روحانیان  
 اید عالم قدس شکرستان و آرامگاه اولمش ایدی یعنی بزیا  
 یاران روحانیان اید فضای عالم قدس سکا وطن اولمش ایدی  
 مرادی روح لطیف انسان عالم سفلی و جسم کسیفه کلزون  
 مقدم خلقت ارواحدن بر و جایگاه و آشیانی عالم بالاده  
 و انیس و جلیس ارواح قدسیان اولد یعنی و صکره رو حک  
 مبداء اصلی وطن قدیمی جانب رجعت اید چکن بیان و افاده  
**ج** باشکر خایان او هم بوده : شکر افشان و شکر خا بوده



شش شکر خوار و شکر گفتار شیرین گویان یاران با صفا و آرا  
حقیقت و وفا ایله و مساز و هم آواز آیین و غنچه و غنچه  
و فصاحت بیان ایله شیرین سخن گفتار و بخواج صفا  
حلا و بخشش شمع سخن ایله و شکر خیز و شیرین کلام سوزنا  
چ منزل اصلی فراموش شدت بکریب غریب هم آغوش شدت  
شش سکنه اولدیکه منزل اصلی وطن از لینی فراموش و فدا و دار  
دیاریکی خاطر و دل کلای خراج ایدوب یار و یارانی کلیات ترک  
ایله کده غم هموم غریب و غم و مشقت فرقت سکا هم غم  
آغوش اولمشد ز غم و محنت ریج بلای فرقت و غریب ایدوب  
اشفت بختی چ دل از یاران کهن بریده و امن از اهل وفا در جیده  
شش یاران قدیمین قطع علاقه رابطه قلب قلش سن اهل  
وفا و ارباب صفاد و امن الفت نسبتی بکوب فراغ انقطاع یعنی  
چ وقت شد کرد و ستان یا دوری رخت سوی منزل اصلی بری  
ش وقت اول و قدر که دوستانی از بی یا دایدوب و احمال  
و ائقائی وطن اصلیه اولان عالم بقایه چکه رک شهرستان  
حقیقت جانینه عازم اوله سن احمال و ائقائک نقلی مجرد علایق  
دنیوی و روابط بشریه دن تدیجی کیلوب و او ز مکر و کار  
بار آخره و تیه ایله استغاث بکدر زنی مالک ایست کرک مال و کرک  
وجود جمله حق بولن صرف ایدوب کنندن اول عالم بقایه  
ارسال ایدوب سن یوخ ابر رشته آملی یو یا فیوم آمزاد ایتمک  
اسباب عزیمت مانع در چ بای قصد از آمدن شدنی کنی

نقده

جانی

قصه بیغام و نام طلی کنی ش قصد طلب باینی تماش  
واضطراب آیاب زبایدن قطع ایدوب بیغام نامه قصد  
طلی ایدوب سن یعنی محبوب ایله کشف و شنیدی زبان خام  
و لسان نامه ایله و لعل داعیه سندن کچ سن بیت  
باینی در کلمه نابود خویش زو منی در قبله مقصود خویش  
شش کند و یوقلق خاننی منزل اتحاد ایدوب یعنی موطن اصلیه  
عدم در سینه اول طرفه متوجه عازم اولوق امر مقرر در رتبه  
قرار کا بهک اوله جغنی تامل و تفکر ایله بعد الفنا قبله مقصود  
اولان بقا با نند جانینه متوجه اول بیت چ  
با وی از جان یکدل یک روی نوی بلکه خود را جوسازی و شوی  
شش خاندن محبوب حقیقی ایله رتبه بقا بالله بیکانه لک و اصل  
اولوب اتحاد کل بلکه کند و بی فناء رتبه سینه ایصال ایله  
و حدت حق و توحید ذاتی بولن سن بیت چ  
در بقای و شوی ثانی تمام باقی و جاوید کردی و السلام  
شش بقا بالله تمام فانی اولوب توحید بقا و باقی و جاوید  
ایدوب اول سن و السلام یعنی کند و بی بوکون کلیات افنا ایله

بقای ابدی و دولت مریدی بولن سن  
خاتمه شد

خاتمه شد که نغم سازد	نای نوا سنج ایله و مسازد
پیرو بران اولوب دمدم	عشق و محبتن اورر دمدم
کا بهجه افسانه حکایت ایدر	کا بهجه شکوا و شکایت ایدر



حدی کل اولد یغیک خوش بیلور  
مقصدی بوکفت شیند ایلدیس  
خاله لطفی درئی اولر سه باز  
خلق کریمانه یه مغرور اولور  
خیالده یاد ایلده همان ملتمس  
رحمت ایلد یادی ایلر نیاز

کیم ایلده بونده خیر ایلده یاد  
هر دو جهان کامی ایل اوله شاد

تمت الکتاب

بعون الملک

الوهاب

۲۲۲

۱۲۵۹

خامه دیمه کیم فی آتش نفس  
نقحه نکریم دل که در اول  
ناخن زبر ویم چنگ جنه  
نشئه اولدن اور کاه  
کاه رموز اور روح اولور  
کاه حقایق ایلده کفایت ایدر  
هر نه که وار جان جهانده  
نایدن ای خامه چنگ ایدر  
ناکیم اول سنگ ائی عالجه  
کاشف اسرار حقایق سوز  
سندن امیدم نیم غمی می

در که یارانه وارایت رویال  
حضرت رندان نیازم همین  
عجز و قصورم ایلده سن عرش  
بخشی بیلور حدی مجنون کل  
عاجز در مانده و بیچاره در  
رتبه نقصانده و لاش کمال  
نه سوزینی نه آفرینی کلدی  
حضرت یعثوب ایلده منقش  
حضرت بران حنک اکیله



١٠٠  
 ١٠١  
 ١٠٢  
 ١٠٣  
 ١٠٤  
 ١٠٥  
 ١٠٦  
 ١٠٧  
 ١٠٨  
 ١٠٩  
 ١١٠  
 ١١١  
 ١١٢  
 ١١٣  
 ١١٤  
 ١١٥  
 ١١٦  
 ١١٧  
 ١١٨  
 ١١٩  
 ١٢٠  
 ١٢١  
 ١٢٢  
 ١٢٣  
 ١٢٤  
 ١٢٥  
 ١٢٦  
 ١٢٧  
 ١٢٨  
 ١٢٩  
 ١٣٠  
 ١٣١  
 ١٣٢  
 ١٣٣  
 ١٣٤  
 ١٣٥  
 ١٣٦  
 ١٣٧  
 ١٣٨  
 ١٣٩  
 ١٤٠  
 ١٤١  
 ١٤٢  
 ١٤٣  
 ١٤٤  
 ١٤٥  
 ١٤٦  
 ١٤٧  
 ١٤٨  
 ١٤٩  
 ١٥٠  
 ١٥١  
 ١٥٢  
 ١٥٣  
 ١٥٤  
 ١٥٥  
 ١٥٦  
 ١٥٧  
 ١٥٨  
 ١٥٩  
 ١٦٠  
 ١٦١  
 ١٦٢  
 ١٦٣  
 ١٦٤  
 ١٦٥  
 ١٦٦  
 ١٦٧  
 ١٦٨  
 ١٦٩  
 ١٧٠  
 ١٧١  
 ١٧٢  
 ١٧٣  
 ١٧٤  
 ١٧٥  
 ١٧٦  
 ١٧٧  
 ١٧٨  
 ١٧٩  
 ١٨٠  
 ١٨١  
 ١٨٢  
 ١٨٣  
 ١٨٤  
 ١٨٥  
 ١٨٦  
 ١٨٧  
 ١٨٨  
 ١٨٩  
 ١٩٠  
 ١٩١  
 ١٩٢  
 ١٩٣  
 ١٩٤  
 ١٩٥  
 ١٩٦  
 ١٩٧  
 ١٩٨  
 ١٩٩  
 ٢٠٠

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰





ترجمہ العشق

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بجہ اللہ اولدم من محمد خوان دل جانم اولدی زبان و دہان  
 بتسبیح و تہلیل ستوجیان ملا اعلادون فزون حمد و سپان  
 تقدس ساسن عرض در کاه جناب کبریا جل و علا و اوراد  
 و اذکار و کربیان عالم انوارون بسیار و کوردی صلوة  
 طیبات زکیات تقدیم روضہ مطہرہ جناب مظهر ستر  
 اعنی حضرت سلطان الانبیاء والمرسلین و محبوب رب  
 العالمین و اہدای ارواح طیبہ ال داو لاد و اصحاب کرب  
 قلند بغی و راستہ بادی نقش نکاح صحیفہ آثار کملک  
 عجز بار نشأت تہکار سید ورق و سید روزگار بود کہ  
 تازیچ بیک اکیوزادون ایکنجی سند سنی حضرت سلطان  
 السلاطین ظل اللہ فی الارضین خادم الحرمین الشریفین  
 خاقان البرین والبحرین السلطان سلیم خان ابن سلطان  
 مصطفی خان خلد اللہ خلافتہ وابد سلطنتہ وایده جنودہ  
 عہد ہمایونندہ بزبدہ سلسلہ خداوندان نقشبندان  
 نسبتا امحارین عارف باللہ واصل الی اللہ  
 خیر الخلف مجدد الحق ثانی قطب العارفین برہان الاولین

محمد حسب رضوی نسب حنفی مذہب مولانا شیخ  
 السید محمد النقشبندی انار اللہ بانوار فیوضاتہ اسرار  
 السالکین ورضی اللہ عنہ و عن اسلافہ و اخلافہ الی یوم  
 الدین جناب لری دار السلطنتہ عثمانیہ بسط سجادہ صلوة  
 مسافرت و تارویہ و دعای دولت ابد مدت بیورد قلندرہ  
 صاحب صدر عصر حضرت شہنشاہی وکیل سلطنت  
 جناب ظل اللہی حامی عباد اللہ رحیم عیال اللہ سید الوزار  
 کہف الامان فقرا الحاج محمد عزت پاشا بوفقہ اللہ بما بحبہ  
 و برضاہ و جعلہ من الذین لا خوف علیہم ولا ہم یحزنون  
 حضرت تریک عزیز مشار الیہ ایلہ نسبت حبیبہ ازلیہ لری  
 اولد و غنہ بناہ اور و عزیزانہ و برک سبز درویشانہ  
 اولمق اوزرہ طریق نازنین نقشبندی حاوی مسکن الانوار  
 نامیلہ نامدار فارسی العبارة بہر رسالہ شریفہ ہدایت روفا  
 تألیف و جناب صدر تنہا ہی یہ عرض و تقدیم بیور و  
 مشار الیہ حضرت لری دخی اول لو لو صدقہا و خزانہ دل  
 بنیادی درۃ التاج افتخار و اعتبار اتخا ذیلہ مجبول اولد لری  
 اخلاق کریمانہ حضرت پیغمبری و طینت اصلہ خدا و اولی  
 مقتضا سلی و ذرہ عباد اللہ کمال شغف شفقندہ بنہا  
 مرزوم رومہ لسان فارسی ایلہ زبان ہشتا اولمیلر دخی  
 بوماندہ آسمانی و نزل فردوس روحانی و نریرہ چین  
 عرفان اولمق ایچون لسان ترکی یہ ترجمہ سین ارادہ و بو



مخلص دعا گو یلرینه امر و اشارت بیور و قلندۀ هر چند انطا  
 علیه حضرت ایشان ایلد قیل قال ناقابل اسم و خنی امر  
 الامر: امثال لازمه دیانتدن اولمغله ناجار معذوریم  
 اعتراف و اقرار اولند رقی جناب حضرت پروردگار معینه  
 توکل و ختم خواجگان نقش بندان صاحب زمان قطب  
 دوران محبة الله لخلق و خلیفه فی ارضه و و دبعته فی  
 برتیه: امین کنوز عرش الله و وارث اکمل رسول الله سید  
 و سندی و شیخی و معتمدی و مکان الروح فی جسدی  
 اعنی به حضرت خواجہ امین الله النقشبندی ادام الله  
 ظل ارشاده و سلطانه علی مفارق عبادۀ و متعنا الله تعالی  
 بطول حیاتہ جنابک امداد قدسیه و روحانیت علیه لینه  
 توکل برله بو امر خطیر کرد و نیاز یا کردن زمت اتمام قلند  
 انجی مولف کتاب کرامت آت حضرت تلمی بو فصل الخطابیک  
 مقتضای مقام و سیاق و سباق کلام اوزره جمعی  
 مفصل و مفصلی مجمل قلندسی نیاز و التماس اتیمکه بزج ملقم

#### ترجمه صرف همت قلندی

مشی عیب کد شنگا کشتاریم لب زنا: اگر از جای کد شنگه بفساد برده کس  
 اصحاب انش و عفان و ارباب دید و ایقان دن نیازم بود که بو  
 نایب اره خامه بربیده ز بانگ هر نغمه سده انگشت نهاد عیب جویی  
 و خرد گیری اولمیب بفرخ و ماغ پرورد صبا کنی قرین سمع قبول  
 و بو بیچاره فی یاد خیر بیورده لر سیت نشات

غرض یاد اوله در نشات تزدن جهانده بزم یاران صفاده

#### بسم الله الرحمن الرحیم

واجبه شکر و حمد جناب کبریا: و فریضه صلوة حضرت سلطان الانبیاء  
 بعد الادامه مولف کتاب هدایت الکتاب جناب بیور رکوع  
 بزبور ساله نادره فی اگر چه حضرت صدر تباهی به تحفه  
 درویشانه اولمق اوزره تالیف ایلدک لکن بو بابده مقصود  
 اصلی انجی نهوس بیایان دادی حقیقت و رهنوردان  
 راه طریقت اولان برادران جانی و دوستانی جاد وانی  
 حضراته اتبا عالمضات الله حضرت راه هدایت توبد رقه  
 شاه راه معرفتی ذات احدیت اولوب بو عاجز و عاکو  
 سبب تحصیل رضای حضرت مسبب الاسباب اولمقد  
 بوز ساله شریفه مسلک الانوار و منبع الاسرار اسمیه  
 نامدار بر مقدمه وارکان اربعه و فصول اثنی عشر و برخاتمه  
 اوزره ترتیب اولندی اولامقدمه مبداء موجودات و توفیق  
 فرو نوت اولمق مناسبتیه فردانیت اوزره و حروف  
 مبارکه اسم جلال و اسم شریف محمد و خلفای راشدین  
 و مذاهب و رکن کعبه معظمه و عناصر جبار اولمق مناسبتیه  
 جبار رکن اوزره و حروف کلمه طیبه مبارکه لا اله الا الله  
 و حروف کلمه مقدسه شریفه محمد رسول الله و ایمه معصومین  
 و اسباط موسی علیه السلام و بروج آسمان و ساعات  
 لیل و نهار و شهر و اثنا عشر اولمق مناسبتیه و اوزره فصل



اولق اوزره و لمن الملك اليوم فقد الواحد القهار  
مقادیر سر معاد فردانیت اوزره اولق مناسبتیه خاتمه  
دخی فردانیت اوزره ترتیب قلندی مقدمه قال الله  
تعالی و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون نص  
جلیلند اولان ليعبدون کلمه مقدسه سنی مفسرین  
حضراتی ليعرفون ایلده تفسیر سیرت لکن محققین کرام  
حضراتی تاویل حاجت بوق بلا معرفت عبادتی عبادت  
عدا یتیموب انجی عبادت معرفت اولان عبادتند و یو  
بور لیزو تقدیرجه بادی ایجاد موجودات معرفت ذات  
احدیت اولدیغی معلوم اولدقده هر بر عاقله لازمدر کاندک  
باعث خلق و ایجاد بی و خالق کیم اولدیغی و مرجع و معاد  
اید و کنی و آخر کارنه اولدیغی و دنیا ده تقدیر مکث و اقامت  
و آخرتده تقدیر مکث و اقامت ایدیه چکنی و ایتد و الجلاله  
نقدیر احتیاجی اولدیغی و کل نفس فی ایقة الموت منطوقی  
جلیلی اوزره آخر فوت اولوب حضور حضرت بروردگاه  
وصول بوله جغنی کرکی کبی فکر و ملا حظ و دنیا ده مکثی قدر  
دنیا ده و آخرتده مکثی قدر آخرت سعی و ایتد و الجلاله احتیاجی  
رتبه ایتد و الجلاله عبودیت ایتد و تحصیل معرفت الله  
سعی ایتد امراهم و جمله کار و باردن اقدام اولدیغی مطالعه  
ایدوب بو معرفت حقی تحصیل و تدارک طریقینی جستجو چون  
دامن ایتدی میان جانه بند ایدیه رک جله ایتدی بو کاره

صرف ایلده و خفی سیر لمیه که بو عالم کونده اولان جمله  
موجودات ظاهر و باطن اوزره مبنی اولوب اشیاء  
هیچ برشتی بو ایکی حالدن خالی دکلدر و علوم و فنون  
و معارف علم و عمل و حال و قال اوزره بنا اولمش اولوب  
هر فنک علمی عملی بر معلومه اول فنک طالبی اولان تحصیل  
اوستاده ضروری محتاجدر مثلاً فن طب عجز و کتب  
متدوله سنی قراءتده تحصیل اولمش سنی بعد  
التحصیل بر استاددن عملیاتی و مشرح خسته و نه  
کیفیت نبض و ادویه فی تعلیم ایتد کیم تحصیل اولنده مدنی  
کبی جمله علوم و فنونک اعظم و اشرفی اولان معرفت الهیه  
دخی هر حال علم و عمل اوزره مبنی اولوب علوم ظاهریه  
علم شریعت و علم باطنیه علم طریقت تعبیر اولنور که  
علم شریعی عمل کنور کنور العلم بلا عمل بال و العمل بلا علم  
ضلال ایتدی طالب معرفت الهیه یه لازم اولاب فاضل  
و عالم ذات شریعی استاد اتخا ایدوب عقاید دینی  
تصحیح وفق شرع شریف که حلال و حرام و واجبات  
و سنن و مکروه و مندوب و مایل صوم و صلوات  
و حج و زکوات و معاملات لازمه سایره فی مبدندر  
تحصیل ایلد کد نصکه علم طریقت که افعال حضرت  
رسالتینا مدرن عبارتند ظاهری آداب شریعت و باطنی  
ارکان طریقت ایلد ارسته یعنی قولاً و فعلاً و ظاهراً



و باطن جناب حضرت فخر عالم صلی الله علیه و سلم اندر  
 کمال لیل اتباع اوزره اولوب سن رسول الله بن نور تو  
 ایتمز و آداب شریعت و طریقت ایله متادب بر ذات شریفی  
 بو علمه کند و یه مرشد و شیخ اتحاد ایدوب اعمال و عبادت  
 اول و اتدن تعلم ایله زیر محققین حضراتی من لاشیخ  
 له شیخ الشیطان بیور مشرور بو تقدیر چه بو علم علی علمه  
 شیخ و علم طریقت اطلاق اولور الطریق الی الله بعد  
 انقاس الخلاق منطوقیله اگر چه طریق حق بی حد و بی شمار  
 لکن اقرب طرق طریقت نقشبندیه در زیر ابو طریق نازنین  
 سنت رسول الله و صحاب رسول الله طریق متابعت و  
 عمل بعزیمت زمام طریقت حضرت شاه نقشبند اندر  
 بیور مشرور در که بزم طریقه عوده الانقاد و بو طریق  
 هدایت رفیقک عمل قلیل ایله فتوح کثیر حاصل اولور و بو  
 نازنینک بیدایتی جمیع طرقک نهایتیدر زیر اجنبیه در  
 جذبه من جذبات الرحمن تواری عمل النقالین منطوق  
 جلیل اوزره جذبه عند الله و عند رسول مقبول در و بو  
 طریقک طرق سائره دن اشرفیتی طریق اهل السنه  
 و الجماعت اولوب ظاهرا و باطنا و قلبا و قلوبا اتباع  
 کتاب و سنت و اقتدار آثار سلف صالحین التزیه  
 و بعد و خصلدن اجتنابدن ناشید و بو طریقک  
 منکرینک کفرندن خوف اولور بالاده بسط و بیان

اولدنیغی

اولدنیغی اوزره هر علم بر معلم محتاج اولدنیغی تقدیر چه  
 بو علم الحق دخی بر معلم و مرشد محتاج اولدنیغی بدیهی  
 اولدغندن غیری وصول با الله ایله مشهور اولان اولیا  
 اللهم جمله سنی بر شیخ اتحاد ذیل و اصل اولوب کند و  
 کند و لره بو کمالی تحصیل تیش اولمد قری دخی برهان  
 قاطع در و شیخ مقتدا قول و فعلا و ظاهرا و باطنا افعال  
 و اقوال رسول الله اتباع تام ایله اتباعی اولد قد نصکره کند و  
 دخی بو طریق بو وصفه متصف بر ذاتن اخذ ایله سلسله  
 طریقاری بر عتیق ابوبکر الصدیق و شاه ولایت حضرت  
 علی المرتضی رضی الله عنهما حضراته منتهی اولد که اندر دخی  
 اریک نشین و ما ارسلناک سلطان سریر لولاک حضرت  
 رسول الله صلی الله علیه و آله الاله افند مر حضرت نرندن  
 اخذ بیور مشرور بو سلسله علیه به سلسله الذهب  
 تسمیه قلندی بو تقدیر چه بو سلسله سنی بی بیان قلمق  
 امر اتم و سالک حق اولان بلیمک الزمدر زیر بو اخذ انجی  
 حضرت رسول الله صلوات الله علیه و آله افند مر حضرت نرنگ  
 برکات صحبتلیدر مسلسل و موزون الی وقتنا تکلمش در  
 اذا کان الامر کذلک سلسله طریقتی بیان ارکان جهتن  
 رکن اولدن عدا و مغله بیان شروع اولدنی اللهم اجعل  
 التوفیق رفیقنا و القراط المستقیم طریقتنا یا رب العالمین  
 و یا هادی المضلین فصل اول زرکن اول در بیان



سلسله خواجگان عالیشان قدس الله اسرارهم وفعلاً  
تعالی ببرکاتهم مؤلف کتاب کرامتآب برهان الدین  
افندی حضرت تلمیذ اسرار طریقت و سلوکی ارشادآب  
کرامت نصیب قطب العارفین غوث الواصلین محمد  
صدیق قدس سره حضرت تلمیذ انلدخی امیر ممالک و لای  
موسی خان قدس سره حضرت تلمیذ انلدخی خواج محمد  
عابد قدس سره حضرت تلمیذ انلدخی مولانا عبدالحق  
قدس سره حضرت تلمیذ انلدخی مولانا خواج محمد سعید  
قدس سره حضرت تلمیذ انلدخی پدر بزرگوار لری شیخ  
الشیوخ قطب الربانی والغوث الصمدانی محمد و الف  
الثانی خواج احمد الفاروقی قدس سره حضرت تلمیذ انلدخی  
دخی فانی فی الله باقی بالله خواج عبدالباقی قدس سره  
حضرت تلمیذ انلدخی خواج انکلی قدس سره حضرت تلمیذ  
انلدخی مولانا درویش محمد قدس سره حضرت تلمیذ  
انلدخی مولانا خواج محمد زاهد قدس سره حضرت تلمیذ  
انلدخی عمدة الابرار خواج عبیدالله الاحرار قدس سره  
حضرت تلمیذ انلدخی مولانا خواج یعقوب حجر خانی قدس  
سره حضرت تلمیذ انلدخی مولی الموالی و سید الاعالی  
قطب العالم و غوث الاعظم بر دستگیر طریقت و مرشد  
حقیقت مولانا و سیدنا و سیدنا محمد بهاء الدین شاه  
نقشبند قدس سره افندی حضرت تلمیذ انلدخی

مرآت

مرآت تجلیات جمال جلال مولانا خواج امیر کلال قدس  
سره حضرت تلمیذ انلدخی قطب الربانی مولانا بابا سمائی  
قدس سره حضرت تلمیذ انلدخی مولانا خواج علی الزمانی  
قدس سره حضرت تلمیذ انلدخی سلطان المعنوی  
الشیخ محمد انجیر الفغنوی قدس سره حضرت تلمیذ انلدخی  
دخی شهاب ران میدان رهبری مولانا خواج عارف  
ریوگری قدس سره حضرت تلمیذ انلدخی سر حلقه خواج  
حمه الله علی الزمان مولانا خواج عبدالحق غجدانی  
قدس سره حضرت تلمیذ انلدخی غوث الصمدانی مولانا  
یوسف همدا فی قدس سره حضرت تلمیذ انلدخی مولانا  
خواج ابوعلی فارمدی قدس سره حضرت تلمیذ انلدخی  
مہبط فیض الربانی مولانا خواج ابو الحسن خرقانی قدس سره  
حضرت تلمیذ انلدخی سلطان الزاهدین و سید العارفین  
ابو یزید بسطامی قدس سره حضرت تلمیذ روحانیت تلمیذ  
انلدخی کلمغنی کلشن خاندان نبوت امام جعفر صادق  
رضی الله عنه الخالق حضرت تلمیذ روحانیت تلمیذ انلدخی  
درة الناج عارفان امام قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق  
رضی الله عنه حضرت تلمیذ انلدخی بلبل خوش لهجه  
حقیقت سلمان الفارسی رضی الله عنه حضرت تلمیذ  
انلدخی صاحب رسول الله علی الورا حجة الله الی الینین  
و فی اسمان دین نور الله الاطهر صدیق اکبر رضی الله عنه

الفارسی



افند من حضرت تندرین: و آنردخی سید المرسلین: و  
رحمة العالمین: روح الا عظم و نور الائم خلاصة  
الموجودات علیه و علی آله اکل الصلوة و افضل التحیات  
افند من حضرت تندرین: اخذ بیور مشرد و مشاور الیه  
ابو علی غار مدی حضرت تدری نسبت شریفه: آخری الیه  
قطب السجانی: خواجہ ابوالقاسم کرکافی: قدس سره حضرت  
و آنردخی مولانا خواجہ ابوعثمان المغربي: قدس سره  
حضرت تندرین: و آنردخی مولانا الشیخ علی الکاتب: قدس  
سره حضرت تندرین: و آنردخی مولانا خواجہ علی الرودباری  
قدس سره حضرت تندرین: و آنردخی سید الطائفة جنید  
بغدادی: قدس سره حضرت تندرین: و آنردخی غوث الربانی  
شیخ سری السقطی: قدس سره حضرت تندرین: و آنردخی  
سلطان الحقیقی: شیخ معروف الکرخی: قدس سره حضرت  
و آنردخی کاشانه: هدایا: امام علی الرضا: رضی الله عنه  
حضرت تندرین: و آنردخی والد ماجد لری: امام موسی کاظم  
رضی الله عنه حضرت تندرین: و آنردخی پدر بزرگوار لری: امام  
صادق: رضی الله عنه حضرت تندرین: و آنردخی پدر ماجد لری  
سره الله الباقی: امام محمد الباقر: رضی الله عنه حضرت تندرین  
و آنردخی: والد عظیم الحامد لری: زبور حلیه: دین: امام  
زین العابدین: رضی الله عنه حضرت تندرین: و آنردخی پدر  
بزرگوار لری: سبط النبی: نور ابصار الحقیقی: شمس الثقلین: امام بن

رضی

رضی الله عنه حضرت تندرین: و آنردخی والد ماجد لری: امیر المؤمنین  
و سند المجتبین: شیر دلیر خدا: و اما: جناب سید الوالد: ولد سوا  
عرصة: سخا: علی الرضی: رضی الله عنه: و کرم الله وجهه: افند من  
حضرت تندرین: و آنردخی سید ولد آدم: خواجہ: هر دو عالم: علی  
الله علیه و علی آله و سلم: افند من حضرت تندرین: اخذ بیور مشرد  
و خواجہ محمد بارسا: قدس سره: الاسنا: حضرت تدریک: قدس سره  
رساله شریفه: لرند: مذکور: اولد یغی: اوزره: امیر المؤمنین  
حضرت علی کرم الله وجهه: افند من: برنسبت لری: دخی: تبرکات  
پیر عتیق: حضرت صدیق: رضی الله عنه: افند من: دندر: **فصل**  
**از رکن اول در بیان آداب طریقت** کما قبل ادب: ربی: فاشی  
و حضرت مولانا مشوی شریفند: بیور: رکر: **بیست**  
از خدا جویم: توفیق: ادب: فی ادب: محروم: کشت: از لطف: رب  
و الطریقه: کلها: ادب: لکل: حال: ادب: و لکل: قوم: آدم: بیور  
اصول: طریقت: حقیقته: ادب: و ادب: معنای: حیا  
و هیبت: و شفقت: حاصل: بر حسن: معاملت: و زو: ادب: فی  
دور: قسم: تقسیم: ایت: مشرد: بری: ادب: مع: الله: بری  
ادب: مع: رسول: الله: بری: ادب: مع: اهل: الله: بری: ادب: مع: الملک  
و الحکام: و العیال: و خلق: الله: اولاد: ادب: مع: الله  
دخی: یکی: قسم: ظاهر: آداب: تمام: نفع: شریعت: اوزره: حرکت  
ایدوب: او: امر: و لوا: همی: الهیه: فی: کما: همی: حق: ما: همی: طوب  
دوام: وضو: الیه: عبودیت: حقه: آما: ده: او: لمقدر: و باطن: ادب



قلبی خواطر اغیار دن و فکر با سوادن حفظ ایدوب مهمان  
 ذکر و فکر ایدوب و ام آگاه بی و کانما من کان هیچ بر خاطر خط  
 جواز ویر میوب حب ذات الهی ایدوب مشغول و لمقدر بوم  
 لا ینفع مال ولا بنون الا من اتى الله بقلب سليم بورتبه  
 جلیلید اشارت در ثانی ادب مع رسول الله دخی یکی نوعدر  
 ظاهر است سینه علیه لرید متادب و باطن حب  
 رسول الله ایدوب مستغرق و لمقدر خلاصه کلام قلباً و قالبا  
 و ظاهر و باطن ایدوب خالده حضرت رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم افند مر حضرت زینب ایدوب در ثانی ادب مع اهل  
 الله دخی یکی نوعدر زبری ظاهری و بری باطنی ادب  
 ظاهری ایدوب که حضور شریفی زانوزن ادب اولوب  
 کند لری بر سوال ایدوب که صحبت راغب و میوب جمع حرکت  
 و سکنا تده حضرت شیخ نابند اولان وضعی و صحبت زده  
 قطعاً معارضه فی تجویز ایدوب هر نه که بیور لر اب و فقه  
 مطابق اولسون اولسون قصد بقا و مرتبه کماله کند و  
 اطاعت ایدوب که در حضور شریفی زده یک سولیا مک  
 و مناسبت کولما مک و ادب طریقه فخل هر نه ایدوب  
 اتی اینما مک لازمه حاله ندر خدمه الملوک نصف السلوک  
 بیور شد و دخی حضرت مرشدی اونا اعتقاد یاب  
 حق بلیوب اینجی بو ذات شریفی یوزندن حق و اصل  
 اوله جمع دیو تحصیل رضا لر نه بر درجه لرده اولوب لازم که

فرضا طوق لعنتی کرد نه حلقه ایتد راضی اولوب ذره  
 قدر کره ایدوب و ادب باطنی اولدر که محبت اعتقاد و  
 اولوب بر در لوب برآمده اعتراض ایدوب حتی بیور شد و  
 اعتراض بشوم است و هر که اعتراض کند ازین در محروم  
 سالک جمله جرمی معفو اولور لکن اعتراض جرمی بر جمله  
 عفو اولماز منقولدر که خواجگان عالیشان حضرتان  
 بزرگات سالکین بزرگات شریف ایدوب اثنای صحبت ده  
 مسائل فقهیه دن بر مسئله صحبتی کد ایدوب سالک  
 مرقوم فقهیه دخی اولدر غندن حضرت شیخ تقریرینه  
 مخالف واقع اولوب عزیز حضرت لری منقبضاً سکوت  
 بیور شد مجلس اضرا اولوب سالک مزبور کور که کند و  
 اولان نسبت شریفه و زوق باطنی کلیتاً محو اولوب احاد  
 ناس کبی اولمش هر چند فریاد زاری ایدوب طاعت  
 حقه سعی ایدوب بر جمله امکانی اولوب بر ایشان حال  
 بر مدت مرورند نصیحه حضرت عزیز بر کون حضور  
 شریفی زده کتور و ب التفات و نوازش بیور و قلعه نسبت  
 شریفه و زوق باطنی و ولد قلب کند و ده ظلم و المیدین  
 خاکپای شریفی زده یوز سورده بیور لکه حق سنگ یدینه  
 ایدوبی حال بولید ایدوب اعتراض شامتی سبیل بولید  
 گرفتار اولدر که یا حق یدینه اولیان حقه اعتراضدن  
 نه حاصل اولور بوکا قیاس ایدوب و بو واقع ثبت صحیف



روزگار و ابله نه یاد کار اولوب بعد ازین ابناء طریقه  
وسيله عبرت اولدی یو یوشلر صحبت مرشدیه از ذکر خدا  
بیورلشدن و ذکر کردن مقصود قلبی غل و غشیدن پاک بیکدر  
بواب حضور شیخ و حضرت شیخین حاصل اولوز و اقرب  
طریق وصول خدمت حضرت شیخین لکن دائم حضور عالیله  
اولوب جمیع افعالیله بر وجه اعتراض ایتمک شرطیله  
مشروطه اگر چه بلبشر حضرت شیخیه بر مکره کوریه  
حسن تاویل ایدوب بونده البته بر حکمت واردین بو  
بابده راجل و محکوم بونلزم اوزریمه لازم دکلر حق ایل  
نه معامله سی و ارایه ایتسون بو ذات شریفین نیم نوب  
معنویم و اراجحی بکال لازم اولان بودر بودم شادی از زبان بیری  
منطوقی و لکن بین یدی شیخ کالمیت بین یدی الغسال  
مفادی اوزره کند و دن ادرک و اراده بی بکلیت سلب ایدوب  
المید من لا اراده له مفهومی کند ویه خال ایدره رک  
شیخینک فکرندن غیر کی کند وده بر فکر اولمیوب سائر  
ارباب حال استرایه خضر اولسون قطعاً میل ایتمیوب  
و بنم باعث بنجام انجی بو ذات و فیض و فتوح بودانک  
پوزندند و یوب اغیاره میل و رکوندن زیاده سبیل خد  
ایلیه زیر افلاج بولماز لغو و بافتد حتی بیورلشدن که  
هریجا در همه جا هر که در همه جا در همه جا برفات شریفه  
ربط قلب بدین جمال ایل اللهم مقبولید نظر هره دخی راجل

دولتدن بر بیک خدمته اولان سائر لری دخی حسن نظر  
ایدر لر یوخه هر برینه تردد و داعیه سنده اولان جمله سی بنیه  
منفورا اولوز و دخی حضور شیخیه نافله نماز و مطالعه  
کتب بر وجهه روا دکلر راجحی درونی حضرت شیخیه متوجه  
اولوب خواطر اغیاردن دها امکن کند و بی محافظه ایدوب  
و مطالعه کتب مقدما بیان اولند یغی اوزره بشرط اولان بو  
یعنی تصحیح اعتقاد و تحقیق علم حاله زلابده اولد و غنه بناء  
بو بعد تحصیل امر سلوک قیام ایلد کد نصکره و قتی انجی ذکر  
حق حاضر ایدوب مطالعه کتب و قرأت قرآن و نوافل  
اقتضای انجی قلبی ذکر حق مستغرق ایتمیوب نوافل ایلد مستفیض  
اولد نماز نافله متوسط حالی و قرأت قرآن منتهی حالیدر  
مادامک درون فکر اسودن خلاص اولمیه بو کار لر بیکار لر  
بیکار لغد و حضور شیخیه بالاده مسطور ادا ب ایلد  
بولنمق انجی قلبی خواطر دن خلاص ایدوب دائم ذکر حق  
مستغرق و مستهلک ایتک ایچوندر سیری بودر که کرک ذکر  
و کرک توجه دوام اکا هی تحصیل ایچون اولوب بو حالت ایه  
حضور شیخیه حاصل اولور **راجعا** آداب ملوک و حکام شوب  
وجهه در که استعید بالله طبعوا الله و اطیعوا الرسول  
اولی الامر منکم نص جلیل اوزره اگر چه اولولام حقیقی مرشد  
حقیقی ایه دخی اولولام صوری ملوک و حکام و قدرت  
وانک ادابی دخی لازمه حاله ندر خلاف شرع شریف



اولمیان مواده و امر اولوا الامر اطاعت واجب است  
 حتی اثر ده و دارد اولمش در که ملوک و حکام و بیکری بود که  
 رتبه سنده ظلم ایدر لر ایه بنده اطاعت نکردن خروج اتیمو  
 نائل در جات اوله سز با برین بر وجهله یعنی و عصیان  
 جواز کوسه میوب و ایا اطاعت و انقیاد اوزره اولمغه  
 وقت و خلاف ادب امور لرینه تعرض نکند و لرینه نامند  
 کلامدن حذر و محاببت ایدوب همیشه حقلمند و توفیق  
 رجا سنده اولمق لازم در **اداب** و **عیال** و زبده ستان  
 و رعایا بود که بونکر معونته اهتمام نکند و لرینه خوش  
 طوبی امکانی رتبه مضایقه جکر مکه اقدام برده استغ  
 باشد و امر اهلک بالصلوة نص شریفی اوزره نماز قلم  
 و ضرورات و بنیه لرینی تعلیم و ضرورت مس استیکجه  
 بر وجهله نکدیر اولمطرینه همت و صرف مقدورت  
 ایدوب جمله اتباع و رعیتی اولاد و **عیالی** کی ایجا ذایده رکن  
 بر نهج شرعی آسایش و راحت لرینی التزام در و اداب  
**مع خلق الله** بود که اولوره تعظیم و حرمت و کوجکره  
 شفقت و مرحمت و نصیحت و بیمار لره عیادت  
 و فقر اید احسان و عنایت و جمله یہ صدق و اخلاص الیه  
 معامله بالمجاهله اجرا سبله بر فردی نکدیر ایتمای کلی التزام اید  
 و دائما بار بر دار اولوب **بیت** حکیمانی که دور اندیش بودند  
 دوا ی خلق و در خویش بودند مفادی اوزره علی الدوام خلقت

اسایش

اسایش و راحتی نفس نیز جیح بر خلقک راحت است  
 ایچون کند و راحتی ترک ایتمای التزام **فصل ثالث** از رکن  
 اول در بیان اصول طریق نقشبندیه معلوم عزیزان اولکه  
 طریقت علیه نقشبندیه اوج نهج اوزره اولکینه طریق  
 رابطه **ایکجه** سینه طریق مراقبه **اوچجیمه** طریق ذکر سیمه  
 اولنور بونک هر برنده اذن حضرت مرشد ایدر سلوک ایدر  
 سالک و اصل مطلوب حقیقی اولوز اسلاف کرامک راه  
 روشلری بونج اوزره اولوب بونجملک تفصیلی ان شاء الله  
 تعالی رکن ثانیه کله جکر خاتمه خواجگان عالیه  
 محی الدین طریق ایشان مجدد الف ثانی احمد فاروقی  
 حضرت تریک روش و رفتار لری **اول** طریق رابطه یی  
 تعلیم ایدوب سالک اول روشده مهارت کله کله نصکوه  
 طریق ذکر یی تعلیم و آنده دخی کمال کله کله طریق توجه  
 و مراقبه یی تعلیم بیور لر ایدی مؤلف کتاب حضرت تریک  
 اخذی اول سلسله شریفدن بونج اوزره واقع اولمش  
 و آله الهادی الی المرشد **فصل اول** از رکن دوم در بیان  
 طریق رابطه یی بونجملک اقرید بر طریق طریق صحبت  
 و اخذ اصحاب جناب رسول الله صلی الله علیه و سلم اقدردن  
 بونج اوزره واقع اولمش در جمله طرقدن صعبد روز سالک  
 بواوج وجه اوزره سلوکده مرشد کامل و شیخ مکمله اش  
 احتیاج ایله محتاج در و بر طریقت اولمق بونجملک



حصولی امر محال در با خصوص بوطریق رابطہ دہ حضور  
 و دائما مجلس شجندہ اثبات وجود اصل سلوک واقع اوست  
 و بوی خصوص منصوبہ رکنما قال اللہ تعالیٰ و صلیب سک  
 مع الذین یدعون ربهم بالغدوة والعشی یریون وجہہ  
 وقال اللہ تعالیٰ یا ایہا الذین آمنوا اتقوا اللہ وکونوا مع  
 الصّادقین و آیات محکماتک بوطریقہ دلالتی واضحہ  
 و اثر دہ واردا و ملکہ رکعہ اصحاب مع اللہ فان لم یطیعوا  
 فاصحاب مع من یصحب مع اللہ ایدی بونیج اوز و سلوک  
 طریق اولیٰ الصّحیح اعتقاد و بنبیہ و تحقیق علوم شرعیہ  
 ایلکہ نصکرہ ظاہرا و باطنا و قولاً و فعلاً اتباع سنت  
 حضرت رسالتنا ہیدہ کامل و سلوک طریق جذبہ ایلہ  
 حاصل اولیٰ و ملتی بر شیخ مکملک دایما مجلس عالیہ حاضر  
 اولوب خدمت شریفی التزام و حضورندہ و کاه ضرور  
 غیبت اقتضا ایدر ایلہ غیبتہ دایما عزیز مترا ایلہ  
 فکر دن خالی اولما مغلہ سعی و اقدام ایلکہ زفر ایضی  
 ستندن غیر فی فضایل اعمالدن نو نوافل اور افوا و کار  
 هیچ بر شئی ایلہ اشتغال تمیوب بہمان اوقاتنی عزیزک  
 حضور لرندہ و دائما آداب اوزرہ قعود بلکہ خدمتہ خلایق  
 تا قی التزام ایلکہ تکمیل رضا سہ صرف ہمت و کنتہ  
 توجہ ایتکد بوطریق ایلہ از وقتہ جذبہ حقانی ظہوری  
 بہ اشتباہد بوطریقک موصل جذبہ الہیہ ولد یغی بالادہ

مسطور

مسطور اولدیغی اوزرہ نقلاً ثابت و مبرہن اولدیغی  
 کئی عقلا دخی شو و جملہ ثابت اولور کہ الصّحیہ مؤثرہ  
 والطبیعہ سارقہ مؤداسی اوزرہ ماترودہ و مخزون ایلہ  
 ہم صحبت اولان بہر حال مخزون و اہل سور و سرور ایلہ  
 ہمد اولان مسرور اولدیغی مجرم ارباب عقولدر بو  
 تقدیر حجاب حضور و دوام اولان ذوات کرامک  
 آداب مقتضیہ بیالمراعات مجلس عالیہ حاضر  
 و وجہ مبارک رینہ ناظر اولان ذوات بہر حال قرب ازماندہ  
 دولت ابدی و سعادت سرمدی بی مظہر اولدیجی اہم  
 مقرون ہم قوم لایسقی جلب ہم بیورلک حضرت  
 رسالتناہ صلی اللہ علیہ وآلہ اللہ افندہ از ابوالاولیا کرم اللہ  
 تعالیٰ و وجہ حضرت تریہ بیور دیکرہ دایما مجلس اہل اللہ حاضر  
 اولکن اقرب طرق وصال حقد زبوانہ امتثال حضرت  
 علی کرم اللہ وجہہ افندہ من خیر التابعین اویس قرانی رضی  
 اللہ عنہ حضرت تریک مجلس عالیہ حاضر اولکد <sup>و شوقی</sup>  
 سایہ مرشد بہت از ذکر حق یک قناعت بہر صد لوت طبق  
 کید می صحبت بردان خدا بہتر از صد سال بودن در تقی  
 و امام طریقت حضرت خواجہ احمد ارقس سترہ العفان  
 جنابری بیور لکرہ ہم عندہ وصول حق دایما برسبل  
 ذوق وجدان نو دوام آگاہی و حضور بالہد بر شیط  
 ایلکہ اغیار دن سائہ غافل اولکد مقام غایت مقامات



عارف بالله مدد و وصول بابتدای حق بود و بود و ولته نائل  
 اولی طریق رابط و طریق مراقبه و طریق ذکر ایلد اولو لکن  
 اقرب طرق طریق رابط در که صحبت شیخین عبارتند  
 زیرا اصحاب جناب حضرت رسالتینا هیدرین بو طریق  
 اوزره اخذ بیور مشل در با خصوص سید طریق فی الغار  
 الرقی جناب صدیق رضی الله عنه حضرت تری حضرت  
 پیغمبر صلی الله علیه سلم افند مردن غارده واقع اولان  
 صحبت خاص از منه سائرده اولان صحبت ایله اخذ  
 بیور مشل در کما قال الله تعالی اذ هم فی الغار خلاصه  
 کلام افضل اعمال و طاعات بود و بی ظهور جذب حق الحق  
 صحبت شیخین لکن بورتیم به نیال هر بی سر و بانک حد و حاکم  
 و کلدر و بو قدرته مرشد کامل و مکمل کبریت احضار و کسیر  
 اعظم و وجودی نایاب در ذلک فضل الله یوتیه من یشاء  
 والله ذو الفضل العظیم بیه کبار مشایخ نقشبندیه دن  
 بر ذات شریفه سؤال اولندیکه بوزر شده سلوکی جذب ایله  
 اولمش مرشد کامل و مکمل که وجودی نایاب در موجود الی  
 حالده بادیه بیجایان طلب اولان بیچاره کان نه اسلوب  
 و نه وجهه حرکت ایتسون بهمان دای ضلالت و حیرانده  
 قالسونی بیور دیکر که اولده ذات شریف بولغدیغی حالده  
 طالب اولان کس نه بزم انوار تالیفات قمری مطالع ایدوب  
 موجب حرکت سعی ایتسون امید در که محروم و محزون قالمز

والله الهادی

والله الهادی والمرشد **فصل ثانی فی الزکری** دوم در طریق توحید  
 و مراقبه معلوم حضرت بیور لیه که بالاده مسطور اولدیغی  
 اوزره طریقت علیه نقشبندیه تک **یکم** روش و فتاری  
 طریق توحید و مراقبه در و مراقبه تک تعریفی لغتاً لحاظ مقصود  
 و اصطلاح طریقتیه دوام النظر بالقلب الی الله تعالی  
 یعنی دائماً بصر بصیرت البجاب حق توحید و نظر و کمال شروع  
 و تذلل الیه مطلب حقیقی حصوله انتظا راوزره اولمقدرد  
 و دیگر تعریفی دوام جمعیت خاطر در و بو حال جمع قبول حق  
 دیر لر تفصیلی عربی و فارسی و ترکی عبارتدن و حروف  
 و صوت و جهات و کیفیات دن عادی کلمه طیبه مبارکه  
 اسم جلالک مدلولی اولان ذات احدیتی دایما یاد و حضور  
 شکنده اولان قلبه جمع قوای روحانی و جسمانی ایله توحید  
 ایدوب همیت و نحن الیمن جبل الوریذ معنای منیفی ملاحظه  
 ایله حضور مع الله و دوام اکا بهی به کمال سعی و اقدام و بر  
 فکر آخر ایله تملوث قلب ایتماکه جده و اهتمام و اظهار مزید  
 تعظیم و محبت ایدره رک خورشید حقیقی طلوعه انتظا راوزره  
 اوله ناکه توجده کلفت بر طرف اولوب کند و ده سکر و محویت  
 و غیبیت ظهور ایده سلطان عشق ثیر تواند اولد زیر  
 ما دام که سلطان روح معقولات و محسوسات ایله مشغول  
 بو مطلوب حاصل اولماز و عالم غیبیه یول بولنماز و یا خود  
 رنگ و صورت و کیفیت چون و چرا دن و منزه جمیع



موجودات علمی و غیبی بی محیط و جمله کلماتی مشتعل بر نور  
 بسیطه ملا حظت سنده دائم الاوقات مستغرق و است  
 اوله و با خود لفظه جلال شکیلی قلب صنوبریه ملا حظت  
 ایده تا که کیفیت سکون و محو ظهور ایده بود و حی اقرط قدر  
 هندی لا رباب النعم نعمهم و العاشق المسکین ما یخرج  
 و خفی بپور ملیه که بوطریق ایلد سلوکه دخی اخذ و اذن مرشد  
 اولد فخری و سماع حصول مطلبه سعی بی فایده در  
 و الله الهادی الی سبیل الرشاد و هو راحم العباد **فصل**  
**ثالث** از کون دوم در ذکر سلوک بلطائف خمس و نفی و اثبات  
 بالاده مسطور اولد یعنی و جمله روش طریق نقش بندگی  
**اوچمی** رفتارینه سلوک تسمیه ایدر لری بوطریق ذکر الیه سلوکه  
 بود و حی اوج مرتبه در تاولکسی کمر لسان **ایکمی** ذکر قلب  
**دور و نجسی** ذکر سر و ذکر لسان و ذکر قلب قال ایلد تلقین  
 اولنوز لکن سر حقیقتده سزا اولوب قال ایلد تفهیم اولنوز  
 صدرا عن صدره حاله تلقین اولنوز قال الله تعالی و منهم  
 ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات آیت  
 شریفده سلطان مصر ولایت حضرت ذوالنون قدس  
 سره بپور رکزه و منهم ظالم لنفسه دن مراد ذکر باللسان مع  
 الغفله در مقتصد دن مراد ذکر بالقلب مع الحضور  
 و سابق بالخیرات دن مراد مستغرق بالمذکوره اولان ذکر سر و  
 ذکر ک بالاده درج اولنوز یعنی اوزره مراتب ثلاثه سعی اولوب

اولاسا که عقاید دینی و آداب شرعی بی بعد التصحیح  
 قل اللهم ثم زرعهم فی خوضهم یلعون کلمه مبارکه اسم  
 جلال تلقین بپور راحسب الاستعداد بعض ذات  
 تعیین عدد و بعضی بلاده و جهرا آداب و شرطه  
 رعایت شرطیه تعلیم ایدر لری سالک استعداده کوره  
 انفس طیبه عزیز انک خاصه سعی بعض ذاتده بر کونده  
 و بعض ذاتده اوج کونده و قرق کونده و اوج ایده  
 و بر سده مقتضای قابلیت اوزره نسبت تعلیم و لایان  
 منشور ولایت که اول حرکت قلب ثانی لسان قلب اسم  
 جلالی ناطق اولوب هر حالده دایما خواه نا خواه جناب  
 حق ذکر اولمقد رولد قلب دخی تسمیه ایدر بوحالت ظهور  
 دایم همه جا بجهت کس بر همه کاره میداد منقشه چشم دل جانب یا  
 ماصد فخره خواب و بیداریه نواکل و شربده و جمله احواله هر روز  
 جناب حقیق کردند بر آن قلب فارغ اولما ز رجال الهمیم  
 تجارة و لایع عن ذکر الله بود ذات کرام حقنده در بعضی  
 سادات نقش بندیه همان جهرا اصول جمه تک تحتده شکل  
 صنوبری اولان قلب جمانی اوزره ضرب شدیه ایلد تعیین  
 اولنوز عدد و رعایت ایلد اسم جلالی تلقین برله بود ذکر  
 قلبی ظهور ایدر ب بود ذکر ایلد شغاله تمام ملکه حاصل  
 اولد قد نضکه جار ضرب طریق نفی و اثبات تلقین بپور  
 و بعض عزیزان کلمه مبارکه اسم جلالی صدرده بر قاج محله



ملاحظه ایله نثری ظهوری شرط است در که لطایف مسته  
سته تعبیر اولو تفصیلی شود و جمله در که اول اسم جلای  
حضرت بیرون بعد از نقلین قلب جسمانی صنوبری  
صول محمد تک تحتند بر اصبع پسند در مرشدی اولان  
ذاتک وجه شریفی ملاحظه ایله ایکی فاشنگه اراست ظاهر  
اول رقی اسم جلای است تغالده و اما قلبی بود و جمله ضرب  
ایله که قلب صنوبری شکنده اولوب سوری طرفیکه  
رأس طرفنده در کو با هر بر لفظه جلای قراءت ابتد کج  
حلقه با لفظه جلای سمره سکه با لباس ایدر کبی شدت  
اوزه ضرب ایله لباس ایله بوقرا ایله هر حاله یعنی  
یقطه و اکل شرب و قعود و سکون و حرکت و دخول  
و خروجی نفس در که اشتغال ایله حتی اثر ذکر شریف  
ظهور ایدوب محو و سکر و بیخودی حالای ظاهر اوله بعده  
ملاحظه ذکر ری روح طرفه نقل اید یعنی لفظه جلای صاغ  
محمد تک ایکی اصبع مقداری تحتند اید حتی بمجله دخی  
آناری ایله که نصکه ملاحظه اسم جلای مقام سمره نقل  
ایده مقام بر قلب ایله صدرک بیننده در آنده دخی چه  
مشروح اوزره و زرش ایدوب آثاری ظهور ایله بعده  
مقام **خفی** صاغ محمد ایله صدرک بیننده و زنده دخی  
حالات محو و سکر ظاهر اولد قد نصکه مقام **احفایه** نقل اید  
صول محمد ایله صدرک بیننده و زنده سکر و محو حالای ظهور

ایله که صورتی بود **ریت صدر** و **سبط صدر** **ریت صدر**  
بود نصکه ذکر شریفی را سه نقل اید که دما غدر ذکر سلطان  
مخلد زنده دخی **سکر و محو** ظهور ایله که بوش محله جمله  
بیرون توجه اولد قد جمله سی بدن لفظه جلال اید اگر اولوب  
و جمله اعضا به سرایت ایدوب جمله اعضا ده ذکر خفی و آثار  
جذبات الهی ظهور ایله که نصکه حضرات مرشدان خفیه  
اولمق اوزره نقلین **نقی** اثبات ایدر لر بود دخی سه ضرب  
و چار ضرب اوزره طرفی لسانی جنگ علایه بند ایدوب  
یا خود لسانی حلقه ایدوب بینه اول محله بند و نفسی زیر  
نافه جسم ایدوب اگر **چار ضرب** ایله مشغول اولور ایسه  
**لای** زیر نافدن اخذ ایدوب بالای **سمره** دک کشیده و **اله**  
لفظی صاغ محمد اوزرینه وضع **والای** را سده یعنی دما غده  
ملاحظه ایدوب **الله** لفظی قلب صنوبری اوزره شدت  
ایله ضرب اید که صورتی بود **الاسر** اگر سه ضرب ایله  
مشغول اولور ای **لای** **صول محمد** صاغ نافدن بالای  
سمره دک کشیده و **اله** لفظی دخی دما غده ملاحظه ایله  
**الای** بینه چار ضرب مثل و دما غدن الوب **الله** لفظی قلب  
صنوبری بینه ضرب ایله بصورت ایله حضرت مرشد نظرند  
اول رقی مجمل و ارایه جسم نفس ایدوب ذکر اشتغال اید  
و بعض عارفان جسم نفسی قید ایتد بل اوج ویدی و طقوز  
تاکیری بره دک تک تک عدد لر مشغول اول یعنی اوج غده



بر محمد رسول الله کلمه مقدسه سنی صولدن صاعه کوبایه  
 سینہ سحر بر ایدر کبی لسان حال بیه قرأت ایدہ  
 بعد ازین اللهم انت مقصودی و رضاک مطلوبی و یوسلی  
 قلب اید او قویہ بر قاج کون بود و جهلا و ج عدده سلام اولو  
 اثر حرارت مشابده ایتمزایه بیدی و طفقوز و بیز و او  
 برده بر تیا کرمی بره دکن تک عدده سلام اولو اگر  
 اثر حرارت و جذب ظهور ایتمزایه تکرار و جدن بید ایدہ  
 و اگر حبس نفس ایدر اید نفسی اطلاق ایلد وجه مشروح  
 اوزره اعداد مذکوره محمد رسول الله کلمه سنی ملحوظا تحریر  
 و اللهم انت مقصودی و رضاک مطلوبی و یوسلی قرأت  
 ایدہ بینه اثری ظهور ایتمزایه لباس نو اکل و شرب بوقت  
 ایلدیه که محرماندن بر شنی و لمق اقتضا ایدر لباس و غذا سنی  
 تنظیف ایدہ اثر حرارت ققی عدده ظهور ایدر اید اول  
 عدده مواظبت ایلدیه تا که جذبات الهیه ظهور ایدہ جذب  
 ظهور ایلد که کند و بی جذب بیه و یوب ذکر می ترک ایدہ تا که  
 افادت بولوب اول حالدن مرور ایلد کند و بیه کلد که بینه  
 ذکر ایلد مشغول اولد حضرت جامی بیورر که بدن بر کره  
 کلمه لا اله الا الله صادر اولد یکله محمد رسول الله و میش  
 اولیام یعنی هرگاه که لا اله الا الله ذکر ایلدیم بهر حال محمد  
 رسول الله دیدیم و لا اله الا الله ملاحظه اولد قدیمین صدر و ده  
 ماسوا الله نظر نفی ایلد ناظر اولوب بسا رصده الله قلب اوزره

ضرب اولد

ضرب اولد قد اثبات حضرت احدیت و اباقی ذات الهی  
 ملحوظ اولق و بعد ازین عدد و معین خاتمده محمد رسول  
 الله کلمه سنی وسط صدره ملحوظا محرزا و لمق شرطه و قمار  
 حضرت محمد الف ثانی محمد رسول الله کلمه شریفه سنی وسط  
 صدره یوز عدده بر تحریر ایتمکد و مراتب توحید و جده  
 مبتدی معنای توحید شریفی لامعبود الا الله و متوسط  
 لامقصود الا الله و رتبه عالیہ فانی الله و اولان منتهی  
 لاموجود الا الله ملاحظه ایتمک لازمہ حاله نذر و الحاصل  
 بو توحید شریفدن مقصود اصلی نفی ماسوی الله و اثبات  
 ذات الله در اکل و شرب و نگاه و نوم و بقیظ و قیام  
 و قعود و آیاب و ذهابده و جمیع حالده مہما ممکن قلبا  
 بو ذکر ایلدیه شتغال سعی و همت اولد رقی بر در جویہ و ارکد  
 ذکر قلب صفت ذاتیہ سندن اولوب هر چند که بو ذکر  
 فراغه سعی اولد فراغ ممکن اولمان بو حالات منشور  
 و لا یتدر بو ذکر دن غرض مذکوره مستغرق و جذبات الهیه  
 ظهور بینه کمال خضوع و خشوع و تذلل ایلد منظر اولمقدرد  
 خفی بیورر لیه که ذکر لسان قشر و ذکر قلب لب و ذکر سر لباید  
 عاقل قشره قانع اولوب البتہ لب طالب اولور که حقیقت  
 ذکر در یعنی ذکر مذکوره مستغرق و مستہمک اولمقدرد  
 عبارتدر حضرت جامی روح الله السامی بیورر لکه قطع  
 خوش نکلد ذکر تو بر نو شود در بیورر نفس تو مقدر شود



اندیش کثرت ز میان دشواری ذکر همه ذکر مذکور شود  
 بوعنایت الهی توفیق مع السعی ایله حصوله کلوزارباب  
 ذوق معلوم اولان حال اندر تنزیل **خفی** بیورلیک طریقی  
 علیه نقش بندیده اصول ذکر اوج مرتبه اولوب ذکر لسان  
 و ذکر قلب که سالک مخصوص ذکر کردن اولمغله بالاده  
 تحریر اولدیغی اوزره ایکیمی بامثل افیه تلقین اولنور  
 بر دخی ذکر سر در که سر تلقین اولنور مرتبه کماله رسیده  
 اولدقد ذکر قلب نو ذکر لسان جمع ایدوب بوجمله  
 اشتغال تهلیل تعبیر ایدر بربوبدن ماعدافروع طریقین  
 اولمق اوزره بعضی ذکر دخی وارد ذکر آره ذکر حیرت  
 وز معیت نو ذکر ضروری که بوندرک نه اولدیغی  
 و صورت اشتغالی تعلیم حضرت پیر ایله معلوم اولان  
 حال اندر دخی سالک مبتدی فرائض و سنن  
 غیر فضائل اعمالدن بر شئی ایله اشتغال ایتمیوب  
 انجی ذکر ایله مشغول اوله و متوسط اولور ایله صلوة  
 نوافل ایله اشتغاله بآس یوقدر و منتهی تلاوت قرآن  
 ایله اشتغال ایدر لکن مبتدی و منتهی جمله سلاک طریق  
 اصحاب لیلدن اولمق شرطه ثلث اخیر ده قیام ایدوب  
 اون ایکی رکعت دن هر قاج رکعت مقتدر اولور ایله  
 تنجی اولدق ادا ایدوب وقت سجده ذکر شریف اشتغال  
 ایدر البانی احیا و جمعه و رمضان شریف و وقت سجده و

حقد زارباب دیوان الهمیدن اولان ذوات اول قفله  
 آگاه بولمق لازمه حال اندر بودخی مجرب ذکر شریفه  
 ثلث اخیر ده اشتغال ایدر ایله اول کون احتشامه ذکر  
 ذکر شریفه موقف اولوب و اگر بین العشاء بین اشتغال ایدر  
 ایسه اول کیم اکثر اوقاتی ذکر شریف ایله گذاریمکه موقوف اولور  
 و اعتدالهادی الی سبیل الرشاد **فصل اول از رکعت سوم**  
**در بیان تفرقه و موافق ذکر و تدبیر آن واقعه و انبساط القلب**  
 معلوم اولد که سالک راه حقده دایما ایک حالدن خالی ایلما  
 گاه انبساط و گاه انقباض بودخی مبتدی و متوسط و منتهی  
 حاله نظر ادر اولامبتدی واقعه اولان حاله توسط و بعضی  
 و خوف و رجالتعبیر اولنور و متوسط حاله انبساط و انقباض  
 و منتهی حاله تجلی جمالی و جلال تعبیر اولنور بوجالتک  
 تفصیلی شود و جمله در که سالک سلوکنده گاه ذوق و شوق  
 ایله اورادی اولان اسم شریفه اشتغال ایدر اکابر طبع  
 اولنور و گاه بر فتور و شستلک واقع اولوب بر جمله  
 طبعی ذکر استمر و طبیعتده تفرقه و وسوسه پیدا اولوب  
 در لور در لور فکر ظهور ایله افکار ما سوز نور لری باشد  
 او شوب ذکر و فکر دن قالور اکا بعضی تعبیر اولنور و خواطر  
 و ورت قسمه تقسیم ایشلدر که خواطر نفسانی و خواطر  
 شیطانی و خواطر ملکی و خواطر حقانی تعبیر اولنور و بون  
 فرق سالک مبتدی کوره مشکلدر لکن معلوم لری اولمق



ایچون آورده زبان خامه بیان قلندر از اولاً خواطر و او را  
 و وسوسه قلبک تحت زده وارد و واقع اولورایب نفسانید  
 و اگر قلبک صول جانبند کلورایب اول خاطر شیطانی  
 و اگر قلبک صاع جانبند کلورایب ملکید و اگر فوق قلبک  
 کلورایب حقانی و قبیل الهامند و نوری بواسطه اوزره  
 فرق ارباب کمال حالی اولوب: ایچ بو خواطری فرق بر  
 اسهل طریق دخی دارد که اکثر شهوات تلذذات و فکر  
 دنیا اولورایب یعنی خلاف شرع و مغایر رضای حق اول  
 خواطر اولورایب بهر حال نفسی شیطان فکر بد و نفسی  
 شیطان خواطری دخی بر بر لریدن فرقی شود و جمله در که  
 اگر نفسانی ایب بر اوزره مصر اولوب آخره تجاوز  
 ایتیز و اگر شیطانی ایب اصرار بولمیب بر آخر عصیان  
 تجاوز ایدیز مثلا نفس شراب ایچک و وسوسه سی و بر سه  
 مصر اولوب و ایما شراب ایچ دیو ابرام ایدیز اما اگر شیطانی  
 وسوسه دیر اینه بر کره شراب ایچ دیو ابرام ایدوب اگر ایب  
 مفقود اولوب قبول اولماز ایب مثلث شرعی دیر که  
 مثلثی تکلیف ایدیز بوکا دخی رخصت بولمز اینه عاقل  
 قطره سی حرام و کلن سکر تبه سده و ارمق نه لازم دیر که  
 عراقه ترغیب ایدیز بوکا دخی ظفر باب اولمز اینه عنبریه  
 و سایر ارواح خبیثه که اغاج قاو فی روحی معدیبه قوت دیر  
 دیر رک آنلری ترغیب ایدیز بو دخی اولمدیغی صورته

افیون

افیون و معجون خلاصه عنبر حبه دک تنزل ایدیز شیطان  
 حیل کار و نفس بلید احمق اولوب شیطانک مرادی عیصا  
 ایتدیرک اولد و عنده بنا بولید حرکت ایدیز بو فرق فایده سی  
 بودر که وسوسه شیطانی اولدیغی معلومک اولد قد  
 استعاده ایله مندفع اولور سایر سباب دفعه احتیاج  
 قالماز استعاده ایله اشتغال ایتدیگی آنده بو وسوسه  
 دفع اولدیغی نفس جلیل ایله ثابتد و خواطر ملک ایما عباد  
 و طاعات و ذکر الهی مشوقد و خاطره خاقانی دخی  
 حب الهی و محبت رسول الله و عبادات و طاعات و ترک  
 معاصی ایله ظهور ایدیز بو خواطر اربعی بکرک و نفسانی  
 کلیانی ایتک لازم حال سالکد ذکر الله ایله اشتغال  
 جمله دن افضلدیز بمقامه برسوال وارد اولور که خواطر  
 خاقانی اولدیغی صورته سلبی نه و جمله لازم اولور حبه  
 و بر بلوک حقی ایچون خاطره خاقانی بی سلب جایز دیر مثلا  
 فرض کفایه فرض عین ایچون ترک اولدیغی کبی خلاصه کلام  
 افکار و خواطری کلیات ترک و سلب ایدوب همان ذکر حقه  
 سعی اوزره دقت ایتک سالک ابرام و الزم و بو خواطر  
 دفعه طریق و تدبیر اولد که سالک ذکر شریف ایله اشای  
 اشتغالده فکر ماسوی و خواطر ظهور اید که همان اشتغال  
 ایله مشغول اولد اگر مندفع اولماز اینه تجدید و وضو ایله  
 اگر مندفع اولماز ایب غسل ایله و اگر مزاجنده مساعده



اولوب علتدن خوف ایتمه ایسه صواق صوابه غسل ایتمه نیک  
 فواید عظیمه سی وار درینه منافع اولم ایسه اخذ طریق  
 ایلدیکی ذات شریفه متوجه اولوب بو خواطر و موافق دفعی  
 لسان قلب ایل نیاز ایلیمه اگر منافع اولم ایسه لباسنی تبدیل  
 ایدوب البسه طاهره ایلیمه بر خالی محله ایلکی رکعت نماز  
 قیلوب ذکره اشتغال ایدره کمال خضوع و خشوع  
 و نیاز ایلیمه درگاه اولو هیئتدن بوقطیعه نیک دفعی نیاز ایلیمه  
 اگر منافع اولم ایسه قرق الی کره قوت و جمعیت خاطر  
 ایلیمه جهرا بافعال اسم شریفه مشغول اولوب منافع اولم  
 ایسه نفسنی زور ایلیمه بورنندن ایچر و نیجه منافع اولم  
 ایسه جهرا کلمه لا اله الا الله ایلیمه مشغول اولم اگر منافع اولم  
 ایسه معلوم اولم بوانقباض حقایق نیر و سالک خیر اولور خالی  
 اوزره ترک ایلیمه ابومدین مغربی قدس سره حضرت مری  
 بیورر لکه لاینکر الباطل فی طوره فانه بعض ظهوراته  
 لکن سالک مقتضای قصوری اولور حقنه عقوبات  
 اولان تفرقه و انقباض حقایق فرقی اولم لکه اگر مقتضای  
 قصور و عصیان دن ایسه عیاذ بالله تعالی طبیعت ذکره  
 بوجه میل ایتیموب لکن هو او هو سه دایره شیلوه کمال  
 اوزره رغبت ایدر مثلا احب ایلیمه الفت و صحبت و سیو صفا  
 و اکل و شرب و سایر مشتهیات نفسانیه یزراغب اولور  
 و اگر انقباض حقایق اولور ایسه نه ذکر و عبادت و طاعت

بایل

مایل اولور و نه الفت صحبت و تکرار ذات نفسانیه و جسمانیه  
 رغبت ایدر بهمان بر سستلک و ذوق سستلک و حزن و اندوه  
 حاصل اولور خلاصه سالک بهر حال بواکی حال دن خالی اولم  
 که بالاده تفصیل اولم یعنی اوزره انقباض و انبساط دن  
 عبارتدن انقباض ظهورنده کرا اریان قلند یعنی وجهه دفع  
 و رفعه سعی ایدوب اگر منافع اولم ایسه ادا سنده عذر  
 اولم ایان مامورات شریعیه بی تادیبه ایدوب بوانقباض  
 حقایق دفع اولم نه قدر صبر ایلیمه بعده ازین یه ذکره  
 اشتغال ایدره بو حالات اکثر قصور دن ناشی واقع اولور  
 بوانقباض حقایق نیر و یوسوسه مشیطانیه به تابع اولوب  
 ذکرندن قائمیه و دایما سعی و درش اوزره اولم زیرا انقباض  
 طریقت نادر واقع اولور اگر اشتغال ایلیمه بر شئی ظهور  
 ایدوب اولم نمانده ذکر دن دور اولم جغنی سالک مبتدی  
 ادراک ایلیمه اولم کاره مشغول اولم از دن اولم بود عایی  
 اوقیوب بعده ایلیمه مشغول اولم امیدو که کند و یه  
 غفلت یول بولیمه اللهم کن وجهی فی کل وجهه مقصود  
 فی کل قصد و عایشی فی کل امر و ملاذی و لمجانی فی کل هم  
 و شدة و تولى تولى محبة بعناية منك اللهم يا دافع الهم  
 ارفع عن بصایری حجاب لاغیاء الهمی الهمی خلصنی  
 عن الاشتغال بالمال الهمی و ارفی حقایق الاشتغال  
 وصل علی سیدنا محمد و علی آل سیدنا محمد و آله و صحابه اجمعین



فصل ثانی از کرم سوم در بیان کلمات قدسیه حضرت ایشان  
 قدس سره ابرار هم ارکان طریقت علیه نقشبندیه و اهل حق  
 اوزره لفظاً مختصر و قلیل و معناً کثیر الفوائد و جامع الکلمات  
 بوکلمات قدسیه مبارکه در که بیان اول نور هوش در دم  
 نظر بر قدم سفر و وطن خلوت در انجمن یا ذکر و بازگشت  
 نگاه داشت باید داشت و قوف زمانی و قوف عددی  
 و قوف قلبی بوکلمات قدسیه رئیس الطریقه خواجه عبد  
 الخالق عجد وانی قدس سره حضرت تنیک در دیو مشهور در  
 لکن بعضی عزیزان و قوف ثلثه دن ماعدت سکرزی حضرت  
 خواجه مشار الیه همک و باقیسی سایر خواجگان عالیه  
 حضرت تنیک در دیو نقل ایدر لر و امام طریقت حضرت  
 شاه نقشبند قدس سره افند در بوکلمات قدسیه تنک  
 سکرزینا اعتبار بیور و ب و قوف قلبی بی دخی خواجه عبد الخالق  
 عجد وانی حضرت تنیک کلام شریفی اوزرینه ضم و طقوز  
 عده ابلاغ بیور مشرور و بوکلمات قدسیه تنک  
 معنا سید تحقیق ساکنه امر اهدر و قوف عددی  
 و قوف زمانی و جسم نفس ساکنه لازمه حاله دن و کدر  
 هوش در دم با سوا نقاسدن عبارت در یعنی هر نفسک دخول  
 و خروج و غفلت اتمیوب رب العالمین حضرت تنیک  
 حاضر سید و نفسی دایما آگاه بخلق ایله آلوب ویره وایکی  
 نفس بیننده دخی غفلت بیول ویر میوب جناب حقه

بصر بصیر

بصر بصیرت ایله ناظر اوله خواجه عجلیدند احرار قدس سره  
 حضرت تنیک بیور لر که بنا طریقت نقشبندیه نفس  
 اوزره نور و مرید صادق حفظ نفس تنک و دایما نفس  
 الدقیقه حقله اولوب دل گاه اولق فرض طریقت خلوت  
 در انجمن ظاهر خلوت باطن کجی تنک معنا سی بو طریق  
 نازینده اختیار خلوت و اربعین بو قدر انجمن در همه جا  
 با همه کس در همه کار میداد نهفته دل بجانب یار مؤدیه  
 دایما جناب محبوب حقیقین غافل اولمیوب ظاهر هر حق  
 ایله و باطنی حق ایله اولمقدور دست بکار دل بیا زول بدلد  
 خلاصه کلام نه حاله اولور ایله و کیمک ایله صحبت ایدر  
 بر آن حقین غافل اولما معده در سفر و وطن بودخی ساکن  
 طبیعت بشریه و اخلاق رومیه دن صفات ملکیه و اخلاق  
 حمیده نه نقل و نهضت ایلمک در بو طریق نازینده طریق  
 سایر کجی سیر و سیاحت اولمیوب بو تنک سیر و سیاحت  
 وطن نازنده در مکر و مرشد کامل جستجو سچون اوله و دخی  
 وطن اصلی که عالم حقیقت در دایما اول طرف عزیمت جل همی  
 صرف اتمک در سفر و وطن تعبیری بعضی عزیزانیک روایت  
 نظر بر قدم بوکلمه شریفه تنک معنا سی سالک نظری دایما  
 قدمنده اوله که اوایل سلوک دن نهایت کوز و یکوب همی  
 نهایت طریقت حواله ایلیه و اول طریقت توبه و انابه و نهایت  
 تسلیم و رضا در بوکلمه مقدسه مذکوره تنک معنا سی بر

نقشبندیه



و جمله دخی تعبیر اولوز سالک نره به عازم اولور ایسه  
 دایما نظری قدمه اوله یعنی اوکته بقعه اطرافه نکران یتیمه  
 یعنی اطرافه نکران اولوب نظری بریشان یتیمه زیر اطرافه  
 نظریه کجه طبعیتک ملایمی بعضی شیلری کوروب میل قلب  
 پیداوبادی بریشان و تفرقه اولوز طرف سائیده بکنای  
 و مولوی سکه لرینی کوز اوزرینه دک ایندرمه لرینیک  
 سری انجی اطرافه باقی حق ایچوندر بو طریق نازنینده  
 تغییر لباس و سکه و خرقه اولمیب امان نظری خلاف  
 رضا محلدن محافظه ایچون دایما نظری قدم ایله امرایدر  
**یاد کرد** بو کلمه طیبیک معنا سنی کرک لسانا و کرک قلبا  
 دایما حضرت حقی ذکر اولوب بران ذکر حقن غافل  
 و زایل اولمقد حضرت مرشدن جبرائو یا خود خفیه  
 اخذ ایلدیکی اسم شریفه حضور و شهود ایله مشغول اوله  
 و ذکرن مقصود قلبا تعظیم و محبت ایله حقن دایما  
 آگاه اولمقد **بار کشت** بو کلمه مقدس نک معنا سنی سالک  
 هرگاه که قلبا ماذون اولدیغی اسم شریف ایله مشغول  
 اوله بالاده ذکر بکنده تفصیلی مرور ایلدیکی اوزره مقتضای  
 مقام ذکر ایله یا خود اوج یا خودیدی هر قاج عدده  
 فیصل و بر راب لسان قلب ایله برکزه اللهم انت  
 مقصودی درضاک مطلوبی دیه بعضی ذوات ذاکر  
 ذکر قلب ایله مشغول اولدقده بودعانی بر وجه محرر لسان

ذکر انک

ذکر انک در دید یاز لکن شهر و آوی اولان قلبا درو معنای  
 الهی مقصودم سن سن و مطلوب انجی رضای شریفک  
 دیکدر **نگاه داشت** بو لفظ شریفک معنای شو و جمله دره  
 سالک نزمان ذکره اشتغال ایست علی الدوام خواطره  
 مراقب اوله و وقت ایله که بر آخر فکر و خاطره خطور یتیمه  
 زیر اهر بار واقع اولور که سالک ذکر کند و بی ذکره مشغول  
 ظن ایدوب برده آگاه اولور که فکرینی بر آخر شنی ایله مشغول  
 بولور بو حالدن یعنی انشای ذکره بر آخر فکر و خاطره  
 کما مکدن کند و بی محافظه ایتمک الزمدر **یاد داشت** بو کلمه  
 مبارکه نک معنا سنی دایما ذوق وجدان و محبت و خضوع  
 ایله حضور مع الله سعی ایتمکدن عبارتدر **وقوف زمانی**  
 بو کلمه مبارکه نک معنا سنی دایما محاسبه نفسیه یعنی صبح  
 و شامده سالک کند و نفسیه بر محاسبه بایدوب بو کون  
 و یا خود بو کیمی وقت نه کونه مرور ایلدی دیو تفکر ایله که  
 اگر اکثر اوقات عبودیت حضرت حق ایلمه و رایتش ایست  
 مسرور اجناب پروردگار حمد و شکر ایله و اگر هوا و هوس  
 ایله مرور ایتش ایست کند و بی لوم ایدوب و مجنون و مغمو  
 اولوب توبه و استغفار ایله مشغول اوله بجز شام و صبح  
 دکل بلکه هر آنده بو محاسبه ایله مشغول اوله زیرا هر آنده  
 مظهر رحمت و عنایت حق ایست حق ایله اشتغال موفقی  
 اولوز بوق مظهر قهر و غضب حق ایست ماسوا ایله اشتغال



ایدر بو کیفیت حضرات ایشان وقوف زما فی تسمیه ایرو  
شرط عدا ایدر لر وقوف **عدوی** بو کلمه شریفه نک معناسی  
ذکر قلبک عدو دینه رعایتد یعنی کیفیت معهوده نک  
ذوقه وصوله اقتضای حال سالک اوزره او جده  
و بشیه ویدی ده تا یگر می بره وارنجیه قدر اعداد ده برکده  
محمد رسول الله دیوب یاد کشت ایلیه یعنی اللهم انت  
مقصودی دعاسنی لسان قلب ایلد قرأت ایلیه لسان  
قلب ایلد تعداد ذکر اینک قلبی شغولیت آخر دن محافظه  
ایچون شرط عدا ایلد کلامی مثل لول لازم دکلر دخی ویشلر  
لکن هر حاله بی محمد رسول الله دیوب اللهم انت مقصود  
دعاسنی او قومق لازم در خلاصه کلام مقصود وایما  
حضور مع الله و دوام آکا هیدر و السلام وقوف **قلبی** بو  
کلمه مبارکه نک معناسی سالک کرائتای ذکره وایما قلبیه نظر  
اولوب حضور مع الله و دوام آکا هی ایلیه ذکر ایدوب  
فکر ماسوا قلبه کلام مسنة اهتمام تام و مفهوم ذکره فکر بینی  
اشتغال اینک و بران کلیدن غافل و لما مقدر امام  
طریقت حضرت ایشان جناب شاه بهاء الدین نقشبند  
حضرت لری وقوف زما فی وقوف عدوی و حبس نفسی قید  
بیور میوب لکن بالاده تحریر اولندیغی اوزره حضرت  
عبدالحق عجد وانی جناب اینک هشت کلماتی و بر دخی وقوف  
قلبی فی شرط اعظم رزویو بر مشلر و الله الهادی لی سبیل

فصل ثالث

**فصل ثالث از کرم سوم در بیان واقعات و منام خفی**  
اولمیکه طریق نازنین نقشبندیه ده طرق سایره کبی منامی  
طریقت منامات و واقعات دکلر یعنی طرق سایره ده  
تبدیل اسماء و قطع درجات واقعات ایله اولوب وائره اسماء  
منام دلالته اداره اولور و خلافتی خفی واقعات ایله  
طریق نقشبندیه ده بویلا و میوب اینجی وجه خاصه تو جهده  
بو تقدیر چه منام و واقعات اگر چه اصول طریقتدن دکلر  
لکن عالم معنادن سالک حقنه بعضی ترغیب و ترهیب  
آرانه اولند قدر معلومی اولمق فایده دن غیر خالی و با خصوص  
کنونی تربیه و تسلیک قیدنده اولان سالک لر و می ظاهر  
و جلی و المغله باب معنادن دخی بر شمه بیان آغاز اولندی  
الواقعه ما یری من عالم الغیب بای وجه کان یعنی واقعه  
اولدر که عالم غیبیدن سالک آرانه اولند نه و جمله اولور ایسه  
اولسون و واقعه ایلد رؤیا نک فرقی ایکی و جمله در بر می صور  
و بری معنوی فرق صوری اولدر که واقعه باین النوم و یقظه  
اولور یعنی قوه ذرا که انسانیه حواس ظاهر دن کلیت  
منسلح اولور و فرق معنوی اولدر که قلب حجاب صوریدن  
مجرد اولوب روح ناظر بنور الله اولور و تبه ده گاه الهام و گاه  
دخی دل و گاه قایلی معلوم اولمیه رقی هاتف غیبی بر کلام اسماعی  
و گاه قلبه مجرب بر معنا بولمق ایله اولور و بومقامه بعضی  
چندن دخی خبر و بر لر بود واقعه صدقه اقرب اولوب غلب



تعبیر اقضا ایتم: وگاه تعبیر اول نور رؤیا اولد که حواس بشریه  
کلیا منسلخ اولوب انسان بو عالمده قطع علاقه ایلد که  
روح عالم مثال دخول و رؤیت ایدر بورؤ یا بجه قسمه منقسم  
بر قسمی عالم حسدن منسلخ اولوب عالم مثال متوجه اولد  
مقدامو عالمده حسن ایلد یکنی حوائدن بعض نفس و بعض  
شیطان واسطه سیله خیال بر صورت با غلبه و قوه  
انی حفظ ایدوب بیدار لوق ده عقله عرض ایدر بونوعه صفات  
و احلام دیر لرؤ بونک دخی انواعی واردر بونوعه رؤیای  
دیر لرؤ مثلا بر کسنگ کند ویدایا غلو همتی اولوب طبیعتک  
دلخواهی اولد یعنی طریقک سرکاری و خدمت پادشاهیه  
اولان خدمه حضور پادشاهیه بولوب بوا مره ماموریتنی  
کورک کبیر و بر بونوعه دخی رویای و همی دیر لرؤ اولدخی صفات  
و احلام قبلند ندر مثلا فقیر اولان کس غنایه متعلق شیلر  
و عالم معنده سنگ قسمتک بغداد ده در یا خود فلان  
وار بونی سوبله اعتبار بولورسن کبی معنا لکورک  
و طلبه علوم مدن اولان شخص سن مجتهد اولورسن و سر  
اولورسن بویله حرکت ایلد کبی بعض تنبیهلر مشاهدیه  
و یا خود درویش ندن ایسه عرشه عروج و در لوب در لوب  
انوار مشاهدیه و سن رتبه اجتماعه کلک و مجتهد طریفسین  
دیو شیطان و سوسه سید بود اعیله لره دوشمنک خدام  
پادشاهیدن اولوب اندرون اغواتندن اکیون کند و بی سحر

اغاکورک

اغاکورک و زعماء و قیوچی باشیلردن اولوب وزیر اولمش  
مشاهده ایلد کبی معنایه رؤیای همت در رویای و همی  
دیر لرؤ دخی سودوی اولان شخصک سیاه و مظلم و دغوی  
قرمز و صفرو یکن صاری و بلغی یک بیاض کورمه سنگ  
اعتباری اولوب بونلر جمله اصغاث و احلامدن معدود  
و دخی بهار و خزانده کوریلان رؤیایه اعتبار بوقدر زیر  
اول قتلده طبیعت اختلاف و اختلاف اولورده و فاما بالا  
تعداد اولان اقسامدن اولمیان رویای صالحه ساک  
جزو نبوت و زواج قسمه منقسمد بر روی اولد که تعبیر حاجت  
دکلر یعنی کوریلور بوجال بعض ناس ده واقع اولورده  
طبیعت تسمیه ایدر لرؤ و ساک طریقتده هزار واقع اولور  
حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوه والسلام جنابلرینک  
حضرت فریح الله یعنی اسمعیل علیه السلام جنابلرینی ذبح  
رؤیاسی کبی و ایکنجی نوعی بعض تعبیر تا ویله محتاجد حضرت  
یوسف علی نبینا و علیه السلام حضرتلرینک رویای مشهوره لری  
کبی و ایکنجی نوعی تمام تا ویله محتاجد عزیز مصر کور و یکنی رؤیای  
وزندانده ایکنی شخصک کوروب حضرت یوسف علیه السلام  
تعبیر ایدر و کلری رؤیای کبی بود افتعانک رؤیای صالحه میدر  
و سوسه شیطانیه و اصغاث و احلامیدر فرق اولمسی  
انجی معبرک و جدا نده ظهور ایدن حالت ایلد در لکن بو  
تعبیر پرواستادون اخذ و نفس مرشد ایلد اولور کند و کند



تعبیر نامه و کتاب ایلد اولور شیلدون د کلدره ورمابین  
 و فلاسف و بر ائمه و بونلر امثالی ارباب ریاضاتک و فی  
 رویا لری اکثر اولور که واقع مطابق اولور و امور خلق  
 و بعضی حوادث کونیه دن خبر ویر دکلری عینی ظهور ایدر  
 و تزکیه نفس و قوت مزاج ایلک کشف صورته بعضی غیبات  
 شیلر مشاهد ایدر لکن بونلر استدراج مقوله سنددر  
 یعنی مؤمنیک رویا سی سبب فوز و فلاح و قرب حق  
 و بونلر کبی بادی دوری حق و سبب خذلان و نفع و زیان  
 من دکلک و دخی عوام ناسر اغوائی شیطانیه دن اهرل و تنده  
 شیلر واقع اولور که حدی اولمیان ترتیب لرده کند و بی کور و  
 غور ایلر هزار بلایا و غراز مثلثا مشا هر کبایا بل للهدن بر ذلت  
 شریف کند و تک الی ابوب حضورنده طور و معراج  
 عروج ایدر و ملائکه کرام کند و یه سجده ایدر بونلر سبب رویا  
 و همی مقوله سنددر منقولدر که بر ذلت کور و رشک کند و بی  
 هر کجی کند و بی ملائکه کرام کلوب بر براق ایلر معراج کتور لر  
 و عرش و فرش و جنت و جهنمی جمله کورستر لر ایش بونی بڑته  
 نقل ایلکده اول ذات براق کلوب سنی آسمانه کتور کده  
 بر کره اخوند باند من الشیطان الرجیم دی و یوامر ایشلر شخصی  
 مذکور بود واقع شیطان میزد و یو منفعل اولمشلر و دخی  
 شیطان اولوق لازم دکلر لکن استعاذه ایلر که ضرری  
 ندر بر کره کره استعاذه ایلر و یوجرا ایشلر شخصی مذکور

نصیح

نصیح عزیز ی قبول ایدوب نینه براقه و کوب ایلر سدره منتهای  
 وصولنده خاطرینه کلوب بر کره استعاذه ایلکده کور کره  
 خانه سی جوارنده بر مزبنا و بر کارینه کاهی و ارامش کند و سی  
 اولجلده قعود ایشلر فی الحقیقه بوبله تلویحات شیطانییه  
 ایلر واقعات جوق اولور بونلرک تمیزی انجی بر و مرشد  
 عنایتینه منوطدر و بوانواع مناماتی فرق ایلک تعبیر نامه  
 وفق تعبیری بلک ایلر اولمیوب حق و باطل تمیز وجودانی بر  
 حالتدر و طریق نقش بندیه ده طرق سایره کبی اولمیوب  
 همان سالک خلاف شریعت و مغایر طریقت وضعی ظهور  
 ایدر ایلر آتی رویت و ترقی و تدبیری ثبات ایدر و دخی  
 سالک حتی اولان انجی کند حالنی کور و تارتیه کماله رسید  
 اولمد فیه آخرک حالنی و آفاق و حوادثی مشاهد ایده و  
**تعبیر نامه** بوفن تعبیر بر در یائی بی بایاند کره بور سال مخفیه  
 تک بیان تحمل یوقدر لکن دریادن بر قطره مثلث سالک  
 حقه لازم مرتبه بیان و شروع اولندی ای طالب حق  
 ارشد کمال معلومک السونکه بو تعبیر منامه برفاج فایده  
 واردر یعنی سالک هر مقامده کند و ترقی و تنزلی و علو  
 و سفلی و حق و باطلی و وجد و شوق حالاتی و صفات بشری  
 و سبعی و ملکی شیطانی و الهامیدن قنقی منزله اولدیغنی  
 بیلوب مقتضای حال کوره حرکت ایدر اولاسالک صفات  
 خاکی مروارثا سنده یعنی مقام نفسه معناده جامولر



مخلدند و بولانی صول و مظلم بر اثر عمیق موقعلد و در  
 شهر لر و خراب خانه و پست و بلند جایگاه و اینچ بولدر  
 عبور ایدر و مهیب صورت اشخاص اینجک عو غایمک  
 و یوکسک طاعلردن آتلق و بونک امنالی خوف واقع لکورد  
 و هر صفات که کند و به صفت غالب اولمشد رانی مشا  
 ایدر مثلا صر صوطع غالب اولورایه قار کج و قور و فاره  
 و خست و ظنت غالب ایسه ایو و خنزیر و عداوت  
 غالب ایسه یلان و عقرب و کج غالب ایسه کلک کبر  
 عداوت غالب ایسه ارسلان و قیلان و نفسانیت و  
 غالب ایسه خرد و سن و غضب غالب ایسه پارس کلک  
 بر نو عید و بهیمت یعنی اکل و شرب و نوم و راحت غالب  
 ایسه قیون و تجلات و لباس فاخره به ابتلا غالب ایسه طایس  
 و حید و خدعه غالب ایسه تلکو و شغال و طوشان و هزار مذاق  
 و مضحک غالب ایسه میمون و شبک مشا ایدر و اگر  
 کورد و کی حیوانات کند و به مسلط اولورایه بوصف کند و  
 غالب اولش و بولری هلاک ایدر کورایه بوصف کند  
 کجش اولور **ایکج** مرتبه صفات هدایتد و مقام دلدر سینه  
 و چشمه و حوض و باغ و باغچه و عالی قصر لر و آب صافی  
 و جواهر نفیسه و کواکب و ماه و آسمان مشا ایدر بولدر  
 جمله دلک صفات **ایکج** مرتبه رتبه روح در انوار بی نهایت  
 و نامتناهی عوالم سیر ایدر و آسمانه عروج و بی کیفیت و بی

مخلد

مخلد و بی جسمانیت غرایب و تجلای روحانیت قاشا ایلر  
 بونکر جمله سی روحک غایب لیدر **دو** مرتبه **دو** مرتبه  
 شمع لر و شعله لر و بر قلر و بیلدرم و سوزش لکورد بوندن  
 دخی عبور ایلد کده **دو** مرتبه مشا ایدر افلاک و بر آسمانه  
 بر آسمانه عروج و جرح فلک ایلد دور ایدر و ستاره و ماه  
 کورد بوندن دخی مرور ایدر **دو** مرتبه به وصولد و مطا  
 ملکوت و مشا ایدر ملائکه و آواز و آفاق و معاینه  
 و دوزخ و رؤیت عرش و کرسنه مظهر اولور و بوقایده  
 بعضی مشا دخی مشا ایدر کده قیاس ایلد تقسیم اولما  
 و جمله سنگ افاده و تعبیری امر محالدر زیر اینر شخصک  
 حالته و مقامنه کوره واقع اولور مثلا باغ و بوستان کورد  
 و میوه لری خام هنوز طاعات و سلو کنده قصوری اولمغه  
 دلالت ایدر و طیران ایدر لکن بر باریک بولدرن مرور ایلر  
 سلو کنده نقص و ضعف اعتقاد و لیلدر و اگر کدر کاهی بوز  
 با غلشی کورایه برودت قلب و قلت محبت و عشقه الدر  
 و اگر کج صاف و دریای عمیق مشا ایدر ایدرایه قلب صاف  
 سالکدر و صاغ جانبندن ویریلورایه لاشقا و ته دلالت ایدر  
 و در یخی بوز و جوارر لرایه عبادت و ابد تعالی  
 مرد و در لقیقت اولمغه دلالت ایدر و آخر بوست الباس  
 ایدر لرایه طریق اخر و فیضیاب اولور و یا خود آخر  
 استفاضه ایدر و اگر سلطان کورایه روحدر و اگر آفتاب

سعادته وصول یافتن و بولدر



و ما هتتاب کور رایسه نوز روح و نور قلبه زده اگر نوابت و سیاه  
 کور رایسه انوار طاعتند و اگر آسمان بی ستاره کور رایسه  
 صفای قلبه زده اگر سب کوروب سوار اولور رایسه دولت  
 سالک و مطیبه نفس در که اگر کسب و حاکم اولمش اولور  
 و اگر دوه کوره و اگر کرب اولور همت پرور و اگر علم کور  
 ایسه امر ظاهر و قوتنه و اگر درویش کور رایسه امر معناه  
 قدرته دلالت ایدر و اگر کند و بی شبان اولمش کور رایسه  
 رتبه ارشاده رسیده اولماسنه دلالت ایدر و اگر کند و بی  
 اولمش و یا خود سر بریده اولمش کور رایسه رتبه فایده و نونه  
 دلالت ایدر و اگر هفت آسمان تحتند به بحر عظیم مشا هده ایدر  
 کند و ماهی اولوب اول بحر ده شناور لک ایلین بحر رحمت  
 الهییدر و پور لکه بر سالک کور رسینه سی اوزره هفت  
 قدمه اولوب هر قدمه ده برین و برین و برینک اول قضا  
 مشرب و رتبه سی کند و به مقام تعیین اولند یغی مشا هده  
 ایتمکدر و چونک معنای واقعات تعبیر اقتضا ایتمه و دخی عالم  
 مشا هده ایدر که کمالیه مزین و منقش و غایت مرتبه خوش طرا  
 که قابل تعریف و کلدز و کمال مهابت اوزره در بوما قوله  
 مقامی ولایت صغرا ایلد تعبیر ایدر و دخی خفی بیور لکه سالک  
 کور دیک واقعات مقاماته و اختلاف اشخاصه تطبیق ایلد  
 تعبیر اولور یعنی بر واقعه بی بر شخص بر قاج دفعه کور زوهر  
 دفعه سنده مقتضای حاله نظر ایشقه تعبیر اولور مثلاً

بر سالک

بر سالک آتش کور سه کاه صفت غضب و آتش نفسدن  
 مورینه دلالت ایدر و کاه آتش عشق و شوق طلب ایلد  
 تعبیر اولور و کاه غلبه صفت شیطنت ایلد تاویل قلنور  
 و کاه آتش قیس هدایت و کاه آتش قهر و غضب جناب  
 احدیت و کاه مشا هده ایلد تعبیر اولور مشهور در که  
 ابن سیرینه اوج شخص عالم معناه کند و لرینی ازان  
 او قور کور دکلرینی تقریر ایلد کلرند برین ج و برین سرقه  
 و برین سو حال ایلد تعبیر یشلر بو معنادن سوال اولند  
 هر برینک مقام و حال اقتضا سنه تطبیق ایلد تعبیر اولور  
 دیو بیور مشلر و الحاصل اطفال طریقت هدایت حاللرند  
 بویله غذای روحانی ایلد پرورش یافته اولور لر بو اجلدن  
 بهر حال شیخ و مرشدده اشدا احتیاج در کار در که سالک  
 منامتنی کند و به عرض ایدر و نه وجهله تعبیر اقتضا ایدر  
 او ایلد تعبیر اولر کن اعظم طریقت مرشد در و احتیاجی  
 ضرور یابدندر که **فنا فی الله** رتبه سنه ایصال ایدر اولوقت  
 جمله قیود اندن ره بانوار ادا اولور و اصل سلوک دخی بودر  
 و الله الهادی لی طریق السوی بود دخی معلوم اولر که سالک  
 حالی ایکیدن خالی دکلر بو تقدیر چه کور دیک معناد دخی  
 ایکیدن خالی اولماز یا تره بیات و نند بیات و یا خود  
 تبشیرت در اگر کور دیک معناد تره بیات قبیلندن  
 ایستغفار ایلد اشتغال ایدر و اگر تبشیرت نوعندن



ایسه تشکرینه قیام ایلیه: و بوا فاده مز شیخ اولمد یغی حال کوره  
 والسلام علی من اتبع الهدی فصل اول از رکوع چهارم در بیان  
 مشاهدات و مکاشفات قال رسول الله صلی الله علیه و  
 سلم اجبوا بطونکم وودا الحرم وعودوا اجسادکم بوقت و الا ل  
 واطمنوا کبارکم وودعوا الدنیا لعلکم ترون الله یقلوبکم  
 حضرت خواجگان عالیشان بوحیث شریفه مراد  
 حضرت پیغمبری بگونه دیوبور رکعت انوار آثارها و صفات  
 الهی بلیظا هر و باطن مالا مال اولوب انوار وجود الهی فی  
 بصیرت اید کور کنه شهود و مشاهده دیر لری بیک طریق  
 بالاده مطور حدیث شریفک معنا سلیه تحقیق البقیان  
 ابن عطاء بوابت شریفک تفسیر نه بگونه حقیقت پیرا  
 اولور لکنه قوله تعالی ان الذین قالوا ربنا الله ای بالجاهده  
 ثم استقاموا ای علی بسط المشاهده ارباب حقیقت  
 مشاهده فی ایک قسم تقسیم اید بر قسمی صحیح و صحت یقیندر  
 و بر قسمی غلبه فطرت محبت جذب و استغراق شغف محبت  
 بر درجه یر رسیده اولور که جمله موجودات عین محبوب  
 اولوب محبوبدن غیری قطعاً بر شئی مشهود اولماز محمد  
 وسیع رضی الله عنه مولاه البدر جنان بلری مارایت شینا الا  
 ورایت الله فیه کبار اهل اللهمک الایات الله بعده و قبله  
 کلامی مشهود و متواتر و بونظر صحو و صحت قریبدر حضرت  
 شیخ شبلی قدس سره العالی حضرت تری بیور رکعت مارایت

مارایت شینا قد الا الله بوجلیات محبت بر درجه یر رسیده  
 اولور که محبت محبوبدن غیری بر شئی کورمز بوجلی محبت اید  
 اولور و بوحال محو و سکر و جذبه یر اقریدر بلکه عین سکر و  
 استغراق در منقولدر که زمان اید بر شخص فرزند بیه برابر  
 اهل اللهمدن بزانتک زیارت شریفه لرینه دارمش حضور  
 عالیله بر طبق غسل مصفا طور ریش دست شریفی  
 بوس ایدوب صبی مز بوزدخی بوس اید که کوزی غسل  
 دوش اولوب نیده دوزا و لشن عزیز حضرت تری طفل مذکور دن  
 او غلم اسمک ندر دیو سوال بیور دقلرنده بالدر دیو جواب  
 دیرز والده نک اسم ندر دیو سوال بیور دقلرنده ینه بالدر  
 دیو جوابی دیرز و در رس او قورم بین و خواجک کجدر  
 و فقی محله دن اولور سین دیو سوال اید کلرنده بال  
 او قورم و خواجک بالدر و بال محله سندن اولورم دیو  
 جواب دیروب خلاصه کلام الی یوم القیام سوال اولنه  
 بالدن غیری بلدیکی و کوردیکی و جوانی اولمد بقی تحقیق  
 اید که عزیز حضرت تری طفل مز بوزک بواخلاق و  
 روشنندن و استغراق دن خوش شلنوب بیدرینه خطا  
 اید بومعصومک صفت غالبه سی محبتده استغراق  
 و استهلا کدر و بوعلایم کمال ندر بزم حجه تربیقه و  
 ایلمسه کز جناب حقن امید در که ارباب کمال دن برده  
 عظیم القدر اوله دیو بیوروب تربیتی اید مشغول و مشغول



فی الحقیقه سیور قری کی اولمش رجعتنا الی المقصود اربا  
 شهودک حالی حوادث کونیه دن بر خادشیه دوچار  
 اولسه لر بصر لرئی اول کاری کور و ب اول اند بصیرت لری  
 حضرت کار ساز کرد کاری کور و ارباب استدل لک  
 اثر دن مؤثره و مؤثر دن اثره انتقال دلیل لری دیگر در  
 تقریر اولان کی دکلر طریق ارباب جذب مجتبه بو  
 طریق حجاب در طفلک حالی من احب شیئا الا بطلع غیره  
 و من عرف شیئا لا بهار ب عمره هر کیمک بر شیه شد تله  
 محبت الیه جمله اشیا هر حال نظر اعتبار الیه منظوری اولدی  
 بدیهی دن جناب پروردگار شان خصوصیت عنوان  
 حضرت نبوت بنا ای ده لیله معراجده بود جمله سیور مشدر  
 قال الله تبارک و تعالی ما زلغ البصر و ما طغی بوائت  
 شریفک تفسیرنده مفسرین کرام حضراتی ای من شده  
 شوقه الی الله تعالی عزوجل اید شریف ایتم شد در هر کیم  
 چشم سر بنی مجاهده ایله شهواندن ابوره جناب حق  
 سبحانه و تعالی مشاهده ده چشم سر فی کشاده ایدر  
 یعنی هر کیم باش کوز بنی حرامدن یومنه مشاهده ایله قلب  
 کوزی اچیلور جناب پروردگار قل للمؤمنین یغضوا  
 من ابصارهم سیور مشدر بوائت شریفک تفسیرنده  
 سهیل بن عبد الله ستری حضرت لری سیور لر کرم  
 غمض بصره عن الله طرفه عین لایهتدی الیه طول عمره

یعنی

یعنی بر شخصی کوز بو موب آجینه جناب حق دن غافل اولسه  
 مدت عمرنده هدایت بولماز بو مقامک تحقیقی محتاج  
 تفصیلدر لکن محکمک تحمل یوقدر اهل مشاهده عندنده  
 زمان مشاهده و معاینه بی عودن عقد ایدوب باقی زمانی  
 عودن صایم لر ایدر بید بسط طر و روح الله روحه السانی  
 حضرت لری سوال ایلد کلرنده دورت یا شندیم سیور مشدر  
 احباب تکرار سوال الیه یا شیخ سنک سنک بتمش  
 بتمش ایکن دورت یا شندیم دیو سیور کزک معنا سمی  
 ندر وید کلرنده حجاب سوادن ثرها بولوب زتبه علیه  
 شهوده و وصول دورت سنه اولدی بونی عودن بعد  
 ایدرم دیو جواب ویر مشدر کبر براری بکنفس با نام او  
 بهتر از صد ساله طاعت غیر او حضور الیه بکنفس حق ذکر انکه  
 غفلت الیه بوزیل طاعت ایلمکدن یکدر بو شهر الیه  
 حضور الیه عین ذکر در مثلا آسمانه نظر الیه مظهر اولدی  
 عظیم اسمنی مشاهده ایدر و در بایه نظر الیه مظهر اولدی  
 واسع اسمنی مشاهده ایدر و جویبار و چشمه سار و آب  
 خوش کواره ناظر اولسه حی اسم شریفنی مشاهده ایدر آت  
 نظر الیه قابض اسم شریفنی مشاهده ایدر و انسان کور  
 جامع اسم شریفنی مشاهده ایدر و علما دن بر ذرات  
 کور سنه شافی اسم شریفنی مشاهده ایدر و کفار دن برخا  
 کور سنه و یا با پس و رها بین کور سنه مصل اسم شریفنی

بابا داد  
 برفق



مشاهده اید و ظلمدن برین کوسه جبار و قهار و جلاد کوسه  
 محبت اسماء شریفی مشاهده ایلز خلاصه کلام اشیا  
 سایه دخی بود کا قیاس اولنه رق موجود اتدن بر شئی یوقدر  
 مظهر اسماء الهیاء و ملیه بناء علی لک اصحاب مشاهده هر  
 شبنک مظهر اولد یعنی اسم شریفی مشاهده بیور رلز و مشکاف  
 نک دخی مراتبی دارد اولا کشف قبور اولور قبور ده اولان  
 موتاک متعظم و معذب اولان برین کشف اید لیکن رتبه ده  
 کشف صدور اولور یعنی هر کیم ایله همصحبیت اولور ایسته  
 انک تر ضمیمه محرم و واقف اولور او حجتی رتبه کشف  
 الواحد یعنی الواح اسماء فی کند و یه نکشف اولوب  
 ستر قضا و قدره آگاه اولور و دخی دیگر مکاشفه عوالمک  
 حد و نهایتی یوقدر زخفی بیور ملیه که بومکاشفه دولته نایل  
 و بکنج فی کرانه و اصل اولنه نک طریق بود که بالاده بالذی  
 تحریر اولند یعنی اوزره آداب شریعت غزائی کما هی حقها  
 بعد الاجرا شرائط لازمه سبیل و شایخ حضرت انک تعلیم  
 و جمله انبیه قلبه مصلحه لا اله الا الله ایلد جلاد بیروب  
 حرارت ذکر تمام وجودی استیلا ایلد که نصکره استغفر  
 و کیفیت معهوده ظهور نده قلبه متوجه اولور زیادت حاله  
 اولابرق کبی بر نور لامع سریع السیر ظهور ایدوب آن  
 غیر منقسمه زائل اولور بر مدت بونج اوزر تجوب بعده  
 شمع و شعل کبی انوار مشاهده ایدر بعده خروءه کواکب

دبعده

وبعد کواکب درمی و بعده هلال و بعده ماه تابان  
 و بعده آفتاب رخشان کبی انوار ظهور ایدر بعده روزگار  
 تمام منور اولوب ارواح که کور شود بوند نصکره احوال و  
 کیفیت و کمیتدن مجرور و رنگ و لوندن عاری نور مطلق  
 تعبیر اولور بر نور ظهور ایدر و بعضا واقع اولور که و رای  
 حجاب قلب و روحدن قلبک صفاسی مرتبه انوار الهیه  
 عکس انداز ظهور ایدر چنانچه حضرت خلیل الله علیه صلوات  
 الله جنابک شان شریفنده نازل ولان فلما جن علیه السلام  
 را کوبا قال هذایه فلما اقل قال لا احب الاقلین آیت  
 شریفنک تا ویلنده اصحاب تاویل بیور لکه اولان نور شهود  
 مرات قلب عالیه نده نور خرد کواکب کبی ظهور ایدوب  
 اکا التفات بیور مدیلز بعد ازین ماهتاب کبی و بعد ازین  
 آفتاب کبی ظهور ایدوب اکا دخی التفات بیور مدیلز انی  
 وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض دیوب وجهت  
 الیه ید متوجه اولد بلز چونکه بوانوارک نهایتنده اولان نور  
 ذات الیه مشاهده اولنه ولده بر ذوق وجدانی و صفای  
 روحانی ظهور ایدر که تعبیر و تقریر ایله تقویم اولنور مقالاتدن  
 دکلر و بر وجهه عبار و تعبیه صغائر و حضرات یارانه  
 خفی و ملیه که بومش ماده و مکاشفه امر و قیدر لکن حسب  
 الامکان بود جمله تفصیل اولنه بیلور که قال الله تعالی فلما  
 کشفنا عنک غطاک فبصرک لیوم حدیث حقیقت مکاشفه



روشن تعریفی جمله اشیا تک حقیقتی سالک نکشف اولمقد  
 بو عالم جسد ده اولان موجودات خارجی حواس خمس ظاهره  
 ایلنه کونه محسوس و مشهور اولور ایلنه چشم ظاهر ایلنه مبصر  
 و مری اولمیان روحانیات چشم بصیرت اولور حواس خمس  
 باطنه دن مراد قلب و روح و سر و خفی و اخفا در بونلر ک  
 حکمی تمام جاری اولان عالم روحانی بونلر ایلنه درک منظور اولور  
 سالک مجذوب جذبه ایلنه اسفل السافلین طبیعتن اعلا  
 علیین شریعتن قدیم قویه و جاده طریقت قانون مجاهده  
 و ریاضت و بدرقه هدایت متابعت ایلنه عازم کعبه محبوب  
 حقیقی اولدقه عبد ایلنه رب بدینده اولان تیش بیک حجاب  
 نصفی نورانی و نصفی ظلمانی بونلر دن سر جمله مورایدوب  
 و اصل حقیقت اولور حجب ظلمانی کسایف نفسانیه و  
 و حجب نورانی کشف و کرامات بونلر کشف و کرامات دن و مقام  
 یک بیک مورایدوب جمله می تمام اولمقد حقیقی و اصل حق الحق  
 محالدر و بونلر کشف و کرامات مقتضای حال کوره ظهور  
 ایدر یعنی چشمه مناسب اولان مقامده کشف نظری ظهور  
 ایدر دیده عقلک انکشاف دن ناشی صفاسی قدر کشف  
 نظر ظهور ایدر و بونلر یی جندان اعتبار یوقدر زیر اهر که  
 منظور اوله اول محله قدم نهاده اولمقد اولماز و حکما فلاسفه  
 اکثر بمقامه وادی خذلانده قائلدر و بونلر کشف نظری  
 رتبه رسیده اولوب معقولات و محسوسات کشفی

حجابی

حجابی طی ایلکه نصیحه کشف دل مشهودی ظهور ایدر بونلر  
 کشف سرالهامی دخی در لر بمقامه روحانی و جسمانی مورا  
 نکشف اولور بونلر صکره کشف روحانی ظهور ایدر  
 بمقامه جنت و جهنم و ملائکه مشاهده اولور و نامتناهی  
 عوالم نکشف اولور و حضرت شیخ قدس سره حضرت تهریز  
 منقولدر کز سالک حقیقتین و آسمان کشف اولور و قیامت  
 قائم اولمش کورینور و جوانب اربعه سندن حجاب مرتفع  
 و ماضی و مضارع بر طرف اولوب جمله تک معناسی بر اولور  
 بونلر کشف حیطه عقلدن خارج اولان مواد دن در عقل  
 ایلنه درک اولماز و ایزد قیدر بونلر مکه کشفیه کشف  
 روحی اطلاق اولور لکن جندان اعتباری یوقدر زیر اهر  
 روح مسلم و کافره موجود در قوت مجاهدات و کثرت  
 ریاضات ایلنه عالم ارواح و اصل اولدقه بونلر مکه کشف  
 و طیران هوا و سیاحتی دریا و بونلر منافی خوارق ظهور ایدر  
 بونلر کرامت کونیه اطلاق اولور عند العوام معتبر اولوب  
 ارباب حال عند نده بی اعتبار در زیر اهر اهل الله حضرات  
 مخصوص اولان حالات دن و کلدر بونلر نصیحه کشف خفی ظهور  
 ایدر اربابی عند نده بونلر اعتبار تامی وارد در زیر اهر روح  
 خفی بحق و حقائق الهیهیه مخصوص در بونلر کشف ظهور نده  
 ریاضات و مجاهداتک مدخلی و لیوب آنجن مواسب اهرین  
 و هبی بر عنایت مخصوص در خفی بیور لمیه که قلب عالم ملک



و ملکوت بیننده واسطه در یعنی عالم جسمانی و روحانی بیننده  
 اولوب روح و عقلمدن استفاضه و بدنه افاضه ایدر و ستر  
 دل ایدر روح بیننده واسطه اولوب روحدن اخذ و استفاضه  
 و قلبه افاضه ایدر و خفی روح ایدر صفات بیننده واسطه اولوب  
 عالم صفات بین استفاضه و روحه افاضه ایدر و بونورک  
 عکسی عالم روحانی بیه رسیده اولور و بونور و ندر تخلق با خلق  
 الله مفهومی شریفی اوزره بونور کاشف صفاتی تسمیه ایدر لر  
 اگر صفت علمیه ایدر تجلی و کشف ظهور ایدر و بوعلم ایدر عالم  
 اولور ایسیه عالم علم لدنی ویر لر و اگر صفت سمع ایدر کشف  
 اولور ایسیه استماع کلام حقیقی ایدر و اگر صفت بصر ایدر  
 کشف اولور ایس رویت و مشاهدات ظهور ایدر و اگر  
 صفت جلال ایدر تجلی و کشف ظهور ایدر ایس فنا فی حقیقی  
 ظهور ایدر و اگر صفت حی و قیوم ایدر تجلای جمالی ظهور  
 ایدر ایس بقای حقیقی ظهور ایدر باقی صفات الهیه بونور  
 قیاس اولنه اما تجلای ذاتی المعنی بر مقام عالیدر که بونور  
 صغماز و بومقام جلیله وصول ممکن و قوعی محالدر یعنی  
 امکان ذاتیسی اولوب وجودی ناموجود و زیر اگر امکان  
 ذاتیسی اولمه حضرت موسی علی نبینا وعلیه الصلوٰه والسلام  
 جنابری رب ارفی انظر الیک بیور مزایدی طلب الحال عن الانبیا  
 محال و قوعی محال اولمه لن ترائی بیور مزایدی بر عزیز  
 سرور که بینه تجلای جلالیه صفاتی ظهور ایدر لکن فایتدن

ممنوع اولدیلر و دخی بعضی ارباب حقیقت دیر که نظر الیک  
 دیور و قلنده مقتضای ربوبیت بونی اقتضا ایدر  
 والی اصل تجلی ذاتی بوعالمده محالدر زیرا حضرت موسی  
 کبی اولوا العزم بر بنی ذیشان لن ترائی بیور بیوب تجلی جلالی  
 صفاتی ظهور ایدر که سائر ذوات تجلی ذاتی ظهوری محالدر  
 و مذہب حق بودر کما قال الله تعالی فلما تجلی ربہ للمجلی  
 دکا و صر موسی صغفا بونجلی صفاتی جلالی تعبیر اولور  
 تجلای ذات صرف که اول جمله موجوداتدن بریج آفریده قاطر  
 نه ملک و نه فلک و نه بهشت و دوزخ و نه عرش و کرسی و نوره  
 سر جلد محو و مضمحل و مذکور اولور همان باقی قالور الله و  
 خفی اولمیه که لسان قوم و اصطلاحات صوفیه ده تجلی  
 ظهورت صفات اولو هیتدن عبارتدر چون اتیه قلب  
 سالک بالاده تفصیل اولند یعنی اوزره رنگار اوصاف  
 بشریه و طبیعتدن صاف و ساده اوله صفاتی مرتبه کند و  
 انوار روحانیه و لمعات صفات الهیه ظهور ایدر و روح  
 دخی تجلی ایدر بعضاً اولور که ذات روح صفات روح  
 و ذات قلب تجلی ایدر بومقامده سالک غایت مضطر اولور  
 زیرا سالک تجلی الهی نشسته سن و بیروب اوله ظن عیاد الله  
 اگر مرشدی اولان ذات شریف صاحب قدرت و تصرف  
 بر ذات مکمل اولور ایس او ورطه عظیمدن سالکی خلاص  
 ایدر و الا مرشدی اولان بواوصاف ایدر موصوف و کل ایس



بجاره سالک اول حالده قالوب حالی میان اولور و بزرگ  
 دوچار اولور که حلی محالدر و تجلی روحانی ایلد تجلی ربانینک  
 بیننده فرق اولدر که اگر تجلی روحانی ایست آثار حدوث غالب  
 اولوب قوه فنا اولماز اگر چه وقت ظهورنده صفات بشریه  
 از الیه ایدر لکن اول تجلی در آن حجابده متوادی اولد قدره  
 صفات بشریه معاودت ایدر و نفسک مکر و حیل و عجب  
 و کبری زیاده زیاده اولور و تجلی صفاتی الهیه یوافت  
 و محافت یوقدر زیر تجلی الهی خراب ساز اطوار نفسیه  
 جاد الحق و ذوق الباطل مقتضای اوزره صفات باطله  
 افشا ایدر و تجلی روحانینک بر علامتی دخی بود که ذوق معرفت  
 ویرم و عجز و نقصان و خوف و نیاز اولماز تجلی الهی ظهورنده  
 تمام بونکر خلا فی واقع اولور و جمله و اقل یوقلغه مبدل  
 اولور و محو و سکر ظهور ایدر و کسب ایلد یکی حالت باقی قالور  
 و در طلب و بقرار بق دایما تزیاید و لور خفی بویطیه که تجلیات  
 الهیه بر قاج قسم منقسمدر بالاده من حیث البروز تقسیم اولور  
 بو محله دخی من حیث الذات تقسیم اولور اول تجلی الکی  
 قسم منقسمدر بری جمالی لطفی و بری جلای قهری تجلی جمالی  
 قهری دخی الکی قسم منقسمدر بری جلای قهری ذاتی و بری  
 جلای قهری فعلی و صفاتی تجلی صفاتی دخی الکی قسمدر  
 بری نفسی و بری معنوی نفسی واحد کبی و معنوی علم قدرت  
 و سمع و بصیرت و بو تجلی الهی بر بنده یه ظهور ایلد که آثاری

بود جمله

بود جمله معلوم اولور اگر تجلی جمالی قهری صفاتی بر بنده یه  
 متجلی اولد فقا لازم کلور و محو لازم بشریت و انسانی و  
 اصحلال رسوم جسمانی اقتضا ایدر و بر غیرت ظهور ایدر که  
 غیر بر جمله قوازه و انشیدن خلاص اولور و اگر تجلی جمالی  
 لطفی صفاتی متجلی اولسه تجلی ایلد یکی شخصی کند و دن اولوب  
 محو و تنگ ایدر لکن پرورده لطف ایلد مثلا نور شعاع  
 آفتاب سایه بی آفتاب محو ایلد اما بر تو نور ایلد برورش یافته ایدر  
 بر وجود نورانی بخش ایدر و تجلی لطفی جمالی ذاتی رسالتناه  
 صلی الله تعالی علیه وسلم افندر حضرت زینب لیل مبارکه معراجده  
 واقع اولمشدر و بخاری و مسکده احداث صحیح ایلد تا بتدر  
 و انجی ذات حضرت نبوتناهی بر مخصوص اولمشدر و بودت  
 دیدار هیچ فزوده وقوع بولق محالدر آنچه دید آن چشم مانع بصیر  
 دیده غیر نیارد در نظر اولد که جناب حبیب خدا علیه فضل  
 القیایا افندر که شهود با صره نبوتکری اولدی بر فوک بیه  
 سنگ خیال کلامشدر و اول دولت بر کس نه نائل اولمشدر  
**فنا فی الله حقیقی و بقا بالله تحقیقی** ذات رسالتناهی هیلنده  
 واقع اولوب شان شریفلنده ان الذین یبایعونک انما  
 یبایعون الله ظهور ایلدی و بواسطت مرحومه دن اول دولت  
 نائل اولمشدر جمله خوش چین خرمن نبوتدر و اول محیط عظمت  
 بر قطره یه و اول آفتابدن بر ذره یه نائل اولمشدر و اصل  
 اوصول دولت فطرت حضرت نبوتدر و لیل مبارکه معراجده



ظهور ایدن تجلای ذاتیه جمالیة و کیفیت رؤیت بنوئیة  
 ذاتیه زبان قبل و قال و بلکه این حال را تقدیم و تقدیم  
 اولی و حال ایدن اولی و بعد از آن بشق بنویسند و آنرا که هیچ  
 محلی و لمیوب انجی حسب الاقتضا بود در هر چه ضروری تحریر  
 اولدی زبانه و تفصیلی محققین کرام و محدثین عظام  
 حضراتک تحقیقات و تحریریه نظر الیه تدقیق اولدی و تجلی قدری  
 صفاتی جبل طوره حضرت موسی علی نبینا علیه الصلو  
 افندزه عقیب این ترائی ده واقع اولدی یعنی کنی در و اصحاب  
 تاویل حضراتی بوابت شریفک تفسیرنده فلما تجلی ربه للجبل ای  
 الجبل وجود موسی علیه السلام جعله دکا دیو شرح این شری در  
 و الحاصل بواجری دخی اصحاب تفسیر و توجیه دار باب تاویل  
 حضرتک تحقیقات تدریه نظر اولوب حسب الامکان محل  
 اولدی اسرار غامضه دن بر سر عظیم اولوب بنونک دخی تحقیق  
 بوساله مختصره یکنجایش پذیر اولمیه جفی ظاهر ایسه دخی  
 حسب القصور اقتضا ایتمکله بود قدرجه بیان ایله اکتفا اولدی  
 و بوجلای جلای صفاتی اگر برده تجلای جمال و راستند  
 ظهور ایتمه جمله ما سوائی احراق و نابود ایدر ایدی و بوجت  
 بخاری و سلمه مصر حدر و خفی اولمیه که ظهور تجلی نورندن  
 بر ذوق معنوی حاصل اولور و بعد الصبح برورد و جدائی  
 و سرور بایان ظهور ایدر که تعبیه و تقریر اولنور حال ایدن و کلام  
 و اگر تجلی صورتی ظهور ایدر ایستاده شده معنایه و معنایه

در کسره

در اسنده بر ذوق و شوق رؤیت وصال حاصل اولور که  
 تعبیه کلام و تجلای صفات ذاتی جبروتی ظهورنده بی نهایت  
 و بغایت و هشت و هشت ظهور ایدر و تجلی صفات  
 کبریا و عظیم قیوم ظهور ایدر ایستاده بهر حال فنا و بقا  
 فیضان ایدر و اگر مجرب صفت کبریا و عظیم متجلی اولسه کمال  
 صولت تجلیدن متجلی اولان محو و مضحی اولوب فنا و عدمه  
 قدم نهاده اولور و تجلی ذاتی محض تام ظهورنده جمله وجودیک  
 ناصیه حالنده کل شیء با لک الا وجهه یا زلزل قد رفکرت للملک  
 خطابی ذات اجل اعلا سندن ظهور ایدر و بی الوهیتی  
 ایله الله الواحد القهار جانی صادر اولور مکتوباتک ظهوری  
 سر جمله تجلای صفاتدن و بیله عدی تجلای ذاتدن عبارتدر  
 بعضی ارباب شهود حضراتی ایله بیور شلدر که تجلی ایله  
 مشاهده و مکاشفه بیننده بر فرق دقیق دارد یعنی مشاهده  
 تجلی ایله و تجلیسنه وقوعی ممکندر و عکسی محالدر و اگر تجلی  
 صفات جمالیه ایستاده ایله و صفات جلالیه ایستاده  
 بی مشاهده واقع اولور و مشاهده تجلای مکاشفه واقع اولور  
 و مکاشفه مشاهده و تجلیسنه واقع اولور و الله اعلم بحقیقه  
 الحال و هو المرشد الی طریق الوصال **فصل فی از رکس**  
**چهارم در بیان فنا و بقا** معلوم اولدی که فنا و بقا سادات  
 صوفیه کرام قدس الله اسرارهم حضرتک عرف و اصطلاح  
 مراتب سلو کردن بر مرتبه جللیه تک اسمیدر قطب الربانی



غوث الصمدانی محی سنت سید المرسلین علیه افضل  
الصلوة والسلام وعلی سائر النبیین سلطان اولیاء  
برهان اصفیاء هدف تیر بلا محبوب خدا حضرت شاه بها  
قدسنا الله باسرارهم ومنتعنا الله والمسلمین ببرکات  
فیوضاتهم افند مزجانبند کیفیت **فنا وبقا** سؤال اولند  
بود جمله جواب ویر مشرد که **فنا وبقا** انواعی جو قدر  
لکن بویکی قسمند خارج اولق احتمالی یو قدر بری فانی  
وجود نفی ظلمانی و بری فانی وجود روحانی و نورانی  
بو خصوص حدیث حضرت بنویده اشاره صریح دارد  
لما قال صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی سبعین الف  
حجاب من نور وطلعه و بوحجب نورانی و ظلمانی نیک و غنه  
فنا دیر لرا و لکسی وجود ظلمانی نفی نیده شعور قائم  
**وایکجه** وجود روحانی نورانی نظر ندن ساقط اولو  
قطعا شعور قائم مقتدر و مقامک بیان تفصیلی اگر چه  
امروز قی اولوب اربابنک معلومید و لسان قال الیه تعریف  
اولمنا لکن حسب الامکان نفی یعنی بود رجه اولو که روح  
ساکل اکثر و قلب ساجد اولوب بمقامده سالک صحبت  
اولید زیرا بمقام رتبه حضور مع الحق و مع الخلق  
و ذکر روح اولد و با حضوری خلق اولمدن زیاده حلقه  
اولمسی غالبید یعنی اکثر حضور حق ایلا اولوب حسب الامر  
نادرا خلقه و حی اولور و ذکر سر حضور با الله ایلا اولوب

ماسوادن بی شعور اولق و ذکر خفی تمام مستغرق و جمله کونا  
و نفس در غالوب اولوب و ذکر مذکوره محو اولق و ذکر  
بودنی مراتب روح در بر رتبه و لکن بورتبه ذکر خفا کون  
اولمغه خفی تسمیاید لر و بالاده حضرت پرافند مرک  
بیور دقلری کبی فنا لک انواع عدیده سی دارد و بر قاج  
و جمله تقسیم اولنور اولو اوج درجه منقسمد بر بری فانی  
صورت و بری فانی صفت و بری فانی ذات ایدی  
فانی صورت اولمد فنی صفات و فانی صفات اولمد فنی  
فانی ذات وصول ممکن و کلدر فانی ذات اولمد فنی بقا  
قدسه وصال و تجلی احدیه مظهریت و نیال مبسره اولما  
بوفانی حقیقی بیه فانی مبتدیت تسمیاید لر و روح فنا اند فنا  
رتبه سه واروب بوباید و در که ارباب حقیقت نظاره  
مراجز خدا نگیرد بیور دیکر فافوا غم افوا غم افوا و ابقوا ببقا  
قرب ربی بوفنا نلند و عبارتدر مشایخ طریقت ویرین  
حقیقت حضرتانک **بوفنا وبقا** اختلاف کیه لری  
دارد غایب فانی لباب سلاک طریقتک استعدا و مرآتیه  
کوره تطبیق بیور و بر قنقی رتبه دن سؤال اولنور  
ایه اولو جمله جواب ویر مشرد و مثلا فنا عوام مخالف شرع  
مخالفت و موافق شرع موافقت و فانی زباده حظوظ  
دنویانی فنا و خصوص اخروی فی ابقا و فانی عشاق افنا و



**حب محبوب و ابقای محبت محبوب** و وفای خواص غیبی است  
ما سوی الله و فانی خاص الخاص تجلی ذات احدیت ایل  
جمله مقامات و کشف کرامت و تجلیات صفات الهیه  
افنا و ذات اولو بیقی ابقا اتمکدر و بوابه جناب بید  
اللهی را رحمت رحمان چه بلاست بیور شد و وفای حقیقی  
فنا اندر فنا تسمیه اولو بورتبه ده در که فانی اولد و غنی  
محو افنا ایدر و درجه غایت بود **تحقیق** خفی و ملکیه بو  
مقام فنا و بقاء فلقه اقدام اولوب بجز عیاذ بالله تعالی  
بو مقامه کجف ممکن الحاده و شمشلد و وفنا و بقاء فانی  
عین فنا و عین بقاء بیلوب هم ضال و هم مضل و شمشلد  
یعنی فانی فنا محض ذات بشریت و بقاء فانی بقاء اولو بیت  
بیلوب کو یا کند و دن کلی خلاص و جناب حقه کلی اصل اولو  
اعتقاد اتم شد در بواب محالدر و تمام الحاد و زندقه در  
زیر بو فنا و بقاء نه بشریت صفتی اولوب اکیس دخی انسان  
بو تقدیر جبه بالاده ذکر اولو ان اعتقاد فساد عظیم وارده  
و اول اعتقاد عیاذ بالله تعالی عبودیتی اسقاط ایدر  
صاحب کتاب کشف محبوب بوابه بویه بیور رککه بو  
مسئله ده غلط فهم ایدر کندن بیجه کندن روادی خلاص  
دوشمشلد و زیر اوصفتدن کلی انسلان بولوب صفات  
آخری الیه انصاف محالدر **جدید** و وضع المیسک تمام  
آتش کبی اولوب سلطان آتش قدر و غلبه سینه حدیدک

داننده

ذاتنده اولان بردوت کلیا محو اولوب جدت حرارت کلور  
لکن فی حد ذاته بینه حدید حدید و آتش آتش در سنس طوریه  
و نصرانیه بومذهب فاسده زاهب اولوب اعتقاد کاسه  
لرینه کوره حضرت مریم رضی الله عنهما مجاهده کلیه ایل  
ناسوتیدن خروج ایدوب **فانی** و بقاء لا هویت ایل  
باقی اولدی و حضرت عیسی علیه السلام دخی بو حالک نتیجه  
بولوب حضرت مریم و حضرت عیسی جاشانم جاشان جناب  
حقند بخیر و بقاء حق ایل باقی و قدیم اولدیر دیو بوکا اقام  
ثلاثة تسمیه ایدر و ثالث ثلاثة ویدیلز اهل بدر عدن بدنه بک  
کثرت مجاهده و ریاضات شاقه ایل بشریتدن خلاص اولوب  
اوصاف حضرت حق ایل تمام متصف اولور و بشریتدن  
هیچ اشراقا لمازید کلام تمام بومذهب و مسلک را عاونا  
تعالی من سوا الاعتقاد بحرمه البی والاله الا حمی و معلوم اولکه  
بشریتدن کلی انسلان بو عالمده دکل عالم عقبا ده اولمیه حنی  
مثبت فی ربیدر بو فنا تک تفصیلی اولدر که کچیرده اسمان  
کواکب الیه مزین لیکن آفتاب عالمتاب ظهور ایدوب  
وقت اشراق اولدقه اسمانده کواکبدن اشراقا لمیوب  
جمله سی محو و مضمحل اولور لکن انجم اسمان حقیقتده  
معدوم اولمیوب اثری نور آفتابدن تابیده ایدر صفا  
بشریتدن دخی محدث و اضحی لان بو کونه در نعم دنیا نعم جنت  
ماوی عننده نه رتبه کم قدر اولور ایسه و بر تازلفی کمال



نور آفتابده عالمه کله آفتاب محو اولور ایدی دیو او صافی  
مصرح اولان حور جهان یاننده خوبان جهان نه کونه محو و بی  
اعتبار قالور ایسه ونعم جنت و حور و قصور دیدار الهی  
نورندن نه قدر بیقدر و کم مایه و بلکه معدوم و رجب سنده  
واصل اولور ایسه و غموم و هموم دنیا عذاب و دوزخ نظر  
نه قدر هیچ اندر هیچ ایسه و بلای دوزخ عیاذ بالله تعالی  
فراق حضرت پروردگار نه نظر از رتبه لاشی ایسه مراتب  
**فنا و بقا** دخی بو انواع مذکوره به ممتلذ یعنی هر مرتبه ده بقا  
وارد و مثلا عشاقه نظر محبوب حقیقی مجتذیه حب سوا بر رجب  
لرده فانی اولور که رتبه عدمه وارز یوحه فی حد ذاته معدوم  
اولماز و اولمق امر محال در **فنا و بقا مطلق** اعتقاد  
اولمق بدعت و کمال حق و بلا هتد مثلا بر فقیر اولادنی  
صغر سنده چار سو و بازاری کزوب انواع شکر و شربت  
و کونا کون فواکه و اطعمه و سائر البه فاضله و اسب  
زترین لکام و خدم و احتشامی کور کجه هر برینه نیجه هوس  
و آرزو ایدوب بر مقتضای ضرورت برندن دفع آرزو  
ایتمیرک سچی ایدوب وقتا من الاوقات خدمه دولت  
و بعد ازین اکابر رجال سلطنتدن اولوز و رفته رفته رتبه  
علیا کسب ایدرک وزیر اعظم و حامل امانت کبری اولوب  
اعیاد و سائر ایام و رسویده دائره و رجال دولت و خدم  
و شمت ایلینه اولکی چار سو و بازاری دن مرور ایدر کون مقدما

آه آه دیو

آه آه دیو تحت ایلد یکی شکر فروش دکانلری و تلذذات سائره  
محللری کور و کده التفات ایلنه نظر شویله طور سون خاطر  
و خیالنه دخی کلمیه جکی و کلمه یکی مسلم و معیند راجی خاطر  
اولان حفظ جاه و تحصیل رضای پادشا هر زو اولدخی  
حسن اراده امور عباد الله مدن عبارتند و مقدما آرزو  
ایلدیکی تلذذات مذکوره معدوم اولمیب بلکه جمله سی  
پیش چشمند آما ده آکین ذره نه نظر التفات ایتمز و بو  
صورت ایلد رتبه افنا کسب ایتمد و بوفنا و زیر مشار  
الیه مک ذاتنده بر صفات اولوز یوحه اشیای مرقومند  
معدومیتی جهتمله دکلدر فافهم و بوفنا فی کسب ایدن  
ذات شریف جمله مامورات شرعیه ده تهاون و تکاسل  
و فی حقد و الالامورات شرعیه ده تهاون و تکاسل  
اوزره اولور ایسه باطل و خایب و حاسر در لغو و باند  
من ذالک زمانه مزده بعض رباب بدع بود جمله اعتقاد  
ایدر لکه بورتبه افنا کسب اولند قدده تکلیف ساقط و کسا  
مجا بده دن آزاد اولوز بواب تمام سوء اعتقاد و در زیر  
ساکل مجا بده و تکلیفدن خلاص اولماز بلکه مجا بده و تکلیف  
تکالیفک کلفتی و رنج و مشقتی بر طرف اولوب مجا بدهات  
تلذذات نو عین اولوز مثلا بر آدم بر ذاته انتساب ایسه و  
مجد و می اولان ذاتی کورمه بعده بر کون کورمه بر مجوبد  
و یا حکمت الهیه تعشق ایسه بعد ازین خدمته اولدجه



کند و در هر جمله فتور اولیوب خدمت معشوق تمام  
 ذوق و شوق اولدیغی مسکدر و مع هذا اولکی خدمت  
 و اول اضطراب نیز پیرنده در لکن ذوق محبت تعب  
 و مشقتی قطعاً کویستریوب تلذذاتدن معدود  
 اولور کذلک رتبه افنا ایلد تحقیق اولند قدر تکالیف  
 شرعیة و مجاهدات ده تعب و مشقت کور نمیوب تلذذات  
 اولور و مجاهد بر طرف اولور و دیمه نک معناسی بود  
 سالک لباس اوصاف نفسانیه دن خروج خلعت  
 فاخره عبودیتی تلبس ایدوب نامر اولق کند و عین  
 مراد اولور اذافی العبد عن اوصافه ادرکه البقاء تمام بو  
 دیکدر بودخی معلوم حضرات یاران اولکه صحبت  
 عبودیت فنا و بقا ده در تاکه سالک فاده کند و دن  
 تبر ایلیمه اخلاص ایلد شایسته خدمت حتی اوله مرعنا  
 حقیقت فنا اولدرکه سالک وحدانیت حضرت  
 حق مشاهده و کند و بی بد قدرت الهی ده مستملک  
 و عاجز در مانده و مغلوب کوروب آلت حتی اولدیغی  
 ادراک او امر الهیه یه مطیع و منقاد اولمقدن غیر یچاره  
 بولمیوب بهر حال مر حقه بخیر و بهر وجود فرما نبر اولور **لوح**  
 میباش و مباشر کار و بیعت نشات بشو سخن همیست  
 و دخی سالک بالاده بیان اولند یغی اوزره فنا اندر فاکه  
 فانی اولدغنه دخی شعوری قالمیه و لباس شریه دن عاری

اولوب

اولوب خلعت فاخره اخلاق الهیه ایلد تلبس اوله ادا ایل  
 سلو کندن بورتبه به واصل الیجیه قدر سیر الی الله اولوب  
 بورتبه بی کسب ایلد کدر نصکره سیر الی الله نهایت بولوب  
 رتبه عالییه سیر فی الله واصل اولور سیر فی الله ای صفات  
 الله در که مقام حیرتد چونکه ذات سالک صفات شریه  
 لباسنی خلعت خلعت صفات الهیه بی تلبس یعنی اخلاق  
 الهیه ایلد خلقت ایلد کنت سمعه و بصره بی بنظر و بی سماع  
 و بی بطش و بی بعقل رتبه جلیله سنه رسیده اولور  
 بورتبه جلیله بی دخی مرور ایدوب سیر با الله رتبه سنه اصل  
 اولور که سیر با الله ای مسارت صفات الله فی ذات الله  
 بو کاکثرته وحدت تسمیه ایدر لر بوندن دخی مرور  
 ایدوب سیر مع الله رتبه سنه واصل اولور که سیر مع الله  
 ای مسارت ذات الله فی صفات الله بورتبه جلیله  
 وحدته کثرت تسمیه ایدر لر بومقام نهایتیه نهایتیه اولوب  
 بودرجه بی سد علیای نبوت قطع ایتمشد و بوندن  
 بالامقامه ایدر لر بوندن اوت کجلمز بومقامه ظاهر  
 بخلق باطن حتی ایلد تعبیر اولان مقامک حقیقتنه واصل  
 و انبیا علیهم السلام حضراتدن مورو ت اولور قیام و  
 عباد اولق رتبه سنه نازل اولور و بومقامه ارشاد عباد  
 فرض اولور لکن بشرط آنکه طالب حتی اولند راه حتی  
 اراده فرض عین اولوب علی وجه الاستحقاق امرشد کامل



اولور بورتبه جليله و بومقامات عليه طي اولها و قج تسليك  
 حرامد زير ايم ضال هم مضل اولور و اشرف رتب بورتبه  
 عليه و كره نبوتدن جزو در ذلك فضل الله يوتيه من يشاء  
 والله ذو الفضل العظيم **رباب**  
 در هر چه نظر كنيم تحقيق كجز صورت او در نه بينم  
 چون ذات وى است در عما بيخود شوم و بخود نشينم  
**كاشف** خفي اوليه كه ارباب حقيقته تصرف باطن دخی  
 عنايت اولوز لکن بوكيفيت هر بي سر و پا نك كاری  
 اوليوب اصحاب نسبت عليه و ارباب توجه و مراقبه  
 اولان ذوات كرامت حاليد و هر بوا الهوس بود ختمه  
 فتمحي داعيه سنده اوليه كه آفت عظيم دارد صاحب  
 تاليف جنابلى آورده خامه بيان بيور مراد ضروري  
 بومقامه دخی اشارت اولندي ارباب ابتلا دن بر  
 شخصك بلا و يا خود مرضك دفعي و يا بر سالكه افاضه  
 نسبت ايدوب قلب ميتك احيا سى مراد اولند قد اوله  
 تجديد و صنواني ركعت نماز قلوب عليك صدرى  
 مقابل سنده تقود ايدوب كمال عجز و انكسار قلب  
 ايله درگاه اولو هيت اول مبتلا نك بلا و مرضك دفعي  
 متوجه اوله يعنى قواي ظاهري و باطني ايله اول بلا نك  
 دفعنه اهمت ايليه بامرا الله تعالى مندفع اولوز لکن هر  
 نابخته نك كاری دكلد و مقدمات بيان اولندي يعنى اوزره

اولا اخذ طريقه ايلديكي فاته و يا خود مناسبتي اولديغي  
 اوليا كبار دن بر ذاته توجه ايدوب تمام كند و نه سكر و محو  
 و غيبوبت حالاتي ظهور ايدوب حواس ظاهره كلي معطل  
 اولد قد و وقت توجه و مراقبه اولمغه بوا مير خطير حصونه  
 اولوقت شروع ايد و دخی معلوم اولد كه خسته نك علي  
 دفعنه متوجه اولور ايب نفسي الدقه ايك و نه المايوب  
 صاغ و يا خود وصول جانبته ناسيله دفع ايدركي نفسي  
 طشه ويره اكر ايج و جكر كي يعنى عادتا نفس اولور كي  
 ايدرسه عليك علي اخذ ايتش اولوز و عليه دن علت  
 مندفع اولوب متوجه اولان ذاته كلكي مجرب زوي نه  
 كهار اهل الله بيور ركر كه حضرت عزرائل عليه السلام كثر اولد  
 مقدم اولور ايب محضر موت اولان عليه توجه بر كتيله  
 جناب حق عمر احسان ايدركي حضرت عزرائل عليه السلام  
 نزولدن صكره چاره اولمازيه بوزوقي بيور هر كس  
 ليكن آره مزهر ناكس ذلك فضل الله يوتيه من يشاء  
 والله ذو الفضل العظيم و زيارت قبور دخی بويله در  
 يعنى برو لينك مرقدره يفته و اروب صدرى مقابل سنده  
 تقود بر له بالاده فكر اولندي يعنى اوزره متوجه و تمام سكر  
 و غيبوبت حاصل اولد قد اول ذات شريفك حالي و  
 صفت غالبه سى جمال و جمال و عشق و بيخودى هر نه ايبه  
 ظهور ايدوب و وجهه منكشف اولد قد اول توجه در



روح شریفی قرائت قرآن ایله یاد و بعده ایکی رکعت نماز ایله تکمیل زیارت ایلیه و اگر بر قلب احیاسی مراد اولنو ایسه سالک عزیزی ایله زانو بر افروفت و ایدوب قلبی عزیزی به طوغر ولدوب عزیزی دخی همت عالیله ایله متوجه اولور اگر عزیزی صاحب قوت و سالک صاحب اعتقاد و صاف نهاد ایله بر کون یا خود ایکی و یا خود اوج کونده نسبت عزیزی ان که منشور ولایت اولان ولد قلبیک آثاری سلوکه ظهور ایدر خلاصه کلام کرک خالق و کرک مخلوق و کرک مرده و کرک زنده و کرک مریض و کرک صحیح هر نه ایسه توجه ایتمه نک شرطی چوین ظاهره و خواطر باطنیه فی دفعه اقتداری او مقدر تأثیری بو شرطه موقوفه زامان که حواس مذکوره بسته اولمیه نه اول توجهک فایده می و نه اول مراقبه نک عایده سی اولور همان کوز لرین یوموب و باشنی اشاعه صالیو یروب خلقه بر شهرت کاذبه رایغرضندن غیر ی بر فایده یوقدر اگر حواسی بند اینکله قادر اصحاب سکر و محو و ناولو ارباب توجه و مراقبه دندر و الا فلا اعادنا الله تعالی من آفت التقليد و دخی معلوم بیورلیه که ساد آ نقشبندی قدسنا الله تعالی با سار هم القدسیه حضرت انک جمله وظایف ندرند که صحیح و مساده سوره اخلاص و معوذتینی و آخر سوره حشری او جبرکزه تلاوتی اختیار و سلاک طریقه

توضیه

توصیه بیور شد و ز زیار هر برآمده سنت سنیه حضرت رسول الله اتباعی التزام اصول طریق ندرن و بود دخی سنت سنیه دن اولمغله مدامت ایدر الزام نام نوردی رضی الله عنه حضرت نیک استناد صحیح ایله روایت تحقیق اوزره اصحاب کرام دن عبداللہ ابن حبیب رضی الله عنه حضرت ندرن منقولدر که بر لیل مظلم نوکثرت بارانده حضرت رسول الله علیه صلوۃ الله افندمک بزم عالیله حاضر و جماعت با سعادت اصحاب کرامه ملحق و شرافت معیت نبویه ایله ادای صلوۃ ایچون عاذم راه طلب اولوب توفیق و عنایت حق مظہر تیلہ شمس ضحوه نبوت علیک السلام و التحیه افندمزی اولوب شنب تاریکده بولوب دوت صحبتینیه نازل اولدم سعادت ایله سویلدیو امر بیور قلند یار رسول الله نه سویلیم دیدیم تکرار بر دخی التفات خطاب مستطاب بیوروب سویلدیو بیور لر زین یار رسول الله نه دیدیم دیدیم تکرار خطاب بیوروب سویلدیو امر بیوریلر بینه اعاده کلام ایدوب یار رسول الله نه دیدیم دیدیکده بیوریلر قل هو الله احد و معوذتین حین تمسی و حین تصبیح ثلاث مرات و سوره حشرک اخرینی قرائت دخی سنت سنیه اولد یغی حدیث شریف ایله مشیدر کماروی با سناد الصحیح عن انس رضی الله عنه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأت آخر سورة الحشر ثم مات يومه اولیله کفر



عنه خطیئة و دخی بهر یوم قرآن کریم قرائتی لازم در غیر این  
 لقب شریفیله ملقب اولان حضرت خواجه علی رامتنی  
 قدس سره العالی پور که هر یکم اوج قلبی بر بره جمع ایده جنا  
 پروردگار دن هر نه نیاز ایدر ایست قبول و مرادی قرین حصول  
 اولور بری قلب لیل که نصف لیلدن عبارتند و بری  
 قلب قرآن که بیس شریفند و بر قلب مومن که حضور قلب  
 عبارتند بونگ اوجنی هر یکم جمع ایدر ایست یعنی نصف  
 اللیلده حضور قلب الی بیس شریف تلاوت ایدر ایست  
 بهر حال مقضی لرام اولور و تاجیکه ثبوت قرآنیة الیه بتدر  
 خواجکان عالیشان حضرتانی بونی دخی التزام بیور رلر  
 زیر اطالب حی اولان اصحاب لیلدن اولوق شرطدر کما  
 قال الله تعالی ومن الیل فتجدیه نافله لک و بوضوئه تحجد  
 مثللو صلاة اشراق و ضحی و اذان و دخی ملتزم اصحاب  
 طریقند و تاجیکه اون ایکی رکعت اولوب منتهی اولان  
 کسکه اگر ممکن اولور ایست و حفظنده ایست هر رکعتده  
 بر بیس شریف تلاوت ایده اگر استکثرا ایدر ایست سکنه  
 رکعتده بر بیس شریف تلاوت الیلده رکعت اولده اجر کریم  
 آیتند دکر و رکعت ثانیة ده و هم مهمندون آیت کریمیک  
 و رکعت ثالثه ده و جمع لدینا محضون و رکعت رابعه ده  
 فی فلک سبحان آیت شریفه دکر و رکعت خامسه ده الی  
 اهلهم بر جعون آیت کریمه دکر و رکعت سابعه ده فهم لهما کلا

آیت نذر

آیت شریفه دکر قرات ایدوب رکعت ثانیة اخر سوته  
 تکمیل ایده اگر بیس شریف حفظنده یوق ایست هر رکعتده  
 بعد الفاتحه او جوا خلاص قرات الیلده و بوضوئه تحجد اون  
 ایکی رکعتده اگر مساعده وقت اولمیوب یا خود آخر عز  
 اولور ایست اقلی دورت رکعتده و وقت تاجیکه ثلث اخیرده  
 در کما قال الله تعالی قم الیل الاقلیلا و قال تعالی و نصفه  
 و ثلثه و ابوامامه رضی الله عنه حضرت تکریدن مرویدر که ۲  
 رسالتیناه صلی الله علیه و آله لاله افندز علیکم بقیام اللیل  
 فانه داب الصالحین بیور مشلر و بیس وضوئه تحجدی  
 بعد لاد اقلیة قارئو متوجه اولوب مشغل باطنیله مشغول اولور  
 و مراقبه عزیزیدن تا خودی اولان ذکر استغفار الیلده  
 بطریق الخفیة اشتغال الیلده و اگر خواب غلبه ایدر ایست او لدی  
 محله نوم خفیف الیلده بمقدار استراحت ایدوب بعده  
 فجر طلوع ایتکده جوارنده اولان مسجده عزیمت ایدوب  
 اثنا ی راهده استغفاره مشغول اولور ق مسجده واروب  
 وضوئه صبحی جماعت الیلده ایده بعده آفتاب رخسین قدر  
 مرتفع اولنجیکه اول محله و ممکن اولما زای خانه سند  
 یند مراقبه و توجه و ذکر الله ایدر مشغول اولور بعده ایکی  
 رکعت وضوئه اشراق ادا ایده حضرت انس رضی الله عنه  
 حضرت تکریدن روایت اولمشد که قال لینی صلی الله علیه و آله  
 من صلی الفجر فی الجماعة قعدت لکن الله تعالی حتی تطلع الشمس



ثم صلى ركعتين كانت له اجر حجة وعمره وصلوة اشراك  
ركعت اولى سنده سورة والضحى وثانية سنده سورة  
انشراح قراءت اليه وبعد معوذتين اليه ايكى ركعت دحي  
اد ايدة بوصول اشراق بعضيل عندة ضحا دن معدود  
لكن قول الصبح صلوة ضحاك وقتي رجب نهارك موددة  
وصلوة ضحى اون ايكى ركعت واولى ايكى ركعت زرزير  
بن ارقم رضى الله عنه حضر تلندن مرويد ركعة رسول الله  
صلى الله عليه وسلم افند من حضر تلدى من صلى صلوة  
الضحى ركعتين لم يكتب من الغافلين ومن صلى رجب  
ركعات يكتب من العابدين ومن صلى ستة كفى له ذلك  
اليوم ومن صلى ثمانية من القانتين بيوم مشد زوجون  
صلوة ضحا دن فارغ اولد قدرة اكر طعام حاضر واحباب  
ومهمان موجودا يسه انزل اليه با حضور قلب اكل اليه واكر  
مهمان يوغيب عيال واولاد يله اكل ايدوب تنها طعام  
ايمنه اكر طعام دحي تمام اولد قدرة توجه معاشي اولان نام  
دنبا نة ايسه انكل مشغول ولوب بشرط انك مقدما كرا را  
محرز اولد يغي اوزرة بينه حقدن غافل وذا بل اولميه  
كما قال الله تعالى عز وجل رجال لا تلهمهم تجارة ولا بيع  
عن ذكر الله بعده وقت ظهره نمازي جماعت ايلدا ادا  
ايدوب ينة كار وكر دارينه مشغول اول وقت عصر دخول  
ايتد كده ينة جماعت ايله صلوة عصرى ادا نوبعد حسب

الامكان ريان مجانب اولد رقب برخلده قعودا ييدوب  
نسبت شريفه ايله مشغول اولد اولد اخذ طريقته ايلديني  
مرشدك صورتيني ملاحظه ايلد ذكره مشغول اولوب حضور  
عزيزه اولان كيفيت معموده سكر كندودة ظهور ايلديني  
مراقبه اشتغال ايدرة تا مغرب اولنج قدر بو وقتي محافظه  
ايدوب صلوة مغرب ينة جماعت ايلدا وبعده هر قنغى  
سوره ايلد مراد ايدوب رايب التي ركعت صلوة اوابين قيلول  
وقت عشايه قدر ينة مراقبه و ذكر ايلد اشتغال ايلديه نماز  
عشائي دحي ممكن اولور ايسه ينة جماعت ايلدا ايدوب  
وقت تحبده قدر خواب ورا حصة ميل ايلديه وقبل النوم بالاوه  
تحريره اولد يغي اوزرة فرا شده اوج اخلاص واجر  
معوذتين و آخر سورة حشرى تلاوت ايدوب مستغفر  
دكند و حال پريشاني فرا شده ياد و قصور ينة معترف  
اولد رقب مسكنت ايلد خواب واره زيرا اعظم المصائب  
تضييع الاوقات مقتضايه سالك حقه اصاعت  
اوقات دن مجانبت لازمدر يعنى ليل ونهار حضور تام ايله  
مشغول فنا في اللههه مستغرق اولوب جميع افعال و  
اقواله سنت سنيه حضرت سيد الانبياء اتباع ايدوب  
دايم الاوقات آداب شريعت ايلد مودب و حاضر الوقت  
اولمق و عقلته برو جمله بول ويرمك لازمدر و مسلك ايلدا  
كمال دنهايت كمالات انسانيت بوندن عبارتدر ذلك



ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم  
**فصل ثالث از کتب چهارم در بیان مراتب اصطلاحات**  
**حضرات ایشان** ای طالب حق ارشد که الله معلوم او که  
 هر بنده نک عند الله بر مقام معلومی وارد نکما قال الله تعالی  
 وما من الا له مقام معلوم اول مقامات سالک انبیا و اولی  
 یعنی حد غفلت در قوتیلوب جمله حرکات و سکنا تی  
 هوای نفس طبیعت ایلد اولد و غنة و کند و نک عبد  
 النفس ایدر کند و قو قدر توبه و انابه موصولد توبه نک  
 معناسی دوام ندامت و کثرت استغفا اوزره اولوب  
 عصیان و اصاعت اوقاتی ملاحظه و ایلد یکی کار کرد  
 بشیمان اولمقدر بوند نصکره انابتد یعنی غفلت در  
 رجوع و ذکر حق اشتغال در بعض زوات توبه و انابه  
 بود جمله بیان ایلد یکره توبه خلاف رضای حق در ناجقی  
 و انابه رضای حق طالب و راعب اولمقدر و بعضیری  
 خلاف رضای حق در مجانبیت و رضای حق رغبت  
 ایلد نک ظاهر بسنه انابه تعبیر ایلد بوندن صکره مقام  
 و رعید یعنی شهوات و مشهوراتدن اجتناب و ضرور  
 بشیردن ناعدا مباحات مثلذ ذه فی دخی ترک ایتکدر  
 بوند نصکره مقام محاسبه در حسابوا قبل ان تحاسبوا  
 مفهومی شریفی اوزره و دایما محاسبه نفس ایتکدر خصوصاً  
 صبح و مساده نفسی محاسبه به چکوب بوکون یا خود

بوکی

بوکیچ اوقات عزیزه بنیه صرف اولمشد ز دیو تفکر برله  
 اگر چه طاعات و پرستش ایلد مرور ایلدی ایستوفیق  
 حق شکر ایدر و اگر مال یعنی ایلد تلف و صرف اولمش  
 کند و نک عدم استعداد و ناقابلینته اعتراف و ندامت  
 و استغفار ایلد نفی لوم اوزره اولوب بر دخی ایتما که  
 عزم و جزم ایلر بلکه هر ساعت بو حال و زره اولور بوند نصکره  
 زهد در بود دخی رضا ایلد چون حلالی ترکد یعنی سدر  
 رفق ایده چک درجه دن زیاده نلذذات بشری فی و لو  
 حلال اولسون ترک ایدوب قوت لایموت ایلد قناعت  
 ایتکدر بوند نصکره مقام اراده در یعنی کند و کند بمینیلد  
 تعیش ایتکه همت و غیرت و ترک راحتد زیر جمله  
 انبیاء عظام علیهم الصلوٰة والسلام حضرت ائیکه یمین ایلد  
 تعیش بیورد قلمی مشهور انادرد و عند البعض اراده  
 اراده حقه محو ایتکدر بوند نصکره مقام تبصره یعنی دایما  
 خلاف نفس حرکت مضر و مرکب اولوب آرزوی نفس  
 نفسی حفظ ایتما و بوا مره قیامد و دایما خلاف نفسی  
 خلا مقصوده سوروب الحق فرجامندن دایما نفی حرارت  
 شراب مجاهده اذ ایتکدر بوند نصکره مقام صبر در یعنی  
 حالاً و قالاً و ظاهراً و باطناً ترک شکو اوژ بوند نصکره مقام  
 رضا در یعنی جناب حق عطا یا سنده نگونه راضی  
 اولور ایستلا و قضاسنه دخی اولو جمله راضی اولوب



بلا وعطائک فرقی اولما مقدر بودند نصکره مقام خلا  
 بودخی معاملات الهیه فی خلقدن جدا ایتکدر یعنی هرگز  
 شد اولوب قطعاً بر فعلده خلقه متعلق ذره جزیر محو طی  
 اولمیه رقی جمله کار کرداری حضور قلب الیه بحق الله چون  
 اشلکدر بودند نصکره مقام نوکلدر یعنی هرآمده الله  
 ذوالجلاله اعتقاد ایدوب بر فردون طبع لطف و خوف و مهر  
 ایتکدر بودند نصکره اولان معاملات قلبی و معنوی در که  
 صفای ذکر و صفوت قلبدن حاصلدر بودند نصکره مراقبه  
 یعنی صفای یقین و سحر حواس الیه قلب نظر ایتکدر بودند نصکره  
 مقام قریبدر یعنی رب اعزّه عز اسمائه حضرت تنیک حضور  
 معنوی سینه ماسوی اللهمدن غایب اولدی یعنی حالده حاضر  
 اولمقددر بودند نصکره مقام محبتدر یعنی محبوب حقیقی الیه تنیک  
 کمال موافقت و ماسوایه مخالفتدر بودند نصکره مقام جبار  
 یعنی حضرت رب العالمینک و عدیور و یغی شی یقین  
 تصدیق و استعداده بودند نصکره مقام خوفدر بودخی  
 مطالعه قلبدر یعنی حضرت رب العالمینک عظمت  
 و جلالتدن حاصل اولان هیبت غالب اولمقددر زیر قرب  
 بوحوالاتی تقاضا ایدر حضرت پروردگار که قدم عنایت  
 و احسان و الطاف از لیه سبیل ناظر اولد قیجرب و محبت  
 غالب و عظمت و جلالت ناظر اولد قیجرب و هیبت  
 غالب اولور بودند نصکره مقام شوقدر یعنی ذکر محبوب

و فرط اشتیاقدن ناشی حاصل اولان اطمینان قلبدر که  
 قال الله تعالی الابد کر الله تطمین القلوب بودند نصکره مقام  
 انسددر یعنی تحت اقدام قدرنده قلبک سکوندر بودند نصکره  
 یقیندر یعنی تصدیق تام الیه کلیتاً ارتفاع شکدر بودند نصکره  
 مشاهده در یعنی رؤیت یقین و رؤیت عیان بیننده  
 فضل الهیدر که قال علیه السلام اعبد الله کأنک تراه فان  
 لم تکن تراه فانه یراک و رتبه آخر مقامات در و دخی ای عزیز  
 معلومک اولد که اصطلاحات مشایخن بر بستی دخی وقتدر  
 یعنی جناب حق سبحانه تعالی حضرت تنیک بنده سی حقنه  
 از لی اراده و تقدیر الیدر یکی امرک ظهور و ورودینم طلائع  
 قومه و وقت اطلاق ایدر لایمان و کفر و سعادت و نقاد  
 و صحت و مرض و شادی و غم و فقر و غنا و ذل و عزت  
 و امثالک ظهورندن عبادتدر ذلک تقدیر العزیز العظیم  
 بوسریدر که موفی اولان ابن وقت دیر لر حضرت مشنوی  
 صوفی ابن الوقت با ندای رفیق و عند البعض مقامک تعریفی  
 اصطلاحاً با هو و جمله وارد اولد در که مقام عبیدک سبیل  
 حاصل الیدر یکی درجات اطلاق ایدر لر یعنی کرک طاعات و  
 عبادات سعی و ورزش الیه تحصیل اولان درجات عالیات  
 و کرک فسق و طغیان الیه حاصل اولان درجات سافلات  
 جمله سز مقام اطلاق اولنور و دخی اصطلاحات صوفیه  
 بر بستی دخی حالددر یعنی جناب پروردگار بنده کانه



مجدد فضل و محتمله احسان ایلدیکین حاله تکرر عیدک  
سعی ذره قدر مدخلی و لمیه و عند البعض مقام سالک  
حقک کرک سعی کرک موهم بایله تحصیل و کند ویدایا ملک  
ایلدیک کیفیت درو حالا کاه کاه سالک ظهور ایدین کیفیات  
دایمی کلدر مثلاً بر شخص کباردن بر ذات ایلدلفت ایت  
کاه کاه طعمه ده بولنوب اطعمه نفیه اکل ایدر لکن  
هر بار اوله مرانا اول دولتمند اول طعام و تکلف ایلد هر آن  
و هر زمان مشغول اولور بس مقام حال بود جمله تعبیر اولور  
مقام صاحب خانه نک خانی حال مسافر حال ایدر  
ذلک فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم  
واقعه نک تفصیلی بالاده تحریر اولنوب لکن اصطلاحات  
قومدن اوله رقی بر محله دخی اجمالاً بیان اولندی اصطلاحات  
صوفیه دن اولمق اوزره سالک طریق اولان کوره منازل  
و مقامی و تنزل و ترقیبی کاه بین النوم و الیقظه و کاه  
عین نومه عالم غیبدن اراده اولنوب و عقل اول حاله بر  
صورت بغلیوب صورت مذکوره سالک مشهودی و الله  
واقعه اطلاق ایدر لر و اصطلاحات صوفیه دن برسی  
دخی قبض و بسط در معنای شادی و غم دن عبارتدر  
لکن بوجاه سالک مبتدیه واقعه اولور اب قبض و بسط  
تعبیر ایدر لر آثار خوف و رجاء و متوسطه واقعه اولور  
ایسه انقباض و انبساط تعبیر ایدر لر آثار هیبت و عظمت

والله

و لطف احدیتدر و منتهی ده واقع اولور اب جلال و جمال  
تعبیر ایدر لر آثار قرب و بعد و در و بوقبض و انقباض ایکی  
نوعدر بری سالک فصولی و کتا خلغی سبیل اولور  
انک دفعی ممکن اولوب طریق بر وجهیه تفصیل بالاده  
تفرقه ده بیان اولنوب سیدی و بری من قبل الرحمن ظهور  
ایدر انک دفعی حیزا مکانه و کلدر و سالک حقیقه حیزا  
ترقیدر و اصطلاحات صوفیه دن برسی دخی تواجد  
وجود و وجوددر تواجد مبتدی و وجود متوسط و وجود  
منتهی حالیدر یعنی تواجد و قوعنده سالک اود بر مک  
و استمک و ترک کلوز بر صوت حسن و بر نغمه محرق استمک  
روح مرض نفدن هنوز خلاص بولمد یغندن بویله  
حالات واقع اولور و متوسط حالیکه وجد و زنده دخی  
و تفک و صبح کبی بعض حالنر ظهور ایدر لکن تکلف ایلد  
اولور و بوجاه سالک ظهورنده بعضاً ضروری رقص  
و سماع اولنور زیر اهل و جدک روحی مرض نفدن  
خلاص بولوب و بشریتلندن روحانیت غالب و قلب  
شریفی محل اداره الهی و وجد ظهور ایلد کده کده و لرنده  
سلطان اداره الهی متصرف اولوب بلا اختیار دور و  
رقص ایدر لر اهل و جدک حالی در انک صوبی صالوب لیکده  
دکر منک دوری ناچار و ضروری اولدیغی کبیر زما اهل  
وجود صاحب تمکیدن اولمغله اداره کده و لرنده ملک اولمشد



آنکه کوره دور و ورقص امر ضروری اولیوب است ایله  
 و استمرایه ایتمز سماع اهل توأجد وجود و جدایله سماع  
 اهل وجد قلب ایله و سماع اهل وجود روح ایله در اصطلاحات  
 قومدن بری حی جمع و تفریق و بوا یکی قسمه منقسمه و فرق  
 اول اولدر که دل سالک علایق دنیوی دن متفرق و جد  
 اولوب سالک بو تفرقه و برپا نلقدن کند و بی جمع ایله  
 بوکا جمع اول تسمیه ایدر لیس سالک بو حالده دائمی مجاهده  
 نفس و زهره او ملغله بو جمعیت اهل کمال عندنده تفرقه  
 معدود و در زیر سالک بو حالده بینه نقله مشغول و در فرق  
 ثانی اولدر که سالک ما و مندن کلی خلاص اولوب حضرت  
 حقله مشغول اولور بو جمعه جمعیت حقیقی دیر لیکر جمع جمعه  
 و فرق ثانی دخی دیر لیکر فرق ثانیه جمال قولی است قولی کئی  
 اصطلاحات قومدن بری دخی فنا و بقا در تفصیل الیه  
 تحریر اولمش اولوب لکن اصطلاحات صوفیه دن اولدر  
 بو مقامده دخی ذکر ای افتضا ایتمکله تحریر اولندی نزد ایشان  
 کرده بوفنا و بقا مولو اقبل ان مو تو استندن عبارت اولور  
 بالاده تفصیل بیان اولندیغی اوزره افنای وجود سبیل  
 خود بینلکدن خلاص و خدا بین اولمقدار اصطلاحات قومدن  
 بری دخی غیب در بوا یکی نوع اولوب برینه غیب صوری و برینه  
 غیب معنوی اطلاق ایدر لیکر غیب صوری اولدر که خوف و  
 وهشت الهیه دن یا خود بر صوت استماعندن سالک بر

غیبت حاصل اولور که کند و دن کجوب بجز اولور و حسن و  
 حرکتندن قالور و گاه اولور که کند و بی یلور لکن سوبلکه و  
 حرکت ایلمکه قادر اولماز و غیب معنوی اولدر که اولدر خی  
 خشیت و عظمت و وحشت و هیبت الهیه دن حاصل  
 بر حالت در صاحبی خلقدن کند و دن غایب اولور لکن  
 حضرت پروردگار دن غفلت و غیبویتی اولماز و اصطلاحات  
 قومدن بری دخی صحیح و خود بر بشرتدن محو و عالم دیگر دندر  
 و محو یکی قسم اولوب بری محض غایت احدیت و بری کسب  
 عبدایله در جناب حقله محو و اثباتی اولدر که عندن کفر و  
 معصیت و بشریتی ایما و ایمان و طاعت و حقانیتی اثبات  
 و عبدک محو و اثباتی اولدر که سعی واجتهاد ایله ظاهر و باطن  
 کند و دن اخلاق زیمه و افعال رقیه فی محوایدوب اخلاق جمعی  
 و افعال حسنه فی اثبات برله عبودیت تامه یه قیام کومستر مکرر  
 و اصطلاحات قومدن بری دخی ستر و پوشش و تجلی  
 عطا در بوجال عوام ناس کوره زیر انکر فکار قبورات  
 او ملغله بو کیفیت ظمورایت عبودیتدن قالور و خواص  
 الهیه بی لطف و رحمت در زیر آنلر و ایما تجلیات ده اولدر  
 عبودیتدن کیر و قالماز و اصطلاحات قومدن بری دخی سکر  
 و ذوق در سکر عالم عشقندر سالک ناکه شراب عشقی نوش  
 ایدوب رتبه سکر و ارمیه عقل و صفات بشریه دن خلاص  
 اولوب راه حقه جانسپار و زیر اوله موزوق نتیجه تجلیات



تجلیات الهی در معنی سالک ذوق مشاهده و رؤیت وصال  
شرابی نوشن اینجکه بود ذوق واصل اولی از اصطلاحات قوم  
برخی دخی شراب ظهور در که مؤمنات و صوفیان اکنون  
آماده قلند در نوشن حاصل اولان سکر  
تمنای وصال الهی در بری دخی شراب عشق و محبت که جنان  
خاصانی اکنون مهیا قلند در بونک سگری ترک ماسوا  
محبوب و قبول محبوب خاص در و بری دخی شراب معرفت  
الهی در که حاصل الخاص و لایزال احضار و لیسند در نوشن  
نوشن حاصل اولان اثر معاینه و مشاهده در بوند  
صاحی اولوب سکر بود و اطمینان تام حاصل اولوب  
لواج و لوامع و طواع دخی اصطلاحات قوم اولوب  
لواج مقدمات انوار تجلیات الهیه در یعنی آسمان دل  
سحاب حجاب بر مقدار دفع اولوب ابر بهار و برق  
نه گونه ظهور ایدر ایه انوار تجلی دخی او مثل سوسنة ظهور  
ایدوبینه سر عتله غایب اولوب زاشته بو کیفیت لواج  
اطلاق ایدر زمشاهده الابرار بین التجلی والاستار  
**ایکینجی** لوا معدر که آسمان و لدن سحاب حجاب مرتفع  
اولوب انوار تجلیات زیاده ظهور ایدر و لواج کمی بیع  
السیار و لمیوب ملک ایدر و بونده حجابدن هنوز جزئی اثر  
باقیدر **و چینی** طواعی که آسمان و لدن سحاب حجاب  
کلیان مرتفع اولوب انوار تجلیات قوی و ثابت و باقی اولوب

و اصطلاحات قوم در برخی تلون و تمکین در اول تلون  
اولدر که سالک خوف خطرات طریقته در اولدنی حالیه  
تلاش ایدر سعی و جهد ایدر و بطلی منازل و قطع مراحل ایدر  
مقام بمقام صفات در صفات مترقی اولوب اکا اصحاب  
تلون دیر لرز و تمکین اولدر که سالک کعبه حقیقه واصل  
اولوب اول مقامه آرام ایدر اکا اصحاب تمکین دیر لرز و طاعت  
قوم در بری دخی قرب و بعد در یعنی عباد طاعت نفس  
و معصیت ایدر عباد هوا اولوب مخالفت خداده اولوب  
بعد بعد تمکین ایدر لرز و نفس هوایه مخالفت اوزره اولوب  
تمام جناب حقیق عبودیت و اشتغال و لذایذ دنیوی و کل  
بلکه طمع بهشت و خوف دوزخ ترک برلر ایدر و وجه  
مضمومی شریفی اوزره خالصا الوجه الله طاعات حقه مشغول  
اولوب اکا قرب قرب تمکین ایدر لرز و مرتبه پیر رسیده اولوب  
یعنی نفس در صوری و معنوی خلاص کلی ظهور انیمکین  
طاعات الهیه بله واقع اولان اشتغال قرب تمکین ایدر لرز  
چون غبار ظلمت نفس از میان بر دخی جملگی نور صفای قرب اندر قربت  
یعنی ظلمت نفس غبار فی چونکه اراقدن قالدیره من جمله قرب  
ایکجه قرب صفاسی نور ایدر و بود دخی معلوم حضرات اولوب  
شریعت اوامر و نواهی الهیه در عبارت در و طریقت قول و فعل  
صلی الله علیه و سلم حضرت تدرینه اتباع در عبارت در کما قال الله  
تعالی عز وجل ان هذا صراطی مستقیما و حقیقت معرفت



معاینه و مشاهده در عبارتند زایدی تکلیف شریعت  
امثال و امراض الهیه و چنانچه نواهی و تکلیف طریقت  
نزد و دور و تقوی و تکلیف حقیقت بخیر یا سوی اللہ  
و اصطلاحات قوم بری دخی نفس و مدرک لطائف اسرار  
الہیہ ایله یا اولی و ثانی و صاحب اسرار اولاد و دین  
بر سر خفیه زانی احد نفس الرحمن من جانب الیمین بو  
معنادون عبارتند زو بوسر سچانید که قلب قبول درگاه  
حق اولی و ثانی یعنی هر آن و هر زمان گفت و گو و قبل  
و قال سب پر مقبولیت معنوی در اصطلاحات قوم بری  
بری دخی علم الیقین و عین الیقین و حق الیقینند  
ایندی علم الیقین درست و عین الیقین فراست  
و حق الیقین درست ایله عین الیقین علم الیقین کسب  
جهد و تعلم ایله حاصل اولان علمند و عین الیقین مجاہد  
وسعی و عمل صالح ایله علم الیقین کتور کند و عین الیقین  
دخی حق الیقین حاصل اولوب و کوکل کوزی اجاب و مشاهده  
و معاینه ظهور اید ز علم الیقین دخی کور و رب آتشی  
استدلال الیقین آتشی عین الیقین آتشی عین الیقین کوریک  
و حق الیقین آتشی الی وضع اید و ب حرارتی ادرک  
ایلمک مثلی ایله مثلند ز و ب و حق الیقین بر سر الهی و بر  
رزد و کقبل و قال و بحث و جدال ایله حل اولور حالاندر  
و کلد ز و اربابک معلومید ز و تحریر و مراد ترغیب

رزقنا اللہ تعالی و ایاکم و دخی اصطلاحات قوم بری دخی  
نفس روح و سرور نفس هزار معنا و بیروبا انواع  
تعاریف ایله تعریف ایندیلر لکن اصطلاحات اوله رقی  
جمله دن مشهور و روشنی اولد که نفس مجمع جمیع اخلاق  
رذیه اولان بر قوه هواد ز و اصولی ایکلی اولوب بری غضب  
و بری شهوتند و بقیه سی کبر و عجب و کین و حسد و امانی  
اولان صفات ذمیمه در و روح او جدر بری روح حیوانی  
و بری روح انسانی و بری روح سلطانید ز و اصطلاحات  
ایشانده بحث اولان روح بور و روح سلطانید که روح  
اعظمند و نفخت فی من روحی بوسر و عبارتند ز و روح  
حقیقت محمدیه و انواع احمدیه دن مخلوق بر و دین  
که عالم مشاهده ذات احدیت ایله انسلی تمیز و بو  
اوج روحک تعریفی سید شریفک تعریفات نام کتابند  
مشهد و سر اولد که جناب اللہ جل جلاله و عم نواله  
ولا اله غیره حضرت تبارک انسان حقیقی قلبه و دین ایله  
بر لطیفه ربانیه و قلب مؤمنده بر امانت الهیه در و بوسر  
حضرت رب العالمیندن غیر بر فوکن اطلاع و وقوفی  
یوقد ز و آدم علیه السلام بوسر سبیل سجود ملائک اولد  
و شیطانک مرد و حق اولمسنه بسبب بوسر عدم وقوف  
قلب محل معرفت الهی روح محل مشاهدہ الهی و سر محل  
رؤیت معاینه الهمید ز و حقیقت امانت لطیفه سرور که



و هو معكم انما كنتم بودر **مؤلف** برهان ستر عشق آه نه  
 کافر باشی اگر درین راه نه اوباتو تو از جهان نشان میطلبی  
 با خود بطلب اگر تو گران نه مفهوم رباعی برهان ستر  
 عشق دن آگاه و کلین کافر طریقت اولور سن اگر بو  
 بولده دکل السبک جناب حتی سنده اولوب و هو معکم  
 خطابی دخی طور را کن سن حتی جهان دن ارار سین  
 و طشره ده نشان جستجو ایدر سین پس اگر بوی غایب  
 ایتش دکل السبک کند که آره زیر طشره ده آرا موق  
 ضلال و وبالدر و بالله التوفیق والهدایه **خاتمه و بیان**

**هفته دایرة عالم**

مؤلف رساله هدایت برهان جناب برهان الدین انا الله برهان  
 بوس رساله شریفه رسید سرحد ختام بیور و بومقامه رسیده  
 ایلد که برنج اعتذار بود جمله تزیین صحیفه آثار بیور که  
 مقامات طریقت و معراج حقیقی علی وجه الایضاح بیان  
 ایلک مراد اولمش ایب دخی شیوه روز کارها پنجاردن  
 عندلیب خوش الحان زبان نفس غنوم و هموده و مبسته  
 اولان و توسن سیزانوی خامه بیان روحانیک اقع  
 اولان التماس و ابرامرین بنا حسب الامکان بومقامدن  
 دخی بر قاج سطر بیان اولندی مع القصور قبولیه خل و لای  
 مستور اامن عفو و مسا ایلد و لمسی موجود خفی اولمیه که جناب  
 خلاق ازل و صانع لم یزل عرشانه و جل جلاله بزی ندن موجود

و نه ایچون نابودون بود ایلد یوب و لقد کرنا خلعتی ایلد  
 قدسده مشاهد جمال حدیثه برورش یافته بیور و قد نصر  
 انش حضرت ایلد مانوس ایلن اعلا ی علیین روحانیدن  
 اسفل السافلین طبیعه تنزیل بیوردی کسوه لقد خلقنا  
 الانسان فی احسن تقویم ایلد اکتا و تبشیر ان الذین  
 امنوا و عملوا الصالحات كانت لهم جنات الفردوس  
 ایلد مبشر ایلدی و وعد وصال و رؤیت ذات احدیت  
 لایزال ایلد و خود قیلوب فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل  
 عملا صالحا و لا یشرک بعباده ربه احد ایلد اشارت بر اشارت  
 بیوردی و دخی قاتمن طغی و انش الحیوة الدنیان فان الحییم  
 هی الماوی خطا بیلد و عید و امان خاف مقام ربه و نهی النفس  
 عن الهوی فان الجنة هی الماوی تبشیر بیلد و بعد بیوردی بوقدر  
 وعد و عید و بزم وصال استده لذت مشاهد و یلار  
 الهمی فی فدا و فراموش ایدوب بلای فراق مبتلا و دولت  
 دیدار حضرتی الفت اغیاره و انس حتی و حشت همراه  
 مبدل ایدوب دنیا می فانی ایلد خرم اولدق و حیا طیبه  
 جان حقیقی بی باد فنا یه و یروب بر باد ایلدک و یا ایها الانسان  
 ایلد مخاطب اولدق که اهل نفسیه تمیز ایلد ای نسیان کرده  
 بزم انس نیک اولور و حضرت فخر عالم و سید جمله  
 امم صلی الله علیه و سلم بومقصد حقیقی بی اشارت ایدوب  
 حب الوطن من الایمان بیور مشلر و ذکر هم با یام الله بیور شد



یعنی اول وانی ذکر اید که جناب حق اید انشای تمسخر اید  
شاید اول کونتری یاد اید که بنابرین بود کورات نیاد الله  
محبت الهیه در وند حرکت اید رایب عین ایمان در  
و حب الوطن من الایمان بود در و اگر قصد مراجعت  
اید رایب مرتبه ایقان در و اگر وطن اصلی به واصل اولو رایب  
رتبه احسان در و اگر وطن اصلی بی سبقت اید و ب  
سابقوندن اولو رایب سرحد عرفان در و اگر دخی زیاده  
ترقی اید رایب مقام عنایت و بارگاه وصول در و عیان  
باشد تعالی اگر عکس ظهور اید رایب نشان عدم ایمان  
و بوخسار اید و خذلان سرمدیدن خلاص ممکن اولیوب  
بو بلا ده محمد قالوز و نصیح و بنده ن فائده سی بود در  
عصمنا الله وایاکم **مثنوی شریف** **معنوی**  
اصل مای زار حیوان از کل حیله تدبیر انجا منکمل است  
کما قال الله تعالی سوا علیهم و اندر تر تم ام لم تنذرهم  
لا یؤمنون ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم  
غشاوة و لهم عذاب عظیم بود دخی خفی اولیه که جناب حق  
فیاض مطلق بعضی بنده لرزه احسان بیور و ب و جمله  
کرم اید که بصیرت نرندن حجاب ظلمتی رفع اید و ب  
اسرار غیب و شهادت و مبدل و معاد و سر جمله منکشف  
و جمیع عوالم مشهودی اولوز و لک فضل الله بوثیه من یشاء  
والله ذو الفضل العظیم بود دخی معلوم اول که بو خاتمه ده

اولان دوایز و بالاده یازیلان اصطلاحات انجوت  
خانواده حضرت مجد الف ثانی به مخصوص اولو شبایر  
اصحاب طریقت نقشبندیه تک بر سنده بود قدر و زنده  
بیان اولن جن دوایز و مقامات و رایی عقل و ادرا که  
اولوب زور قوه دراکه اید منقظم اولوز مواد در اولمغنی  
و بواسرار غامضه تحریر و تقریر اید منکشف اولیوب  
بهر حال سیر و سلوک اید ذوقا دراکه محتاج اوله جفی  
سر اولوز رق موف رساله هدایت و دیف جنایان در  
بوسر استکشاف اولن قدی فی الحقیقه تقریر بکر کبیر  
و بوسر تحریر و بیان اید منکشف و عیان اولما لکن مراتب  
طریقت علییه بودیه مقامات جلیله و ارامش دیر رک  
طالب طریقه موجب ترغیب و تشویق اولوز مطالعیه  
تحریر اولمغنی و دخی داعیه تقوی و دوشمیب و قوعی  
اوزره ترجمه ایلسه کز مناسب اولوز دیو افاده بیورلیه  
ترجمه سز سر آغاز قلندی و بالله التوفیق و الهدایه  
**خفی** اولیه که ظهور حقایق عالم مثال در صورت دایره  
تمشیل مقامات اید تعبیر اید لکه حال درن عبارت در  
بود و ایز عالم اید دخی تعبیر اولوز اوان سکر نیک علی و آ  
یوز التمش بیک دایره در و بونده بیک تعبیری کثرت  
اعداده مبیند و ب و جمله دوایز عوالم عالم افز و عالم خلقه  
مندر جبر و بومقامه اون سکر بیک عالمک ستری اول



اولی دیدی دایره ده مبین اولمغله شو وجهله بیان اولنور  
دایره اول دایره امر و امکانه قال الله تعالی الاله الخلق  
والامر تبارک الله رب العالمین بودایره قید محبوبیه و  
محبیه دین عاری اوله رقی عبودیتی ملتزم و انبیاء اولوالعز  
حضرت آدم و حضرت نوح و حضرت ابراهیم علی نبینا  
وعلیه الصلوٰة والتسلیم حضرت الله منسوبه معلوم اوله  
اول مرتبه ملکوتی و اول یکی قسمه منقسمه قسم اول  
ارواح و قسم ثانی نفوس اولوب مرتبه ارواح و کسبی  
روح انسان ایکنجسی ارواح ملائکه و پنجسی ارواح جن  
و درنجسی ارواح شیطان و پنجسی ارواح حیوانه  
و مراتب نفوس که مبدائی عقل کله تعلق ایدر مراتب  
عرش و کرسی و لوح و قلم و افلاک و بروج و کواکب  
و ثوابت و سیاره در مرکز آب و آتش و باد و خاک در  
اندنصره مراتب عناصر و معادن و مرکبات و مفردات  
و خواص و توابعی که مراتب نفوس نامیه در بوجاروح نامیه  
دخی دیرلر بوجو مراتب عالم امکانه نهایت یوقدر لکن  
علی وجه القیاس اولن بیک مرتبه فرض اولنوب التی یکی  
دریاده و دوت یکی روی زمینه در بوجو عالم علی جهاله  
بوقدرجه بیان اولنمشایه دخی لایعلم حده الا هو  
و بوجو مراتب سالک حقه زانیله کشف اولوب رای العین  
مشاهده ایدر و نفسنده اولان عالم دخی مشهودی

اولور کما قال الله تعالی عز وجل سنریم آیتنا فی الافاق فی  
الفسیم و اکبر و مراتبک بعضی سنده تقدیم و تاخیر مشهور  
اولور ای عالم کشفک سهو و خطا سندن اولم یوب بلکه  
سفیر عالم شهادت اولان قوه مخیله تک سهو سندن دیا  
خود نظر نفسک خطا سندن واقع اولور زیر عالم ارواح  
تفاوت و تشاخص اولماز که روح ناظر سوراقتد کما قبل  
انقوا فراسه المؤمن فانه یظهر سوراقتد اما بالاده بیان  
اولن دخی اوزره نفسک روحدن نصیبی اولوب مشهوره  
قوه مخیله و متوهمه اولمغله خطا و خطا دن خالی اولماز  
و هر طایفه تک مذاهب مختلفه ایلد تدبیر ی بوسره مبتدیه  
و بودایره امکانک نصفی دایره خلق و نصف اخری دایره  
اروز و هر نصفی بر دقوس اولوب اعلا سبیل غلنگ  
فرقی آسمانی زمینه قطره فلز در نسبت کبیر و بوجو مقامات  
علیه و اصل اولنلر که بر بر لردن فرقلری اولوب هر بری  
حسب الاستعداد بر بر لردن متفاوت تدز قلبه بعض عواض  
سبیل و دایره سائر ده سیر ارتفاع و انحطاط ایلد اولن  
مشکلو بودایره ده دخی سیری اولو جهله در دایره کمال  
نبوت که دایره ولایتدن نقطه مقداری اکبر در یعنی دایره  
ولایت ایلد دایره ولایتک فرقی البخت بر نقطه مقدار ایدر  
لکن اول نقطه قطب دایره اولان نقطه در که اول نقطه  
اولم دایره تک وجودی اولماز فافهم بوجو مقامه ترقی







کرامت علیهم السلام در معلوم اول که دانست غنی عن العالمین  
 نص شریفی اوزره حضرت رب العالمینک عالم و عالمیاندن  
 غای ذاتیسی اولوب لکن بوقای مطلق بر صفات کامله  
 ثانیه در که بوصفت واسطه سیه جمله کائنات فیوضات  
 الهیه و اما ایرش مکده در لحظه لحظه هر آن و هر زمان جمله  
 ملکوتات بوفیض الیه فیض مند اولماریه قائم کورینور یوحسه فیض  
 قیومی مدرسن اولمدر قیام علم محالدر بودخی حقی اولمیکه  
 موجودات و ملکوتاندن هر بر شئی اسماء الهیه دن بر اسمک  
 مظهریدر و صفات مقدسه الهیه دن بر صفاتک تقاضا سیه  
 اول شیه فیض اسماء الکری اثر ایدر اسماء الهیه کل مناب سینه  
 اولوب اشیا ده مؤثر اولان ظلال اسماء جز و منزله سنده اولان  
 هر بر اسم شریف بر بنی ذی شانک مرتقی سی و جز و مناب سینه اولان  
 ظلال اسماء تک هر بری افراد آفریده دن بر فردک مرتقی سیدر  
 انبیاء عظامک مظهر اولد قری کلمات اسماء مبادی تعینات  
 و جزو یات تعینات تسمیه ایدر لر محمد المشرک و موسوی المشرک  
 و عیسوی المشرک دیمه تک معناسی بودر که افراد انساندن هر  
 فرد اسماء الهیه دن بر اسمک ظلیتی واقع اولمدر قیام وجودن  
 بهره وار اولماز و اول ظن و خی کللیت اسماء الهیه دن  
 برینک جزئیدر که اول کلمه بر بنی ذیشان مظهر ووشمشدر  
 بو تقدیر جز اول اسمک ظلی اول فردک مرتقی سی اولور  
 خلاصه هر بر بنی ذیشان اسماء الهیه دن بر اسمک و هر

بر اسمک

بر انسان اسماء الهیه دن بر اسمک ظلمه مظهر ووشمشدر  
 شخصک ظلیته مظهر اولد یعنی اسمی قی بنی ذیشان مظهر  
 اول شخصک اول بنی ذیشان نسبت ایدر لر اول بنی ذیشان  
 کل اول فرد جز و حکمده در و مشرب اطلاقی بو معنای  
 شاملدر و بو علاقه ایلد سالک وصول حقه یول بولور  
 مکرند و ده بر قصور و نقصان واقع اولد لر اول شخصک  
 ولایتی ظلیت اسم مظهر اولد یعنی بنی ذیشانک طریقیدر  
 بو ماده تک نقصیلی بوندن زیاده لایق و سزاوار و کلدر که  
 اسرار الهیه دندر و اندر تعالی علم بحقیقه الامور و الاحوال  
 دور بنی دایره بودایره واجب تعالی حضرتلر اسم  
 بو دایره ده باطنی تفصیلده در که حضرت ذات  
 ظاهر اولور اسم ظاهر دن بر و وجه اقیدر و مبادی ستری واجبدر  
 زیر ابو مقام تعینات ملائکه کرام علیهم السلام ظهور ایدن  
 حالات اسرار و بو مقامه عناصر ثلاثه یعنی الهیه دن و حبیه  
 استتاردر و اشقی آب و هوا ایلد و بودایره ده سالک  
 ملائکه کرام ایلد مناسبت تامه حاصل اولور و بو مقامه  
 ترقی سالک انجمن کثرت ذکر الله اکثر صلوات ثانیه  
 اولور مولانا یعقوب جرحی قدس سره السامی حضرتلری  
 بیور مشرکدر که سالک فنای اتم حاصل اولمدر قیامی رای  
 مرشد کند و کند و یه نوافل صوم و صلوات ایلد اشتغال  
 کفر طریقت عدل و نور زیر اهرم و الزم اولان و وظیفه که



کند و بی انانیت و بشریت در خلاص و فایده ایصال الیه آتی  
 ترک اید و بکند و رایلیه نوافله اشتغال خطا عظیمه  
 خلاصه کلام کلمه توحید کثرت اشتغال الیه انانیت  
 خلاص اولد قد نصکره نه ایله اشتغال الیه انانیت  
 زیر کند و به لازم واقع اولانی بیلور و رتبه احراریه ایر شود  
 بر سرش بر سالکی رتبه کمال رسیده اید بحجیه قدر نه بلالره  
 چکدی کی قابل تعریف و کلد رس  
 چکر با خون شود نایک پیشل بر کرد و ندارد کرد بر اثر نسل کا و و خر کرد  
 نشیده سی اوزره بهر صورتی کما العندة بوقدر زحمت اولی  
 فرزند معنوی تحصیلنده نه درجه لوده در و و حیح کلیه کما فی اولی  
**بشچی دایره** بودایره کمال نبوتدن کما فی در و و وصول  
 بودایره ده ذات احدیه اقرب طریقه و بودایره ده  
 تر قیسی تلاوت دایره حروف مقطعات قرآنی و آیات قرآن و کثرت  
 صلوة تطوع مشاهات فرقانیه منکشف اولی و طول قنوت  
 و نوافله منوطند و بودایره ده معامله اجراء و بودایره ده  
 ساکنه سر حقیقت ارضیه ایله در و فی وقاب قوسین  
 اواد فی منکشف اولوز و دخی زمین و آسمانده اولان  
 اسرار غیبیه و بحجیه منکشف اولوز و الله تعالی اعلم  
**التبجی دایره** بودایره کمال رسالتدن کمال رسالتدن  
 بودایره ده تر قیسی معامله جانبین مایه عمل الیه اولمیبود محض  
 فضل و عنایت الهیه وحدانیت الیه ایله در و بودایره ده

و نه نصکره

بود نصکره کله حک حقیقت کعبه و حقیقت قرآن و  
 حقیقت صلوة دایره لر و دوایر سابر ده معامله جانبین  
 ماهیت وحدانیت الیه و یعنی الکی سالک بمقامه بر بر  
 تفاوتی من حیث المقام اولمیبود من حیث الشان و  
 الوجود و دوایر نادر در و و غامضه حضرت نوح  
 حضرت ابراهیم علی نبینا و علیهم التسلیم بیننده  
 اولد یعنی کنی حضرت نوح من حیث المقام حضرت  
 ابراهیم فایق اولوب لکن حضرت ابراهیم من حیث  
 الشان فوق حضرت نوحه واقع اولمش در و دوایر  
 اولیا الله حضرت انده دخی واقع و ز فاهم و الله تعالی اعلم بحقیقه الخ  
**یدخی دایره** بودایره اولوالعزمه یعنی کمال  
 مقامات انبیاء دایره انبیاء اولوالعزمه  
 اولوب بمقام علی نبینا و علیهم السلام قابل تفصیل و کلد رس  
 وار با بنک معلوم میسر  
**سکرنجی دایره** بودایره مقام قیومیه در بودایره و بودایره  
 مافوقنده اولان مقام قیومیه دوایر دایره اولوالعزمه  
 ناشیدر لکن علوشانی اجلندن من جهة العدم  
 خارجدر کما قبل تنزل الملائکة والروح معلوم اوله که  
 بو مقام قریبه بر مقام در که دوایر سابقه ده اولان موجود  
 معنویه بو مقام کمال و عکسیدر و حصه و نصیب بودایره  
 و ندر و سالک مقام خلعت و مقام محبت و مقام محبوبیت







نقشبندیه متقدمین برسی آورده زبان بیان  
بیور میوب انجمن خانوادہ مجددیه به مخصوص و اول  
طایفه مقدسه نک تقریر و تحقیق اولدیغی معلوم  
اولدقه فهم اولغدی یوانکار دخی رواد کلدر بوقامه  
رساله مترجمه عنایت الهی و مدد قدسیه حضرات  
ایشان ایلنه حسن ختام بولدی و الحمد لله رب العالمین  
و الصلوٰه والسلام علی خیر الخلق و آلہ اجمعین

#### خاتمه ترجمه العشق

هزاران هزار حمد و ثناء بویواش عشق انا رعنایت حضرت  
منان و امداد قدسیه حضرات ایشان ایلنه بکونه  
حسن ختام بولدی که بالاده اشاره اولدیغی وجه اوزره  
چونکه بوا مر خطیره مامور اولدیغی زماں پیری هر  
وقته قوادیر هم و درم اولقدن ناشی پیرانه عصای کلک  
انکا ایلنه رب انترج لی صدری و یستر لی امری  
واحلل عقدہ من لسانی یفقروا قلی واجعل لی وزیرا  
من اهل باریون احی شد به ازری و اشترکه فی امری  
نیازینه آغاز ایده رک کلیم طور مناجات اولوب بر  
هرون توفیق رجاسنده ایکن سر آمد سر خوانان و فرزندان

#### معنوی مزون بیت

بدولت جوان و پذیرنده پیر فلاطون نهاد و اسطو صمیر  
به دل عرش رحمان جهان جبریل سروش سرشت با حسن خلیل

نکته

نکته

نشد بنده خاص خاصان رب عزت محمد عزت اعز  
فی الدارین و اسعده الله الکوین که فرزند حقیقی نسبتی  
اولغله نسبین صد هزار مرتبه افزوندر و مدت مدیده  
سلسله نسبت و تربیت زده کسب شرف کمال ایدوب  
تحصیل رضا فزده جانب بارلق ایتیمده مقارنا بتوفیق  
الله تعالی فی مثال در بنابرین بو خدمت جلیلده خدایه  
ملهم اولدیغی بنه در حال حضار و عوض و غرض مافی  
البال قلند قدده آداب عبودیت رعایت اگرچه انکشت حرم  
اطاعت اولور از شاه یک اشارت از من سر و دیدن  
زمره سید اجماری رضای پردری یه اغنا ایلدی لکن  
طرفزدن واقع اولان ماموریتیه مبنی خدمات دولت  
علیه ایلنه مشغول اولدوغندن

دو شهره و یکتا زنی این چه کار دو خسرو و یک بنده جان سپار  
نشیده سخن مباد که اجرای مراسم خدمت و عبودیتده قصور  
اوله خلیاسی بادی خلجان درونی اولوب آیین ضمیری پشت  
بدیوار حیرت اولورق دستور خفست عدم آرامگاه اولدی  
چونکه شب پر شود و شعبده سرا پرده سنی بالین حیرت  
نهاد و بصیر بصیرتنی عالم غیب کشاده ایلد که دیده  
عبت بیننه عالم مشاهد بوضورت ایلد جلوه کراولوب صاحب  
ذوالفقار حیدر کرار مولای قنبر فاتح خیبه ابن عم رسول  
زوج البتول ابوالاولیا علی المرتضی کرم الله تعالی وجهه



رضی الله تعالی عنه حضرت ملک فایض النور لرنده بولنوب  
 ید مؤید لرنده بر کتاب طو توب و کند و یه توجیه خطاب بورد  
 بو کتاب مستطاب محی الدین تسویدیدر بونی تبیضه سن  
 مامور سین دیوالتفات ایله کتاب مذکور ی تسلیم ایدر لر  
 بو ذوق و شوق شرف خطاب حضرت ابوالترابین درج  
 تعبیر دن افزون سمرست سرور اولد رق بیدار اولد قدردن  
 و کرمان و حیران و شادان و تشکر کنان حبیبی سحر حضور مره  
 کلوب بو نوید عید سعیدی بشیر و بو خدمت جلیله از دل جان  
 ساعد همت و اقدامی شمیم ایدوب نقد و قتی صرف ایتمکله  
 باعون و عنایت الهی حسن ختامه موفق اولد قلم یزده ادای  
 خدمت مراستی ابقا ایچون رومال عبودیت اولوب بوبنده  
 بیچاره نکدخی نام در و مندانم خامه آثار بکیر ایله صحیفه  
 عالمده ابقا بولرسه دیو جبهه سای جابگاه نیاز و تضرع  
 اولمقدن ناشی مسؤل جایز رهینه حسن قبول و لمعلله  
 عرض یاد اولمه در نشات اثر دن جهانده بزم یاران صفاده  
 مدلولیج حضرت یاران دن امید وار اولد یغم فاتحه شریفه  
 و اگر دشوار اولور ایسه بر رحمت الله ایله بو بیچاره و درمند  
 و سیه کار نشات بنده لر بنی یاد و روح حزینک شاد بورد  
 بو فزند مرضی الخصال خاکهای فقرای طریقت عورت بنده  
 و نخی طفیل اولد رق یاد و روح محزونک شاد بورد ملای نیاید  
 بو ترجمه شریفه یه ختام و تسمیه تاریخ ایله بو خاتمه سیر انجام

دی الی

ویرلدی و الحمد لله علی نعمائه واحسانه تاریخ برای ختام ترجمه العشق

تاریخ

حمد خداوند جهان کمال	عرض جمال الیدی بویوسف جمال
حمد خدا اولدی بوزیا اثر	حسن ختام ایله همین جلوه کر
سحره شکر ایله سوله قلم	چون اثری ولدی بوزیا رقم
مسکک الانوار اید و ترجمه	شمس هد الیدی بو عالمه
خامه نشات که پیشانیقال	بویله اید عرض همین جمال
طبع جوانیجی اودم پیر ایدی	هر دو جهان کامنه دل سیر ایدی
کلک عصا ایله کلیم انتباه	ایلدی طور سخنه عزم راه
اولدی بغلکیر معین و تنکیر	بر ملک عرش معلّا ضمیر
موسی یه کویاکه اودا رون بیدی	طبع دل بخت هما یون ایدی
بعنی پسر خرافه عزت جنا	میر فلطون منش عرفان ماب
نیجه پسر خوان و هزاران پسر	اولسه فدا ذاتنه الحق و کمر
هر دو جهانده اید و رب عزیز	عزت دارین ایله آفی عزیز
ایلدی شام و هنر رفیع	لیله تسویدی صبح سفید
عون حق و همت بران ایله	بولدی سر انجام بو کام هله
جوهر ایله جوهری حرفی همین	تاریخ ایله نغمیه ناز نین
اسمی ایله تاریخ کلدی تمام	ترجمه العشق بولفظ بنام

تمت الکتب بعون الملک الوهاب و ربلده قسطنطنیه در جوار  
 سلطان احمد حرم و مغفوره بید حق العباد بخاری ۱۲۵۰  
 بیچاره و پیر خسته ام یا الله سر تا بقدم شکسته ام یا الله  
 و ز جمله طمع گسته ام یا الله دل در کرم تو بسته ام یا الله

ای در فی سکره از نادیده  
 و طوفان کرم بیده ماندیده  
 ای کائنات از چه بعلم است  
 دی و غنوا ازین بر آردیده



<p>             ١٠٠              ١٠١              ١٠٢              ١٠٣              ١٠٤              ١٠٥              ١٠٦              ١٠٧              ١٠٨              ١٠٩              ١١٠              ١١١              ١١٢              ١١٣              ١١٤              ١١٥              ١١٦              ١١٧              ١١٨              ١١٩              ١٢٠              ١٢١              ١٢٢              ١٢٣              ١٢٤              ١٢٥              ١٢٦              ١٢٧              ١٢٨              ١٢٩              ١٣٠              ١٣١              ١٣٢              ١٣٣              ١٣٤              ١٣٥              ١٣٦              ١٣٧              ١٣٨              ١٣٩              ١٤٠              ١٤١              ١٤٢              ١٤٣              ١٤٤              ١٤٥              ١٤٦              ١٤٧              ١٤٨              ١٤٩              ١٥٠              ١٥١              ١٥٢              ١٥٣              ١٥٤              ١٥٥              ١٥٦              ١٥٧              ١٥٨              ١٥٩              ١٦٠              ١٦١              ١٦٢              ١٦٣              ١٦٤              ١٦٥              ١٦٦              ١٦٧              ١٦٨              ١٦٩              ١٧٠              ١٧١              ١٧٢              ١٧٣              ١٧٤              ١٧٥              ١٧٦              ١٧٧              ١٧٨              ١٧٩              ١٨٠              ١٨١              ١٨٢              ١٨٣              ١٨٤              ١٨٥              ١٨٦              ١٨٧              ١٨٨              ١٨٩              ١٩٠              ١٩١              ١٩٢              ١٩٣              ١٩٤              ١٩٥              ١٩٦              ١٩٧              ١٩٨              ١٩٩              ٢٠٠         </p>	<p>             ٢٠١              ٢٠٢              ٢٠٣              ٢٠٤              ٢٠٥              ٢٠٦              ٢٠٧              ٢٠٨              ٢٠٩              ٢١٠              ٢١١              ٢١٢              ٢١٣              ٢١٤              ٢١٥              ٢١٦              ٢١٧              ٢١٨              ٢١٩              ٢٢٠              ٢٢١              ٢٢٢              ٢٢٣              ٢٢٤              ٢٢٥              ٢٢٦              ٢٢٧              ٢٢٨              ٢٢٩              ٢٣٠              ٢٣١              ٢٣٢              ٢٣٣              ٢٣٤              ٢٣٥              ٢٣٦              ٢٣٧              ٢٣٨              ٢٣٩              ٢٤٠              ٢٤١              ٢٤٢              ٢٤٣              ٢٤٤              ٢٤٥              ٢٤٦              ٢٤٧              ٢٤٨              ٢٤٩              ٢٥٠              ٢٥١              ٢٥٢              ٢٥٣              ٢٥٤              ٢٥٥              ٢٥٦              ٢٥٧              ٢٥٨              ٢٥٩              ٢٦٠              ٢٦١              ٢٦٢              ٢٦٣              ٢٦٤              ٢٦٥              ٢٦٦              ٢٦٧              ٢٦٨              ٢٦٩              ٢٧٠              ٢٧١              ٢٧٢              ٢٧٣              ٢٧٤              ٢٧٥              ٢٧٦              ٢٧٧              ٢٧٨              ٢٧٩              ٢٨٠              ٢٨١              ٢٨٢              ٢٨٣              ٢٨٤              ٢٨٥              ٢٨٦              ٢٨٧              ٢٨٨              ٢٨٩              ٢٩٠              ٢٩١              ٢٩٢              ٢٩٣              ٢٩٤              ٢٩٥              ٢٩٦              ٢٩٧              ٢٩٨              ٢٩٩              ٣٠٠         </p>
--	---



GYŐRVAROSI KÖZKÖNYVTÁR

beszerzési szám

1410/914

5580